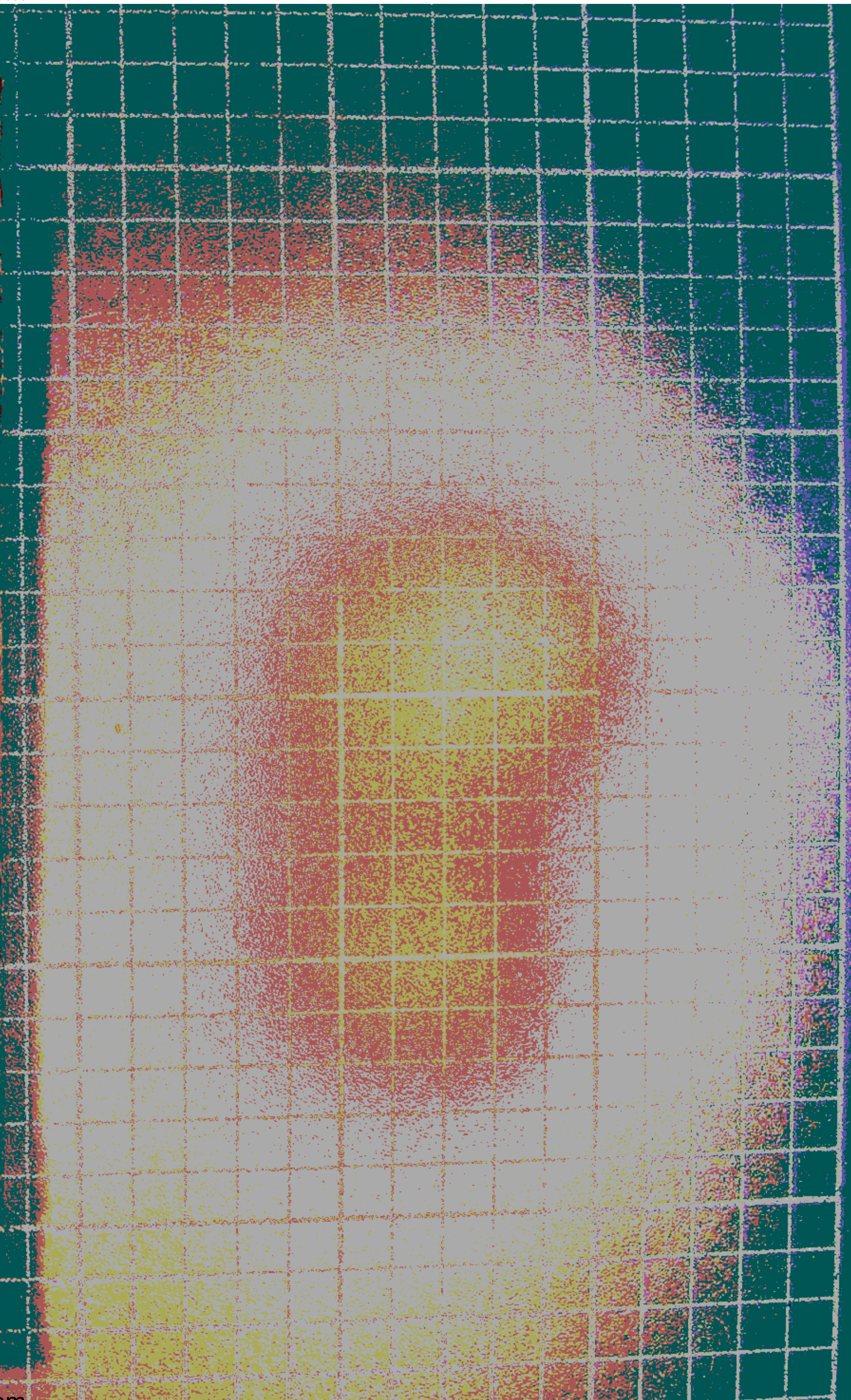


117



۱۸۵

کمال او خط له در سینه
چون مقوشش خای خط بود
فوائد متفرقه
تالیف امیر کبیر
مقام مقام

۱۸۵
۱۸۴
۱۸۳
۱۸۲
۱۸۱
۱۸۰
۱۷۹
۱۷۸
۱۷۷
۱۷۶
۱۷۵
۱۷۴
۱۷۳
۱۷۲
۱۷۱
۱۷۰
۱۶۹
۱۶۸
۱۶۷
۱۶۶
۱۶۵
۱۶۴
۱۶۳
۱۶۲
۱۶۱
۱۶۰
۱۵۹
۱۵۸
۱۵۷
۱۵۶
۱۵۵
۱۵۴
۱۵۳
۱۵۲
۱۵۱
۱۵۰
۱۴۹
۱۴۸
۱۴۷
۱۴۶
۱۴۵
۱۴۴
۱۴۳
۱۴۲
۱۴۱
۱۴۰
۱۳۹
۱۳۸
۱۳۷
۱۳۶
۱۳۵
۱۳۴
۱۳۳
۱۳۲
۱۳۱
۱۳۰
۱۲۹
۱۲۸
۱۲۷
۱۲۶
۱۲۵
۱۲۴
۱۲۳
۱۲۲
۱۲۱
۱۲۰
۱۱۹
۱۱۸
۱۱۷
۱۱۶
۱۱۵
۱۱۴
۱۱۳
۱۱۲
۱۱۱
۱۱۰
۱۰۹
۱۰۸
۱۰۷
۱۰۶
۱۰۵
۱۰۴
۱۰۳
۱۰۲
۱۰۱
۱۰۰
۹۹
۹۸
۹۷
۹۶
۹۵
۹۴
۹۳
۹۲
۹۱
۹۰
۸۹
۸۸
۸۷
۸۶
۸۵
۸۴
۸۳
۸۲
۸۱
۸۰
۷۹
۷۸
۷۷
۷۶
۷۵
۷۴
۷۳
۷۲
۷۱
۷۰
۶۹
۶۸
۶۷
۶۶
۶۵
۶۴
۶۳
۶۲
۶۱
۶۰
۵۹
۵۸
۵۷
۵۶
۵۵
۵۴
۵۳
۵۲
۵۱
۵۰
۴۹
۴۸
۴۷
۴۶
۴۵
۴۴
۴۳
۴۲
۴۱
۴۰
۳۹
۳۸
۳۷
۳۶
۳۵
۳۴
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

۱۸۵
۱۸۴
۱۸۳
۱۸۲
۱۸۱
۱۸۰
۱۷۹
۱۷۸
۱۷۷
۱۷۶
۱۷۵
۱۷۴
۱۷۳
۱۷۲
۱۷۱
۱۷۰
۱۶۹
۱۶۸
۱۶۷
۱۶۶
۱۶۵
۱۶۴
۱۶۳
۱۶۲
۱۶۱
۱۶۰
۱۵۹
۱۵۸
۱۵۷
۱۵۶
۱۵۵
۱۵۴
۱۵۳
۱۵۲
۱۵۱
۱۵۰
۱۴۹
۱۴۸
۱۴۷
۱۴۶
۱۴۵
۱۴۴
۱۴۳
۱۴۲
۱۴۱
۱۴۰
۱۳۹
۱۳۸
۱۳۷
۱۳۶
۱۳۵
۱۳۴
۱۳۳
۱۳۲
۱۳۱
۱۳۰
۱۲۹
۱۲۸
۱۲۷
۱۲۶
۱۲۵
۱۲۴
۱۲۳
۱۲۲
۱۲۱
۱۲۰
۱۱۹
۱۱۸
۱۱۷
۱۱۶
۱۱۵
۱۱۴
۱۱۳
۱۱۲
۱۱۱
۱۱۰
۱۰۹
۱۰۸
۱۰۷
۱۰۶
۱۰۵
۱۰۴
۱۰۳
۱۰۲
۱۰۱
۱۰۰
۹۹
۹۸
۹۷
۹۶
۹۵
۹۴
۹۳
۹۲
۹۱
۹۰
۸۹
۸۸
۸۷
۸۶
۸۵
۸۴
۸۳
۸۲
۸۱
۸۰
۷۹
۷۸
۷۷
۷۶
۷۵
۷۴
۷۳
۷۲
۷۱
۷۰
۶۹
۶۸
۶۷
۶۶
۶۵
۶۴
۶۳
۶۲
۶۱
۶۰
۵۹
۵۸
۵۷
۵۶
۵۵
۵۴
۵۳
۵۲
۵۱
۵۰
۴۹
۴۸
۴۷
۴۶
۴۵
۴۴
۴۳
۴۲
۴۱
۴۰
۳۹
۳۸
۳۷
۳۶
۳۵
۳۴
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

۱۸۵
۱۸۴
۱۸۳
۱۸۲
۱۸۱
۱۸۰
۱۷۹
۱۷۸
۱۷۷
۱۷۶
۱۷۵
۱۷۴
۱۷۳
۱۷۲
۱۷۱
۱۷۰
۱۶۹
۱۶۸
۱۶۷
۱۶۶
۱۶۵
۱۶۴
۱۶۳
۱۶۲
۱۶۱
۱۶۰
۱۵۹
۱۵۸
۱۵۷
۱۵۶
۱۵۵
۱۵۴
۱۵۳
۱۵۲
۱۵۱
۱۵۰
۱۴۹
۱۴۸
۱۴۷
۱۴۶
۱۴۵
۱۴۴
۱۴۳
۱۴۲
۱۴۱
۱۴۰
۱۳۹
۱۳۸
۱۳۷
۱۳۶
۱۳۵
۱۳۴
۱۳۳
۱۳۲
۱۳۱
۱۳۰
۱۲۹
۱۲۸
۱۲۷
۱۲۶
۱۲۵
۱۲۴
۱۲۳
۱۲۲
۱۲۱
۱۲۰
۱۱۹
۱۱۸
۱۱۷
۱۱۶
۱۱۵
۱۱۴
۱۱۳
۱۱۲
۱۱۱
۱۱۰
۱۰۹
۱۰۸
۱۰۷
۱۰۶
۱۰۵
۱۰۴
۱۰۳
۱۰۲
۱۰۱
۱۰۰
۹۹
۹۸
۹۷
۹۶
۹۵
۹۴
۹۳
۹۲
۹۱
۹۰
۸۹
۸۸
۸۷
۸۶
۸۵
۸۴
۸۳
۸۲
۸۱
۸۰
۷۹
۷۸
۷۷
۷۶
۷۵
۷۴
۷۳
۷۲
۷۱
۷۰
۶۹
۶۸
۶۷
۶۶
۶۵
۶۴
۶۳
۶۲
۶۱
۶۰
۵۹
۵۸
۵۷
۵۶
۵۵
۵۴
۵۳
۵۲
۵۱
۵۰
۴۹
۴۸
۴۷
۴۶
۴۵
۴۴
۴۳
۴۲
۴۱
۴۰
۳۹
۳۸
۳۷
۳۶
۳۵
۳۴
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا سَأَلُوا عَنْ أَمْثَلِ ظَعْنٍ أَمَّا فِي السَّمَاوَاتِ

مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِمَّا فِي عِندِ

عَلَى عِندِ

أُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَأُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَأُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

عَلَى عِندِ عِندِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَأُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَأُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

أَيُّ صُورَةٍ أَيْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَأُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَأُولَئِكَ يَنْهَوْنَ عَنْ إِذْعَابِ جَيْمِ جَيْمِ خِيَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

فَوَيْلٌ

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا سَأَلُوا عَنْ أَمْثَلِ ظَعْنٍ أَمَّا فِي السَّمَاوَاتِ

أَبْجَد هُوز ح ط ي ل م ن
سرع ذ ص ق س ش ت ث غ د ض ظ ع

ح ه ط ج	و د ع
ت ق ث ذ	ص ف
ذ ن ص ل	ج و
ع د ض	
ذ ظ ط ش	
ل ط م ن	

بسم الله الرحمن الرحيم
اسمائی علم شریف

ضع الارض صابون الاجساد با زمین استزمال طلوس مطاطیس برطلیس رادوس
نکت سرب است کردن است در برضنه شادنج مریشنا قلعی

عیان عیان ایرون صدیدا سکلا شجرا مادوم کولب الارض خایه حکاک
سباب کوردرزه اسکریه کوردرسیند زاج زرد آرون خایه فلق سرب

قل مسحتیب سفینا ناطوس یرحبس قطیر لبن العذرا
در شادورک کنگ آبکینه دره آبکینه تمه کار نکت ارزیرات زینق مل کرده است

طلوس و قلعند و قلعطار ر سبورک است ترسنه حیض تسخیق اعنه تصعیدر
زاج سفید زاج بز زاج زره سرف است آب بیوست کوردرسینم کردن بلندر که

قیاسه نامند اورانده باشد مستحی اسم آن معتقد است کوردرسینم نکدر شده باشد آب آتش شیر مادیان
یعنی خورد آب کله

دوغ کادک غزک نورین کورک ورن بخوطر اصل بارد اصل خار اول
دغنی و زغوات زین بیره زورک موریات زینق کربت قسم

مانی روح ناک رابع فاس اسوس سانیج مال بندر قاف
زهره کس حدید شتر سرب روج بندل شتر

فاره برنال آبن حجر اورد حوران یسوه شتر طایر اسریقون
عطارد زینق زینق موریات نکت تلخ سوره زوشادور سرب برضنه

لغت علم شریف

عطارد

عطارد شتر زهره مزنج قمر و فقه کس طلا سرب زحل شنبه ششیه
زینق قلعی مس آهن نکره

تقیه تصعید مصعد کحق صلاویه عتاب کس بیض قشر
پاک کردن بالابردن بالارننه سرون سایدن زوشادور پوست تخم مرغ این

صنعة الابیع و بیض بیاض نطیر چکانیدن چکانیده شده نمبر کردن سرج کرده نمک سرج در زینق

طبخ مطبوخ منقی اصغر کربیت تنکار کنگیس عذرب
یعنی بجمه شده پاک شده زره کورکرد بوره آرون زده هم کورکرد

ذنب زینق شبه برق سلم زینق عجد سیدرود شنب زینق با زینق
زینق زینق طلای زینق روح تدبیا ارشنان زاج کف بر زینق

صنغ شخار زحل خل غرض دهن الطراس ملح القلی
زینق آب صابون سرب رکب سفید روغن کرچک نکت زراب

کوکب ارض عید فرار هم سیاب هم کبوتر عزب هم روح رتین نفیس
فلق زینق زینق زینق زینق زینق کورکرد اهر

کربت سرج هم کتیبه معطره سمان سمان کورکرد کورکرد

زر را مش و سیم را قمر گویند و قلعی را شتر و سرب را زحل و آهن را مزنج و زینق را
عطارد و دوش در اعصاب گویند و غزال را جا و ایر گویند طلوس مطاطیس برطلیس
سندار اجا اس سیدون عارس آهن نکره و خاص زینق کوبند رادوس قلعی سباب سباب

دینار	دینار	دینار	دینار	دینار	دینار	دینار	دینار
سیاه	زیناب	بهاث	کوکرد	سنگ سرد	صدیدا	سکنبلا	افروفا
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

ابراستون	مراق	فرسیون	قاپول	راس	وزن	وزن	وزن
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

دینار	دینار	دینار	دینار	دینار	دینار	دینار	دینار
کوکرد	زیناب	زیناب	زیناب	زیناب	زیناب	زیناب	زیناب
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

کوکرد	کوکرد	کوکرد	کوکرد	کوکرد	کوکرد	کوکرد	کوکرد
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

بوده	بوده	بوده	بوده	بوده	بوده	بوده	بوده
نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

فایده حکم کور و نور که هم عقاب در دست و دو فار دارد در است کل اول آتش و آب است کل مانی زمین و هواست

نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

لبن العذرا لبن الخبز فلیون زیناب مکرده روغن خایه برشته پلایین پسته

نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور	نور
مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق	مطلق

نور

نور منتر را چون بر کشی اختلاف وزن دارد هر یکی با اشتباه از لکن زمین الم ارب دهن از برصل افتند

این یکی سستی در روی ماه ۱۰ شمس زیناب زیناب زیناب زیناب زیناب زیناب زیناب زیناب

حکا زرا مزاج آفتاب خوانند و سیم را مزاج ماه خوانند و قلعی را مزاج مشترک و این را مزاج مزاج و صمرا

مزاج زهره و جیره را مزاج عطارد و وزن در را مزاج سرطان و جیره را هم جسد بود و هم روح و ارواح را انداز

خوانند و کوکرد را جگر ملک خوانند و زیناب را جگر آفتاب اما طبع زر که کم است و تر و طبع سیم سرد و تر و طبع زیناب گرم

دشک اینست طباع اجساد

دو زیناب از یکی معدن بدون اگر که این یک جان و آن یک یاد دهن تن بی جان و بدان زیناب پیش ولی این یک جان را

سفیده کالمس قرص سفیده باشد که از سرب ساخته شده باشد و دیگر یک است ده بر فرا سان یکبار یک بریز

میشود یک بر فرا سان سزده مشال دینم میزد و زن قطار هزار هزار دویست مشال است

نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره

نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره

نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره

نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره

نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره نوع دیگر نور زهره

بوسه دادن بهن کرده بر سر استخوان مذکور که هر آتش که بنید بسته بهن از بستن با شرفی احوال استخوان قرادوش را آب کرده بر طرف نماید و آرزوی دست

سلاج رفع آلودگی از جابه بسر کین استرنگ کنند و در رنگ نهند و روز دیگر بسوزند با یک دصابون بزناک سوزد دفع موم از جابه ابروی کا و جابا ایند آن گاه باب با فلک کرم کرده بسوزند پس بصابونی تا پاک سوزد دفع هر سیاهی بر شیشه ابروی زایل شود و اگر سیاه آن کهنه بوده باشد بسوزد کرم کرده باید شست و اگر سر کین کبر تر سرد داخل آن کنند بهتر است دفع خون از جابه تنگ آب باید شست و اگر خون کهنه بوده باشد بسر کین کبر تر کرم کرده بسوزند رفع تنگ از آینه بسر کرده بر آن مالند رنگ آنرا ببرد دفع رنگ از کاوه سفیده تخم ابار درغز بچیت نند و کاوه در آب آن سیاه رنگ آنرا ببرد و مجموع آنچه درین باب مذکور شد از محمد بن ابی گنبر منقول است

کنکافسری

زین یک جزو نقره با یک کرده یکجز دیگری کرده حب سازد و میان آرد سرشته نند و جزو س سفید بجز آنند یک شب بر آرد و با داد ذبح کند و حب بناند و بسوزد و وقت جامعیت در دهن گیرد و سرد مند بود صداع و خارش را بر ذبح دندان را حکم کند و کلی نفس را میند است کنکافسری ذهب یکجز زین پاک کرده یکجز بهم سایر ذوب سازد و در میان آرد سرشته گذارد و ماکیان سیاه را بجز آنند یک شب دیگر در جبارد بعد از آن او را ذبح کند و حب از ذر کفره در وقت حاجت در دهن گردد و غار در تنگی را ببرد سو

صفت عمل کنکافسری کبر زین و پاک کند و براده نقره با درون نقره برابر با زین در یکدیگر صلابه کند تا زین محسوس در خمیر گردد و بسیار در فرسی در مرفعی پاک کند و غدا آن غلغل در چینی کهنه با غیر سرشته برسد و کبی که از است چکیده باشد همان بخوراند آن زین و نقره در خمیر کهنه را بعد از چهار روز در صحن فرودس اندازد و بعد از سه ساعت از صبح روز گزشته او را یکسب بپرون آورد کنکافسری با کله بسته بجز در دهن و نیم روز بکشد بپرون آرد

دو زحقی کبر تر بچینند و بکرو ز بکند آرد پس صلی او را بکرو تا بمرود و در زدن کچند بچوشند تا نهمه آسرد و شکل بشکند و در آن آرد جوهر سرخ که شغالی میزد بسیار آرزو هر که بخورد ازین جوهر در شیب زبان کرد تا آن در زبانش بان باشد از مال شده و این عمل نیز از حکام هند مانده است کنکافسری بیانه زین معصوم و با توتیا سایر ذوب و سفید کند و در دهن

گیرد و بجای معقول سوزد آب بنیاید و هر گاه بپرون آید آب بنیاید میزان اصل حکمت روح و نفس جدا روحی داشتن است میزان معمول حاکم با تبه در شمسی جدا نفس روح و میزان در ساطا لیس روی روح و نفس جدا یکی بوده است فایده کافیه از قول حکما در ترکیب جدا نفس روح مطهر

۱	۲	۳	۴	۵
قند	نک	السا	سیران اول	سیران دوم
نار هوا	نار هوا	نار هوا	نار هوا	نار هوا
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
سایر آب	سایر آب	سایر آب	سایر آب	سایر آب
۱	۲	۳	۴	۵
سیران سیم	سیران سیم	سیران سیم	سیران سیم	سیران سیم
اندک را با اندک ذرکت دست مالند	اندک را با اندک ذرکت دست مالند	اندک را با اندک ذرکت دست مالند	اندک را با اندک ذرکت دست مالند	اندک را با اندک ذرکت دست مالند

در میزان حکما در ترکیب ارکان کبر است که یکجز جدا و در جزو نفس سه جزو روح بود و مزاج که بدین صفت کنند بهی خطای نیستند

میزان قمر شده شد اما میزان شمسی اینست جدا نفس روح ط سو جدا نفس روح و میزان اول میزان اول میزان اول میزان اول میزان اول
او بقراط را میزان اینست جدا نفس روح ط سو جدا نفس روح و میزان اول میزان اول میزان اول میزان اول میزان اول
روح نه جزو دار نفس روح ط سو جدا نفس روح و میزان اول میزان اول میزان اول میزان اول میزان اول
زاک سفید یازد زنجار پاک زعفران صدید نوس در شب یمانی علم امر سر که تر سطر

ده نار و پنج نار به سوزاند روی هذا التباس تا آنچه بی بند زد پس چراغ برداشته تا او سرد شود پائین بیاید
 و کوزه را از هم بکشد بدو کاندز گذارده آنچه مصدق شده برگرداند دست با در نساند و در نومی صفت کرده نگاه دارد
 در گاه که خواسته باغ بند یک برنج از آن در برک ریختن بچیده بلع نماید و اگر خطلی در نه کوزه پائین مانده باشد قدری
 از آن ببدن طلا نماید جوشش و طرزش بدن را نافع است و استقامت ^س فایده بیشتر بطوطه را گرفته باروغن ریت
 مناصف طبع کند چنانکه آب بر تمام رفته روغن بر جابان کسی را که کوش کرده باشد بچکانند البته بکاید ^س
 جهت بند شدن رغان تجرب شده پوست تخم زرا بسوزانند با نار سنگبخت و مرکب فیلد سازند و بعد از او باغ بکند
 که نافع است ^س ایتم جهت رغان آیه کریمه سلام قولان رت بریم را بسوزانند و به پیشانی بچسبانند که نافع است
 بکول اسم ^س سیاه دان ^س شکر خشتال کات ^س بنیز مجموع را گرفته خلط کرده در قوع
 بر زنده باقیست معتدل استغفار نمایند به قوت باه بر کمر طلا کند جهت بر ذکرت سر این بر پشت زار طلا کند
 جهت موم کردن بر موم طلا کند نافع است نوع دیگر سیاه دان را در قوع کجاست گرم کرده در میان لته بر کمر
 بند که بر حال است ^س روغن کاکو بر شرفان مانده نافع است جهت اینچ در از جلده پروان آورده پاک
 ساخته ندید کند و باد نبیه برشته کند و از آن روغن طلا کند و از آن برشته بخزند که نافع است ^س نوع دیگر بابونه
 بر از سر او میان روغن ریت بکهنه بگذارند بعد در قوع ریخته استغفار نماید هر در در که از سردی و سردی
 با در که از سردی بوده باشد نافع است بسیار بسیار ^س جهت اکله و فروع ساعیه و بان و کلور و قضیب
 سایر اعضا قریب از نالیت حیرت است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات و روی بنیدن
 گوشت و منع درم فروع و انصاب مواد از آمده است هر سوخته کلن را شخ کاکو بر سوخته و اگر نباشد استخوان
 سوخته برک مناب هر یک در وجود کند سفید اب نعلی نوبتار که مانی شسته هر یک یک جزو از جوهر کدر آیند

استعمال نمایند در گاه در عین کله و بان استعمال کنند صبر زرد بجز زرد ار سنگ با شش مکرر سرخ کرده و در سرکه
 انداخته و مفسول نموده و در جزوا ضافه نمایند در گاه خواهند که فیلد ساخته و در سوزنک استعمال نمایند قدر در دانک
 انیان مخلوط کرده با سفید تخم مرغ سرشته فیلد سازند و در بر اریول بکنند بنفایت مسکن و زرد در رفع سوزنک
 نظیر ندارد ^س و زرد دیگر جهت اکله و فروع ساعیه و با سیر اللث و نوا صبر حیرت استخوان ریم با روغن
 صبر زرد با سوبه و زرد کند و همچنین برک مناب خشک را در زرد نمایند بر سره بهت آکله بعدیل است نقل نه گفته
 المزمین من خط المصنف رحمه الله تعالی ^س **باب در آب داون تبها** اگر خواهد که نفع از آب دهد
 چنانکه بر جالی که زنی بگذرد بنماند زهره که سفند و با کیز فرمایند و آب دهد بر هر جا که زنی بگذرد ^س
 و آب دادن کیمس اگر خواهد که تبها را آب دهد چنانکه بگونه سرخ باشد و با کیزه بشاند نقل بکشتال و آب پاک
 سبز بیازد پس تبخ را گرفته کند و بر اندازه تبخ پرست بشاند و آب بیازد پس تبخ نماند از این پوست چید یک
 شب از زرد ها کند و در زیر گاه پنهان کند چون پروان آید سرخ بوده و بر نوده باشد ^س زرد کردن تبخ چنان
 زرد شود که از آن نیک تر نباشد و هر که پند عجب دارد بشاند آب کند و آب کاسنی و هم بیازد و کخی از آن
 در ظرف کند و از آن پس رکوه پاره بدان آب بیازد و تبخ را بجا بدین رکوه چید و بر هر جا که نفاک پنهان کند
 یک شب و بکروز پس از آن پروان آرد زرد کشته باشد و آب بار ^س آب دادن کار که آهن را بپاید اگر
 خواهر که کار د آهن را بپاید بسیار سنگ متناطیس و در آتش نه ماسخ سوز پس پروان آرد و در کاسه آب اندازد و کار د
 بتابد و بان آب ده که نیک سوز ^س آب دادن سنان بشاند از زیر باروغن کل بر سنگ باله و یک چند تا
 کند و بعد از آن چون بر آهن باشد زنگ نگیرد و پوسته رویش باشد ^س **فصل در صفت خضاب که دست**
 دانشتان عدوات بدان رنگ کشند تنگ طاروسی سوز زرد سبز یازرد و دوشال تریبال آهن سه شال پوست

ایضا ششانی سیاه تخم کامو از ریختن در م برزاینج و دشال بپوشاند و صاف کند بعد از آن با قند بقوام آردند
 ششانی مسکری باشد و اگر باشد بهر کس در بند بهوش شود علاج آن سرکه گندم و کلاب بر بند بهوش آید
 ایضا صندل سفید بزراینج اصل الفلج کافور عود بندر این جمله کوفته با شراب خمر کند و نیند کند و در کلبه
 جمع بود با شند بسوزاند همگی بهوش کردند باید که خود را صاف کند که در در داغ او نرود و سه عیار صندل
 سرخ کند کافور سوم گوگرد کلاب زاب نیت سفید خرب تر کند و اجزا را هم داخل نموده فندک سازد
 طریق گرفتن روغن گوگرد جهت در دستاصل و هوادارد و ناغ و ملل و ملطف قدر است و صنایع سطح ظاهر است
 بلون رابع و کسید در اعمال طریق نیم و ضلی عظیم دارد که در صاف ششانی را نرم سبیده و در تند و مطین کرده
 برود آتش کزانه بشیر تازه شسته کند تا در چندان یاسه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده
 بر آرزو زدن دندانک کج نگاه دارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از بر آرزو زدن گوگرد کفچه را
 در در شعله بردارند تا روغن آن بچکد ایضا جهت دوستی بجز تب دانسته اند ناخن
 به در ابا ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سرخشته و مثل عنبر سبیده در شراب یا شریخی بهر که
 بدهند مطیع و منقاد آید و در سطر بدون بهر ذکر کرده است و از جعفر طوسی منقول است که چون
 موی طرفین عارض و ماتحت از دقن را متراض کرده و با آرد گندم آینه اطعام کسی کنند بی آرام کرد
 ایضا شراب المربعات را بیغ خاک چهار راه را چون در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهت
 رفع مداوت و تنزین مهرباست دانسته سه مذکور است که چون در مقننه زن گرم سرخ را چنان
 به بندند که آن زن نداند در حال هیجان نهوت او را حاصل گردد و بدستور چون یک جزو رجحان را با
 نیم جزو نوش در جوش بنده آب او زنی که استنجا کند طالب جماع کرده سه بدون سیاه از کاغذ
 اشجار آب ترشی نارنج جمع کند بر او سیاهی مالند و بنهد تا خشک شود آنگاه بزند که سیاهی از

صفت ششانی سیاه
 دی برود سه نوع افز اندک ملک و موسم نرم کرده بر روی نوشته نند سیاهی بر طرف شود
 صفت مداد زرد بسیار در زنج و با ما زو صلابه کند و با صمغ بیامیزد و اگر خرداید که از کبیر مازد کیم نداد
 کند بستاند بکیر روناس و بکیر صمغ و سه چهارم آب بپوشاند تا بدو منس آید بیالاید بکیر صمغ در چهارم
 سه آب بپوشاند تا بدو منس آید بیالاید و یکسیر مازو سرخه بیامیزد موی و با شش نرم بپوشد که تمام است
 عمل مداد بجهت کتابت چون بیخ و کسه را همراهمخته با صمغ عربی استعمال کند قایم مقام مداد است سه
 بدل شخرف که در کتابت و نقشها بهتر از شخرف است ایشان بزرگ یکبار نرود در آب بختانند
 پس لک اضافه نموده با شش نرم بپوشانند تا در دو صاف او جدا شود آب در ایشان سرفی و در خشک
 بهم رسند پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر در لید از بود خوش تپناه شده باشد صابون نمک اندرانی و لک خشک بزند راست باید
 و در ظرف آبکینه کند آب شیرین در سر بریزد و در راه روی بریزد بر آتش گرم بند هرگاه صابون
 بر آرد از او بستاند و باز آب صاف بجایش کنند چند گرت و بعد از آن آب پاکیزه بشیرند سفید و
 ابرار سپردن آید ان را الله تعالی سه عقد لالی مراد بر آب یک خورد کند و نیکو نیک
 باید چون سرمه در کاسه صنی هفت روز بانه روز هر روز در آب لیمو بر سر او بریزد تا حل شود پس
 آب فوسل بسوی یک آنکه اندر ظرف آبکینه پاک نیکو که دارد تا کرد و بخار بر آید نشیند و نزدیک
 انساب نهد تا نیم خشک شود آنکه چند آنکه نراند بر کبره و کرد کند و دست خود را بر دهن نیم مرغ خوب

دوده و دو انگ و بر زده شغال ابرای کشال غیر اشتب و دود انگ مشک بند روغن بسنه غایله و غیره
 اجزا برابر سوم رنگ کرده قدر اندک عمل برابر استخراج باید ۳ عمل کشته اعلی عود قمار ۲
 غیر اشتب ۳ مشک خالص نیم میوه سائیده و دو انگ ۵ نبات مصر استر کلاب آنچه باید روغن
 بنفشه قدر اول کلاب را بر آتش نهاد تا گرم شود پس نبات سوده را در سر ریزد تا بگذارد و همچنان
 گرم بگذارد تا قوام پیدا کند پس از آتش فرود گیرند و عود و دو انگ و میوه را که در یک جدا جدا سوده باشند
 و چخته در در سر ریزند و در سر طبق مسین را بر روغن بادام پرپ کرده این وقت را در سر ریزند و بگذارد
 تا تنگ شود تخمه تخمه به برود و در وقت حاجت بخورد کند **باب در رنگ کردن جواهر**
 سنگ سمائی باب ترنج به پزند و بلور بان طلا کند و شک کند و یک است در کوره سینه کران بند یا قوی
 سیاهی پرود آید **نوع دیگر** بلور ترا سیده شکل الماس بارز در گرم کند و زرد جوهر در
 کاغذ کند و بلور محمی در میان کاغذ نهاد و باله و چون سرد شود بردارد و این عمل چهار بار تکرار کند و بار چهارم
 چون سرد شود باب بشود شکل الماس شمی پرود آید ان شاء الله تعالی **نوع دیگر** جوهر است
 و عشر و سنبیل یا رنگند و عمل بطریق مذکور بجای آرد الماس قوی پرود آید **نوع دیگر** بلور صافی آن
 شکل که خواهد بر آید در آب سب محلول روز غلی کند پس در آب بنم صافی کرده بپوشند و در آب بگذارد
 تا سرد شود پس پرود آید که سرخ پرود آید پس در کوره بسند و آن را که جوهر بکند و با یک باله صلی پذیرد **نوع**
 عمل دانهار رنگین صدف بارده را که شمی از ظروف است باید ساید و صفت و جهت سبز رنگار
 مسقی و جهت سرخی شجوف و جهت زردی جهت سب را همان آنچه مناسب است اضافه صدف محلول
 کرده و چندان کنی باید کرد که در صلابه شک شود پس با سریش غیر سرشته هر چه خواهد تریش دهند و بعد از
 سه چهارم که در نهایت است کام شده با سر با جرم هموار کرده بدین زمین چرب نمایند و با پنبه دانند

در کلبه

در کلبه کرده دوسه روز بمالند تا جلا کرده **نوع دیگر** اچار سنگ اچار سنگ در کلبه نایب آتش دارد
 نقل زنج سیاه زنج زرد و زنج سفید کمال فولاد دم الاخرین پوست پیاز تلخ با سوسه با سرکه و بول اطفال بگذرد
 تمام بپزند و بعد از خشک شدن در سینه مطین و امثال آن کرده ناسه هفت روز زبل تازه گذارند تا جلا شود و محلول
 سبیه بپزند کرده و با قوت سفید و امثال او در قوع زجاجی مطین کرده باب مذکور آتش در آتش گذارند و
 قدی بر سر قوع نصب کنند چندان آتش دهند که رنگ کرد **نوع دیگر** دستور زینش عقیق علی القلی
 و برک و رخت عمر با سوسه با سرکه سرشته با آن هر چه خواهند بر عقیق بپزند یا نقش کنند و بعد از خشکی
 آن زمان در آتش نرم گذارند تا خف گرم شود سی برده کرده بدست جلا دهند آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل
 و به سرکه عقیق اندازند **نوع دیگر** رنگ کردن

ازل سرد قشر عشقه یا زلیسون نام بسیم **نوع دیگر** رنگ کردن
 دیسیون با غلغانان و قوه نکر که احرام بسیم **نوع دیگر** رنگ کردن
 لشکر المیک حمد علیه بسیم لاهه لازم دور
 تمام اولما زویر اما همیشه کام بسیم **نوع دیگر** رنگ کردن
 تمام اولما زویر اما همیشه کام بسیم **نوع دیگر** رنگ کردن

نوع دیگر رنگ کردن
 کاسه اینست بگیرد مزار شک اینکس در نیم فن سنگ سفید کاسه که در آن نیکو نرم کند و داخل هم نماید
 در کاسه کلین تا چخته نهاده در کوره کاسه گار نهاده تا بگذارد چون کوره سرد شود پرود آید و در
 دهج به نوع که خواهد بود با قوت زرد نوع دیگر زبرجد رنگ را همین نوع اول که گفته شد شش درم
 راحت داخل کند و عمل برد که شک میزد آن با قوت زرد را اگر خواهد که سفید کنی بدست در سر هم بگذرد

برو که سینه میزد و بجای برالاس فرج فرایدند سه اثره عمل با ذکر آن که لا نوشته شد آنکه ده مردار سنگ
سنگ مذکور داخل کند و یک آنکه آن کاسه که اجزا مذکور را در آن خواهد کرد باید اول با آب مثل گاهی که اندران
کاسه را شیکه یا لایکه هم جار کاسه کرده بر سوز سه غلث داغ عدسی سادانه سیند و غیره او را با
نذر دم الاخرین مثل خیار سبزه با سر سیم پیچ سرشته بناب شمشیر بعدس و انهاب زندقه از مکتوبات است
عمل مردارید هرگاه مردار بدخرا سید که با ریزه اول باید که سوز کند بگیرد و باید پیچ بر روی نری تا پیچ برود و آن پیچ
را در آن کس و با آنک زسل و نجف دستک کران در بالار آن گذارد تا آنها تمام برود و آنچه از آن ماند
نکاه داد و مردار بدخرا صلابه کند در ظرف چمن گذارد و بعد اندکی ازین پیچ بردارد و آنرا در آن خاک
داد و در در خرب صلابه کند در ظرف صحر با سینه بر هم زند و آن خورده مردار را بآن کلمه
کند بعد از هم خورده در کور بندد و دور از آب برسانی بندد و سوزنی ازین دور فرود تا منعقد کرد
از آن جابردن آورده بخورد مرغ یا ماهی دهد اگر ماهی بشم در عرض آب سرد هر یک روز دو که مرغ به یک روز
او را بداند تا ببرد از حوصله ابرون آورد که در غایت خوب باشد سه شیخ سنگدر خرب
با قوت سیاه درون سرخ را با صلابه آردن طریقی است که کل جلال حکاکان با آب سیمو میزاید کرد
آن با قوت را در میان آن باید گرفت و در موده اهل آتش داد که بنایت سرخ بر می آید این خرب است
در عمل مردارید یا صدف صافی را بعد از شستن که بپزد در سیمو یا آب سیمو یا آب ترنج صاف
بعد از کرا و ابرینا اضافه نموده چهارده روز نهایت ناپست روز در سر کین نم دار گذارد تا حاصل شود
و بقیه هم گذرد و فرار معتقد از تنگ ذراع با المناصه بندر مردارید اضافه نموده دست کش صبر در دست
کند و در کف دست برود و بر روی کند و باید که دست خالی با دست در با مثل نوره با مود سبیل خاک که خوب
کرده باشد در همین رطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آرند و بعد مردار را در آن

بمزدان

پنجه دانه در کیم کرده و آنها را خشک کند و تا تمام روز بدست مالند تا جلا برسد پس از عدد در را بجزارد سیده
گرفته بخورد مرغی دهند بعد از یک ساعت مرغ را بدو ایندن حسته کرده و بیخ نمایند و در سوز بریان کرده صلابه
او شکافته و در ابرون آوردند و اگر آنها را خمر گرفته را در شکم ماهی که خالی از اش کرده با سوز در سوز بریان
کنند و آن را از فراخ نایند پنا بل است سه و اگر مردار بد محلول را با سر سیم پیچ جهاب زندقه از خشکی
آن بیرون سوراخ کرده با سینه زده نری با لند و از اسرار است و از خواص مردار بد محلول است تخلیص کبریت و صند
فرار و قرب است سه دستور دیگر در عمل پیچ مذکور یکروز پیچ تازه صغی صغی شک کند و اندک
چرخ مصلی با لیمو برابر کرده نرم بپاشند و بر روی یکدیگر صپیده سنگ کرانی بر روی ایشان بند تا مدت دو
بعد از آن بیرون آورده در یک سنگ آب خندان بچسبند که هر دو هنی که در سینه با سوز در سوز بریان شود خشک
نموده نگاه دارند و بگیرند مردار بد را سینه و صدف سینه اعلی هم برابر در میان آب ترنج جل نهد که تحقیق حل میزند
چون خمر بعد از آن بگیرند از آن خمر آند که خواهند نرم سازند از آن مسوق بنم دزن خمر مذکور بشرط آنکه خمر از آن
ترنج حاصل خزه باشند و صلابه رنگ کرده تا بیکدیگر بمانند و در کینت بریز برایشان از دلا السیف چنداگر خمره
سوند بعد از آن بهر بزرگی که خواهد بود از نوره حاصل منقول با یک که در بار یکی مثل خیاطه کنده بوده
باشد و آن حسته شده را با آن منقول کشند و هر دو سر منقول را بیکدیگر بند کرده در میان سینه مرغی گذاشت
در سوز بریانی او کینت تا مرغ بریان شود بعد از آن بیرون آورده در جز حکا کلی اول چند نوبت که سینه داد
و خشک کرده و با نوداده و خشک کرده با سوزید و اخت دهد که جلا باید بکار برند
دستور عمل لولوا قرب شده است بگوید چرب نادیده با وانی پاک و غیر کند پس با صغی بهر قدر که
خواهد بگرداند مصطک سینه با مسوق و با هم وزن او سر سیم ماهی و با دوق سینه بی چربی بر روی آتش مطام
گرم کند با دست هم زند بعد از آن که آن و آنها را در دوق دست بان مصطک و سر سیم و دوق طنج کرده خوب
کند یک یک در ظرف چمن در محلی که در غبار که مکس نموده بهم در سبب خشک کنند خوب است و دیده شده البلا سیم
اثر آینه شالی سه

قاعده مجرب انشا الله تعالی

بگرد علم اصغر چند آنکه خواهد سخت بیع کند مقدار یکم شاهی باکم یا زیاد پس بگرد طرفی که با آتش صابر باشد
 پس بگرد بعد از طرفی اندرانی و با آب صافی حل کند و یک سیندند یکدست مذنا که به بندد پس حق بیع کند
 پس بگرد قطع کر باس خام و بهال باور در تخم مرغ بی سیندر مکر ترا خشک کند و بالذنا نیکو مثل تخم شود اگر سه لا
 باشد بهتر پس بیارد آن علم مسخوف را و غیر کند باز در مذکور بی سیندر و در میان کر باس مثل کور بیند و
 و بهال کند در بستن چند آنکه ممکن باشد پس بیارد طرف دار بندد از پنج مذکور سندر چهار آنست و بنهند
 بالای او کور بسته را در بریزد باقی تلخ را بریزد و در طرف را بکشد و وصل کند به مابقی تمام تمام پس بیارد
 کوزر بلندتر تا که بندد پس میلی آبی توانائی در میان عدل آن کوره عرض باید نهاد و اگر طرف بر آهین باشد
 خشتی چینه بر در آن بیل باید نهاد و طرف را برابر خشت باید نهاد اگر طرف آهن باشد محتاج به خشت
 نیست و به سر یک سو را فی که خار برون آید باید گذاشت پس سه روز و سه شب متصل آتش باید داد آتش
 مستدل چون معلوم شد که قطع رطوبت شد آن سو را خدای که باید کرد و آتش شدید باید داد مرتبه مرتبه شدید
 تا جگر که فوق منقود باشد چهار شبان روز در روز چهارم نماز دیگر آتش را اندک اندک کم باید کرد تا
 محل صبح پس دست از آتش باز داشت و گذاشت تا نیکو سرد شود پس باید کرد که آن علم به ارضه مثل
 رصاص صاب شده در اشکل جمع شده ثابت و استقامت اگر قدرت داشته باشد بعد از آن ترتیب
 شد مرتبه اسل پشتر شود در ترتیب دیگر بعد به بند هر نوع که داند اندک بسته شد با قهر براده چنانچه گرم است
 ملغمه کند برین معلوم و بگرد جوهر که انوار این چهار جوهر را بوزن قرار داد با هم با کند و چنانچه لایق دانند پس
 کند تا چهار جوهر شود پس بوقت جوهر طرح کند بر زهره انشا الله تعالی

باشد

باشد کوره بدستور کرد در عمل اول گفته شد به بند اما دهن کوره تنگ ر چند آنکه طرف در روز داخل شود میل کوزه
 بدستور پس عمل مسخوف را در طرف کرده بر یک دان بر بندد و بریزد بر وزن آن دهن یکم آتش کند آتش مثل
 آتش چغنی و صبر کند که آن را در حدود حالا بطریق تشبیه آن دو سه و بگرد ابر و بندد یک درین محل تر کرده
 باشد تا مدت سه روز و سه شب متصل علی الذوام تا آنکه از دهن جو یک اثر نماید مگر ترا دهن باز دهد و بخورد
 دیگر مطلقا دهن نماید حالا جوهر مثل ستاره نمودن گیرد و اراده بر خواستن کند احوال بر سرش بر سر نهد باید
 که سرفانی بر سر بر سرش باشد و وصل کند بر سرش را تا دیگر بکل حکمت فایم فایم تا آنکه اگر گمان در طبعی هم بوده باشد
 بالکل قطع شود پس آن سو را خ را بنکوبند کند هفت مرتبه بر سرش بکشد بکل حکمت از سر بر سرش تا آنجا که وصل
 کرده است بگرد پس بزندان آتش قوی مثل آتش که در عمل اول گفته شده است متصل به ستر آتش قدر قدر تا
 دو شبانه روز پس باز بدستور اول آتش را مرتبه مرتبه زیاد کرده بود احوال مرتبه مرتبه کم کند تا در دو شبانه روز
 بریزد شود که اول و آخر هفت شبانه روز شود بی زیاد و کم پس صبر کند تا سرد شود بعد ما پس یک یک جوهر با بر
 خالق داور در زب یافته باشد اگر برای شمس خواهد بود با کبریت دانت بکشد بدین ملغمه با شمس یا کرد به بر سر با طبع
 عمل کند تا یکی ملغمه پس طرح کند اگر بر سر صفر خواهد بود بعد بر با با نر ملغمه کند و جوهر هم انوار با علی که با طبع
 ثابت شده باشد با هم با کند فاعده بستن بعد و دستور اسباب مقرب و تسخیر هم که کدام علی صدم در این
 کتاب بی شیشه درون دیگر نوشته خواهد شد انشا الله **قاعده تقصید کو کرد** بگرد کو کرد صحنی
 چند آنکه خواهد ربع او ملج ثابت و مثل کلس البیض و مثل را سرفست محوق و مثل طلق کلوب و مثل براده
 صدید و مثل زواج مجموع را کخی بیع کرده مقدار شش ساعت با قهر حاد بکوبند بعد در قبایله آنها دو بعد از
 تم گرفتن تقصید کنند در نوبت تجدید او فواجبه اشتم تا هفت نوبت مصعد مذکور مع او اسل کور بدستور
 مذکور عمل کند که یکم و عظیم است بر صفت زهره نابیده بگرد کند از بر اسل زرد سر اگر نوزاد در ننگ کند ظاهر طلق
 او را تمام است آتش مصعد مذکور در اوقات نون باشد آن اوقات گرم که اندک آتش هم با او باشد شیشه را تا آنجا

که این است در میان آن خاکستری پسند تا آنکه تمام مصدق شود آتش پیش ازین واجبست تا معلوم باشد آن
 صفت عجیب غریب در طبع قلی اگر طبع قلیا را بگذارد و در بونته بزرگ استرال کنز از در نحاسی امر مثل قرمز
 بیرون آید به سرفی در غایت سرفی اگر اند بر آینه نخی سرخ بیرون آید مانند شقایق بماند اگر این بکند بر صد دم
 زر کم عیار افکنی زنگش دهد در اسرخ کرده اند و بهتر از زر معدنی باشد **قاعده مجربک**
 بگرد سنگ را سوخت و در آتش سرخ کند و پنج نوبت در خل تیز فرود و باز بدستور بناید در سل فرود
 و باز بدستور بناید در زیت فرود هفت نوبت پس بگرد در روغ توتیا و بگذارد بدستور و نوبت در سر که مذکور
 بریزد پس بگذارد بدستور و نوبت دیگر در زیت بریزد پس بگرد در روغ محمول را با اندک نظرون از بر طبع
 به طبع استرال کند پس آن محمول را در بر طبع چهار فرود و هر چهار شغال را سوخت محمول بگشال کس اعلی داخل
 کند و بگذارد چون بگرد در اندک شغال از روغ توتیا محمول در میان سوم بگرد چون آن هر دو سالی مذکور در
 کردش باشند آن در سوم گرفته را بوسط طرح کند از عقب او گشال نکار به تطبیع بوسط خرد اند در سه چهار
 کردش سر بریده را بوسط با باره ذوق عالی بکند تا خوب بر یکدیگر بگردند پس بریزند در میان زیت که سبکی امر
 اعلا میشود بخار برود در محل خود **تکلیف جوهر علم** ده جزو هر بیت جوهر او فرنگ کوره نکار طرح اند
 شب یانی جوهر برده قلی عقاب وزن مجموع عمل عقاب بوزن کمتر از او و دیگر ادویه مذکور را حق کرده
 با عمل خمیر کرده جهاب زده مثل فرود و بزرگ تر و کوچک و خشک کرده در شیشه مطین خشک کرده
 معکوس از بالا آتش دهد که مستزل میشود بعد بگرد در میان روغن باید جوهر بند اما طرف را نیکو بر
 باید کرد **سج** **ایضا در استرال جوهر علم** بگردده جوهر مذکور ده جوهر از مجموع ادویه مذکور
 بورد نکار شله بورد قلی اگر بنامد قلی قشر البیض نکلس اندک عقاب جمله حق کرده با جوهر مذکور
 مع عمل در لاله پخته خمیر کرده جهاب زد چند آنکه از کلور شله فرود رو باد عمل کند که در محلی که
 معکوس خواهد کرد فرود بناید آن چهار آتش از بالا بگذارد چند آنکه کداحته فرود آید یا در بر نهند و برونه

دیگر

دیگر بران از نه وصل کرده سر بریده اگر اجزاد در دست محکم ساخته در کوره با آتش ذوقال چندان بدید که کداحته جوهر
 فرود آید پس بطرح بر طرح **در طبع که خواهد از علم جوهر بگرد خاه بعلج و صیون و سفلا شانی خشک**
 مگر کند و حق دستقیم کند از آب لیمو و سریره سیر و خشک کرده تصعید کند و خراه بانفت مقطر حق و توتیا در
 کند مگر در من را و بعد تصعید کند آن مصعد را طبعی کند و همان نفت مقطر و بعد مستزل کند در شیشه و
 یاد برونه هر کدام که خواهد سه اکترا نه قالی **عمل سینه نوردن** علم بیا در مشر تر و در معرفه آهین کن
 بر زرد آتش نه تا آب شود و بعد از پیه یا باروغ بر در آن بریزد و طبع بصر کن و بعد از آن معرفه را در زرد
 بر کبر و بر کنار نه تا سرد شود و علی که با پیه مخلوط شده مسافنی آن سوره بان یار و مزوج کن و معرفه صید را خالی
 بر زرد آتش بگذارد و بناب تا بیدن کخت که معرفه چون سرخ شود بعد از آن علی که با سوره مخلوط کرده بیکت
 مرتبه بر معرفه بریزد که سوره بدر میرود و علم سینه و پاکیزه بر جاسمانند و بعد از آن که سوره بدر رفت معرفه را
 بر زرد آتش بر کرد و علم سینه را نگاه دارد که نیکست **در باب جوهر علم** بگرد علم
 ده نار عقاب ده نار صلابه کرده و در میان کوزه کرده یک سبب به وزن تمام دمس کرده و صیاج از ابرودن
 آورده باز صلابه کرده در میان پیاله آهن کن و در روغن زیتون بر سر آن کن و به آتش ملام طبع ده چند آنکه روغن
 نایل به سیاهی کند از آتش بردارد بگذارد تا علم به ته نشیند آهسته پیاله کلکن و روغن را بر بر طرف دیگر
 و باز روغن تازه کن و طبع ده و بریزد مگر این عمل میکن تا زمانی که روغن سیاه شود آنگاه جوهر بر ترش شده
 مانند خاص یک بر بیت طرح کن که خوب است **مخبر** **سج** عملی را ذکر کنم که هر
 بند را میسر شود و آن عمل اینست که بستاند زرنج بریان به روغن که باشد یکبار یا دو بار و بستانند هم
 سنگ آن از زرد پاک کرده و سه چندان سیاه شسته پاک کرده مثلا چون زرنج ده درم باشد سیاه
 می باید که سی درم باشد و بوزن جمله نیک طعام بریان کرده نکلس و آنچه آب اشکار و آب آهک غلط کرده است
 مذکور را بدین آب بایند یک روز تمام پس تصعید کنند آنچه مضاعف شود برود و نگاه دارد و آنچه دیگر

باید نوشت

مانده باشد از دود بید تا نیک و دود زرنج برود و در زیر همان نگاه جمع کن میان متصاعد و این ارزیزد
 نیک بید باب مذکور و باز نیک دیگر اندازد و تصفیه کند آنچه متصاعد شود نگاه دارد و در این بید تا نیک
 از دود برود باز عمل مذکور را بجای آورد و در کت سیم بیاید از زرنج را مکتس شود و سیاه را کشته شده و زرنج را سبید
 شده پس بر سر را جمع کرده بید و بتا نیک از کلس بهینه مخلول و نوش در ثابت و در وقت کفیده بهینه و آب مذکور
 بمقدار جمع کرده تسویه کند و تشویه کند تا بر سر صحنه مس زردان شود و بگذارد و اگر بدل آب مذکور نیک
 مکتس منظر با هم سنگ آن نوش در مخلول مقصود حاصل شود بلکه این اولی است از اول از یک وجه پس معمول
 مذکور را بجز آن هر چه بید و در قندیلی میاید و قندیل را در خم سر که آید و چنانکه قندیل در هر که غرق باشد
 و سر خم را استوار کرده در سر کین انب و من کرده و بر بالای سر کین آب یک آب بنیده باشد و بار در فردا آید
 در قندیل آن معمول پس عقد کند که سر شود که اگر یکی از دوزن بر او بوزن مس طرح کند مقصود حاصل شود
 و اگر تواند که حل کند شش بر وجهی دیگر و با باشد این عمل قوی بود

صفت توتیا تکلیس توتیا و تخیر و آنچه است بگرد از توتیا و اخضر انبویه آنچه خواهد بود و در قوق ساز و در او را
 و بر پزد و اضافه کن بر و مثل او از بعضی ازین روغنها و شکر کین در یک ظرف تا برود و سیاه شود پس شکر
 باب صاف کن و با مثل در سلج کن کن رتوبه کن در آتش قدر کین شکر ز پس برون او را در او غسل ده
 باب تاثیرین ملود و برود سر را در پس فشکان و اعاده کین شکر به المجر او در کن با آتش تا به پی سینه شده است
 کلس از آن چنان خواهد که رنگ دهند او را پس بیارند ازین توتیا کلس بهینه و تسویه کن از آن از آج و
 الکبریت و شکر و تسویه میکن تا آنکه بعد از چند کت پنی توتیا کلس همراهی
 ش زنه آنرا تقطیر است و بیار ازین مجرای دم آنچه خواهد و اضافه کن بمثل اونوت در و کین کن و شکر کین
 موزمار لنین و بعد از آن در فن کن او را معلق بر سری که حل می شود از در آب در غایت حرمت نگاه دارد تا وقتی
 که در عمل آید ان شاء الله تعالی

در عمل آید ان شاء الله تعالی

دستور عمل البیهة و الف البیهة بکیر عقرب در هم در زن او را بخت در هم کرده حتی بیخ کن و در دوات مزج
 نهاده سر بسته مطین بطین حکمت نموده خشک ساخته بد مس بر در خاکست جام که غایت اعتدال
 داشته باشد بمثل آفتاب تموز بدو ساعت زمانی بزدن او بگذارد که سرد شود چون سرد شود از دوات
 بیرون آورد بگذارد که سر حق کند بکیر و قدر در عید و بوطه گذارد و بعد مطهر در آتش فعال گذارتا آنکه بعد مثل
 طیران گذارتا آن سخن قدر بر سر او برجم گذارتا که بعد نیکو عقده ثابت شد خوب الا باز بر سر او اول کتی بسیار
 نموده باز بر سر او اول در همان دوات گذارد و در مس ملام ملام به مدت زمانی که ثابت و ثابت کننده شود

ان شاء الله تعالی

از قول جابر از کتاب علم الخوفن که بکیرت سفید کرده باب ایک با خاصیت تمام است بکیر ایک آب ناریه
 یکم و آب چهارم کن در یکب بنه و با دوات صافی از سر او بکیر و یکم ایک دیگر درین آب کین ناسه مرتبه با چهار مرتبه
 تا آب عظیم سفید شود محمد زکریا کوید و در تجارب خوسیل در صحت این عمل تا معلوم باشد
قاعده نزل در کرب شمس رسد از کفته ملا علی بکیر و زحل و هم وزن او را سوخت در بوتی نهاده بد بد یک
 ساعت که بگذارد پس با بوطه بنهد که سرد شود بشکند بوطه را و اجزا اول بوطه او که نهاده یک جزو نزل دیگر
 اضافه کند بد بد یک ساعت تا بر یکدیگر بگردند نیکو باز با بوطه بنهد که سرد شود بشکند بوطه را و با اجزا در بوطه
 دیگر نهاده یک جزو در کرب نزل داخل کند بد بد به سه ساعت بخوبی تا بر یکدیگر بگردند بعد بشکند که کوز در اندران او
 بوده باشد باز در بوطه نهاده بد بد چند آنکه زرد ترین شود
 هم از قول شار الیه در اسلک
 کردن تمیز بکیر در بوطه بدو طرح کند آنکه عقرب که مکتس میشود باز زرد کند در بوطه گذارد و در بطن نطعم کند آنکه
 موم سه شده تا یکد از دواز تکلیس کند بد ستور اول و باز زنده کند بان نوع مکرر کند این عمل را تا پنج مرتبه
 کرب بسته میشود هم در سنا صنی شمس و هم در اکیر ضعیف شمس سع **بجحت رنگ کردن شمس**

بگیرد بوطه و برود طرح کند اندک مغرب که مخلص میشود بار زنده کند در بوطه گذار آب کند بانست سیاه زهره
 کاو خون آدمی زعفران و بره نهر زرده بیضه برام داخل کند بکند از نکه نیکو بهم دست دهد بکند از دور و از نیک
 مگر از آن نیکو میشود رنگین سح **یکی از عجایب** زحل مدبر امطره با اهرم وزن روکت هر زیت
 روکت جفته به دفعه فرست حیث کن و در هر کوا از در میان روغن زیت ریزد که زحل مذکور زهره شود خوب
 بعد از آن تدبیر روح کن بگیر تو تهای مصول و خاص و محرق شده بعد و س انگه کن کن با صیغ زواج زرد مبرکی و زرد
 و با قدر غسل عین کن آنکه از طین حکمت شکل کوز نینب ز و سوراخی نیکو کند چنانکه بویته استنزال در این
 اضماط مذکور را در آن کن آنکه لوله از آن قریب مستنزل وضع کن و شبکه کوره از وسطش فرو بر چنانکه
 برین کوره برسد آنکه ازین کوره منافی کن دوران مناک ظرفی از آن یا هر چه بهم پر آب کرده در این لوله
 بر سر آن طرف آب اندک باشد و لب کوره بر سر آن لوله چنانچه متصل باشد و فحم پراشون او ریزد و دم
 بدکاره که روی از آن مستنزل شود و بلوله فردی رود در طرف آب بچکد بمثال خون چون خارج کنی داخل بر
 و نیار سطح میرود و ابریزد و در آن راه

تتقیما نحل نوره غیر مطفی را در میان سر که سطر طنج باید داد بطریقه تشقیه آخوب برشت و براده نخل
 را با نوره مذکور وزن برابر در قرع کنند و با انیسق استفسار کنند که بنایت پاک و سبید پرونی که بیس
عجایب عمل سیادت و نقابت پناهی احمد طبعی که در مصر یافته اند بگیرد از زحل آنچه خواهد و ذوب
 کند در آب لثان در قدحی که سوراخ دارد بر زبریز سوراخ باشد ریزد سه نوبت پس پرونی آورد و با سه
 برابر روستخ سحوق وزن کرده به دفعه ذوب کند بطریق فرست و کف زور روی جاروب ریزد تا
 مجب شود پس جمع کند و با هم دویم روکت فرست روکت کند تا سه نوبت تمام شود پس بکند از دو پنج جزو این
 مدبر یا یک جزو روح طوطیا خوب گذار تا خوب بگردد و در اطراف مدان با مشع ریزد که شبه شمس کرد پس سح

ازین مدبر روغ قمر مخلص و پنج شمس تمام عیار با هم بکند از نیکوین طریقی که اول قمر بکند از و زحل مدبر و در انداز پس
 شمس ریزد و دیگر ذوب کرده که هم در کوش باشند بر سر این هر دو ریزد و چندم بدید تا در یکدیگر بگردند پس در راه
 مدتهن ریزد بعد از آن گاهی بدستند بر بندر این که در استه باشند عینند و این ترکیب در رو باکی برزند بدستوری
 قمر مشوش رو با س کنند در شب دهند با این که هاله شمس تمام سیار برین آید با امر الله العظیم حکیم سح
عمل بگیر از علم اصغر مرقق سحوق و بگر بر بختی در رو یک کند و با چوب حافی جوش نهد
 چون علم در رو یک گرم شود در غنچه جوش برود ریزد و از او بر آن خود را نگاه دارد و در یک عمل را در یک
 دان نهد و آتش با و سه برفق و مدار از با داذ تا عصر تخمینا ده ساعت کم و پیش بکند تا در غن سیاه شود پس
 پس از آتش زرد کرد در غن سیاه شد را بریزد با متکی تک آب گرم کرده بر علم ریزد و زمانی جوش نهد بعد از
 در ساعت تک آب را بریزد و در غن سفید جوش که حاضر است برود ریزد و احتیاط کند که قرص علم خشکند و در
 روز بهین عمل کند در سح روز علم سفید شود بغایت ربا استیک از دیک پرونی کند چنانچه نشکند و آب نیم گرم
 هر دو رویش را سبید و یک هفته دیگر بار در غن کرده جوش ن برفق پس بکند در نگاه دارد بعد از آن علم
 مفرغ سفید جزو مخلص براده قمر مخلص جزو سفید عینیط جزو براده احوطار و ملغنه کند با علم مفرغ بسیار
 و با قدر نیش در در صلابه کند و در آن با پاک کند و بر غن کرده سه جوش نهد تا بکل سواد از او برود پس بر سه
 در بیضه حکم کند در خاکستر سرد فنی کند با لار خاکستر خاک سنگ ریزد و بکل سنگ خاک را همانند بکند از خاک
 شود چون خشک شود از با داذ تا نماز شام آتش هم بر سرد فون افزود چون شب شود آتش دور کند و در
 تا سرد شود با داذ پرونی آورد که باز کداخته باشد یکی برطل خاص طرح کند قمر خالص رو باکی کرد و با و در
 و از حصول نیم وزن در عطار آبق بسیار ریزد و کنی کند و بار و غن کرده جوش نند تا سواد برود باز در بیضه

و چنانچه ذکر رفت همان طریق کند که با تمام رسد ان شاء الله العلیم
 باسم ملک العلام بستند براده صید ده مشال و از علم مرتب اصغر سه مشال و هر دو را با هم صلا می کنند
 خوب و بعد از آن هر دو را در کرباس با بره بپند و در میان گاه کل گیرد و در آفتاب خشک کند و در میان آفتاب
 تون نند از صبح تا شام بعد از آن بیرون آورده کل را از پاک کند و بگذارد و صلا می کند سه مشال زرنج
 سرخ با صلا می کند و بدست راست بکشد سه کوزه در تنه زرم از صبح تا ظهر بعد از آن بیرون آورده بگذارد تا ناکه
 شود بویته بکشد بیرون آورده سی مشال در سخت با ده مشال از زرنج بدست بید و بکشد تا بویته زرد شود
 بکشد تا بویته نیل در آن اندازد و با هم بچون کند به کداخته کا و در بویته نند و بگذارد و ده مشال از زین
 معمول برین مشال نرند و بگذارد که در خلاص ۳ مشال بیرون آید من کتاب الخزان
 خشت را که در بکشد و خندق در در آن بکشد و زین را در کوزه بریزد و از زرد در رویش بریزد و کاغذ
 در رو کوه چسباند و روح را آب کرده در در خندق بریزد چنانچه کوزه را نیز بر کند چنانچه داخل نشود عند
 میشود سه **عن تجربه** اولاً باید بگردید که اگر گرفت با تخم خ کوه کرد چندانکه مثل مرم سله سیاه از
 او بر آرد و سه نوبت اعادت کرد عمل را و از او بر آرد در در خل جوش پیدا هر نوبت که رنگ بگرداند او را ریخته
 خل جدید ریخته داخل آسوده شود از او بر آرد و کذا است و گرفت قی را ذوب داد و صوم را که بر بگذرد او
 داد و بعد از آن ذوب داد و سبک کرد و باز ذوب داد تا هر ذیبتی که داشت با هم بیرون دهد و بعد از آن گرفت
 ز آهن را حتی بیخ کرد و او در خشت بخته از خسته و در او کرد و بعد از بار و برغن زیت آن خسته را چوب کرد
 و چوبه را در او گذاشت و از روغن مذکور در آن ریخت چندانکه بر زبر آن در آید و بعد از آن ز را بر زبر
 پوشید که هر دو را پرست و بعد از آن قی را ذوب داده بر زبر برود باید ریخت مگر تا که قی ج هر دو
 یکدیگر آبگیرند و یکی شوند آن جید را در باون کرده کنی باید کرد و ذوب باید داد مگر آنکه بیرون آید و بر آست

صابر

صابر آید نکند و بعد از آن ز را مسطرد کرده ذوب باید داد در کوه س باشد که نرا به از زم باید کرد آن هر دو در
 کرد مثل باشند که معمول معلوم را در طرح کرده است و الله تعالی سه **باب در صل کردن زرنج**
 بسیار آند زرنج که خواهر و برادر استی از سفید کوفته و برابر آن هر دو نقطه سفید برابر این هم مثل بچکان و برابر
 این سه سر که از این هر دو طرفی کند که در کل حکمت گرفته باشد سر گرفته و خشک کرده در کوره نند و بعد تا
 حل شود آب او سرخ کرده چنانکه زرا زین آب زرنج مشال برده مشال نغزه کد اخته زنی زرد کرد و همچون زرنج
 و اگر زرنج سرخ را نیز همین عمل کنی رنگ بهتر و در استلام سه **بستاند قطعه زرنج زرد و بول کاو**
 هفت روز بگذارد پس بیرون آورد و کفن کند و یکم بر بکشد تا نغزه انگند زرد کرد
 طعمه را در میان آجر ریخته سفیداب ناید و سه ملامت کند سفید حکم میدهد سه در میان صیر مناصفه با
 کبریت هم حکم بلکه نابت میشود و بکار عمل سه **زاد المسافرین عرب** زهره قمر روح مشتری
 اول زهره و قمر را بگذارد در روح و شمشیر را برود بر بند بر بند بر ریجه ناسرود و دیگر مشتری با بند از نیت

حد و روح مستقی سه
عمل طاس که ملا نام فرموده اینست که نرشته میشود در اطع باغ نر کفیس را ملاس
 نوع دیگر عید براده قمر مغمه کند و یک جوی با سر که رنگ صلا می کند و بر بند تا سیاهی از برود بعد از آن
 باب زاجین در و یک سنگ سر گرفته با شرم جوش نند تا مغمه بسته شود مثل بلور بعد از آن بیرون آورد و بگذارد
 و دیگر دارت سم الغار **عشاب** زقه سفید بنایت نرم سیاه و اینها را با سفیده تخم مرغ همز کند چنانچه
 سفیده بسیار باشد و آن طعمه را در مابین طاسین با اجزا نرسل و کاف آن کند و بر طاسین بسیار قایم کند و
 بکل حکمت قایم کند و خشک کند و با شرم برود بیرون آورد و بگذارد تا سرد شود سر آن را باز کند آن طعمه قایم
 الفار کشته به هم یکی از آن برده زهره سفق طرح کند که خوب بهنخ سه عمل طاسین شیخ مغرب سلم
 ریح غاس عید قمر شمشیر صید اجزا در یکدیگر سه **و باروس** که در کوه و طاس

کم صلا او صله در

باید که آتش بر تپه تصعید باشد بلکه بعد از آنکه کابینت دستند و نور یکی بر نه زهره منتهی رود و چون بار دیگر کف
نموده با آب سرد که نشسته و تشنه کشند و تکرار عمل نمایند تا آب سرد و مطروح او در باقی شود و اگر از بعد مابست
نوش در مدبر برد براده کلش ترتیب دهند یکی بر سه جزو طرح شود

باب در عقد زینق بگردن بر روغن زیت خالص و در کفچه آهن کن در بر آتش بدار چون گرم شود
یک بر کوکود ز زوده در در کشند و اندکی با بد تا حل شود در در پس از آتش نزدیک و بگذارد تا گرم شود
پس بگردن زینق پاک کرده در در افکند و در وقت سرد و هجر سرد تا نیم پس در در عملها را در کفچه آهن کن
باب فرسوخ دو قسم نوزاد در چهار قسم است از اجماع سه روز صلا به کشند تا حل شود بعد از آن دو قسم
زینق که برابر اسوخ باشد با سه درم سبب صلا به کشند و در شیشه بند و سینه را بجل حکمت بگردن ناز نرود
بدر تا منعقد شود بعد از آن شغالی بهمت فی روز یعنی صبح بس پاک کرده

بجست نظیر زهره بهترین الزاع عرب دیده خود ما انوارق سبکی که سر بر تپه کدراخته در در بر زینق کشند
بجرب است **قاعده** از یک بجز آب است عید براده قره منقح فرب و در
معرفه صید بند و بتدار است انکشت بر زهره از آب نقیبا اندک و گذار که خشک شود و شسته به نرم

سبکی تار فانی که خاک سرد پس یکی از در بر سر زهره طرح کن که نیکو بیند **ش ن ج د س**
باید که بگردن کل ۳ دریم ۲ ربع ۳ دریم عتاب سه دریم سوره سه دریم دار سه دریم دار اسکند ۲
نوزاد ۱۸ اجزا از اهل از اسحق یعنی نماید بعد از آن شیشه مطین کند و باید که شیشه را در کل حکمت بگرد
که در آتش عقلت نکند و آن شیشه را بگذارد تا خشک شود اجزا را مذکور در آن شیشه کند در شیشه را هر
سیمان کند و بر سر آن شیشه کل حکمت بزند و آن شیشه را در آتش سبک نهد و روز دیگر سپردن او در آما
دانش زبل که سفید باشد و بهمت هر تبار در در ف صیر صلا به کشند که آب صیرم ۱۰ باشد اول ۲۰ آب صیر
بخورد و در در کف نماید و بگذارد در آفتاب تا معتدل شود تا نوزبت ۱۲ نوزبت ۲۲ آب بگردن
و در در حل و عقد کند تا نوزبت تمام شود و آنرا با یک سفید که تخم مرغی خمر کشند مثل نموده کلش نماید

دیگر آرد

و بگذارد تا خشک شود بعد از آن بستند هم قمر فعات در مرغ خنج نهد و اولاد ذب نماید و آن اجزا را نوزاد که مثل
نخورد کلش را خسته یک یک در در ذب قمر که آب نموده است بپندارد و صیر کشند تا که بسوزد و مثل ساره نمایان
شود باین طریق اجزا مذکور را تمام بخورد فرد بد و قمر را در رات ریزد تا به بندد بعد از آن ۱۰ ام زهره تقیه نمود

در بورت نهد و بگذارد و یک مثقال از این اکیه ساخته آن زهره زنده ۱۰ م قمر فعات هم لولن کند قمر خالص بر آب سرد
عید روح نوبتیا بگذارد و آب نمک و زاج بگردن سفید شود و بگردن سوره زینق زاج سفید نمک
بجمع را صلا به کرده در معرفه آهن کند و در آتش بگذارد تا قمر که آب سرد و معلقه زاده صیان این آب سوره

بگذارد که عقد می شود و یکی برده زهره طرح کشند که خرب باشد و پنج قمر اضافه کند که خرب است
این عمل کرده سوره صحیح عید روح طریبا نیم انار سفید مخ قلبا سوره سفید عتاب دارد اسکند
اول روح را بگذارد و بعد از او روی اندازد تا معتدل شود و بعد از آن آب نمک صلا به کند تا سیاه از زهره و بعد از آن

با در روی که گفته شد صلا به کند تا همچون فشار شود در یک عصبه و مخلوط کن کل اینها را با آب صفا لیبض و با زینق مثل
نخورد خشک کن در آفتاب خرب و داخل کن به اینها قمر را در در همی از قمر بیخ در هم از این حب با پس ذوب کن از
زهره چهار دریم و بپندارد و در همی از قمر کلش اضافه کن یا در هم از قمر خالص که خرب می شود تمام نماید

قاعده خرب در سر شاه قلم بگردن سه دریم جزو مخ قلبا دو دریم صعبون پنج جزو بسنل لانی خشک
ربعی صبر کوفته بیخ و سفید کند و در بازل لیبضه و بار دیگر آن تصعید شود را بگردن و دو نیم جزو یک جزو و یک
صعبون داخل کرده نیکو بگردن و شسته کند از آب سرد باز تصعید کند و بار ثانی بگردن آن معتدل را داخل
کند و در یک جزو نیم مخ و چهار دانگ صعبون و نیکو بگردن و شسته کند از آب لیمو خشک نموده باز تصعید
کند و چون هم معتدل شده با یک بگردن و وزن کنند هر دو جزو از آن معتدل جزو را سرف بار کرده باز تصعید
کند بعد از آن معتدل از وزن کند هر مثقالی دانگی برده تنکار داخل کرده کف کند و شسته کند با ذاب لیبضه آن قدر
که مثل قمر سرد پس در شیشه کلش نماید بطریق معکوس مثل داده مستزل کند و بطرح برد پیش از مستزل
کند و بطرح برد پیش از مستزل در تصعید هم بطرح برود تا در صبح نماید

بگردن آنگاه هر قدر که خواهد در کشته در میان بپزند از دانه قدری بر سر کنند که از سردی در گذرد و
 بچوبند تا بپزد که سوزد بر طرف شود بعد از آن برداشته صلا می کند و با روغن زیت بچرب کند و در کشته بپزد در میان
 آب قلیا اندازد و آنگاه آب قلیا بر سر بریزد که از سردی در گذرد و بچوبند تا دانه جو سبزی بپزد بعد از آن بر آب
 ظرف است که در طرف ابلی بپزد بچوبند تا این آب قلیا بر طرف شود بعد از آن بگذارد تا سرد شود و بپزد
 آورده بکشتال باغ شمال زهره طرح کنند **نوع دیگر** علم اصغر کردستان بریزند طبعی فام هم امین
 روح طویلیا براده کرده اجزا مذکور را صلا می کرده باز زده تخم و سفید آفرین شود و خشک کند و باز صلا می کند و فوفا
 ده دانه پاست دانه در آب بچیند تا چون در شب سرد با آن در شب اجزا را بچرب کند و بگذارد تا دانه
 روز که خوب خشک شود و اگر فوفا نباشد دو شب هم خوب است و آن اجزا را خشک کند از در میان شیشه
 کرده چنانچه کینه شیشه اجزا باشد و در حوضه فانی سران شیشه را تا بچوبند خوب و بسیار یک جوال پورین است
 در بیز و شیشه را در میان آن بگذارد از سه طرف آتش زند و بگذارد تا خشک شود و شیشه را برود از آنچه در گردن شیشه
 است بکشتال بر سمت شمال زهره طرح کنند که با مرفضار شمالی قرص ضرب میل دانا باید که هر چهاره شمال را
 بکشتال فردا داخل کنند که اعلا می شود

تکلیس جوهر ده جزو جوهر است جزو اجزای مذکوره تنگاری اندرانی شب چرب بود قلیا عتاب وزن
 مجموع عمل عتاب بوزن کمزگ از او پینه در او پینه مذکور را سخن کرده با عمل چرب کرده جهاب زد مثل
 نخود بزرگ و کوچک تر و خشک کرده در شیشه مطین خشک کرده معکوس از بالا آتش دهد که مستعمل
 میشود بعد بگردن در میان روغن با بچوبند تا طرف مایه بپزد باید کرد
 هر طرف که خواهد از علم جوهر بپزد خواهد بود و صعب در مثل آتش خشک مکرر کند و کون و شیشه آب بپزد
 شیره بر خشک کرده تصفیه کند و فوفا با نشت مقطر کون و شیشه و دو مس کند که تر خامس را دوسد
 تصفیه کند و آن مستعد را طبعی کند و همان نشت مقطر و بعد مستعمل کند و شیشه و با و بپزد هر کدام
 فوفا

با دو کار یک کرده شده است تصفیه زنجیر از اج انگ ننگ روغن انیت سفیده تخم تصفیه کند و جوهر را در
 نفت مقطر طبع دهد که طرح می رود
تقطیر نفت نشت در دو ایک هر دو برابر نشت باشد نشت در دو ایک نشت نشت کند و یک نشت با اول داخل
 نشت کند و مقطر کند باز نشت در دو ایک داخل مقطر کند و مقطر کند باز در مقطر کند و نشت در دو ایک داخل کرده مقطر کند

قاعده استنزال جوهر

علم بگردن و جزو از جوهر مذکور ده جزو از مجموع او پینه مذکور بود تنگاری شله بود قلیا اگر بنا شد طبع قلیا شیشه
 مکلس اندک عتاب جمله سخن کرده با جوهر مذکور معسل و ذلاله البیضه بچرب کرده جهاب زد چنانکه در کلور شیشه
 فرود و با در عمل کند که در محلی که معکوس خواهد کرد فرود نیاید آن جهاب و آتش از بالا میگذرد جدا که کلاه فرود
 آید با در پینه نهد و بپزد که بر آن دو پینه وصل کرده مربوط که اجزا در دست محکم ساخته در کوره با آتش ذغال چنان
 بپزد که کلاه فرود آید پس بطرح برده علم را بسیار صلا می کند و آب سرد کند پست شمال
 را پنج شمال سرد رس و یک شمال که در داخل کند با هم صلا می کند باز زده تخم بچرب کند و جهاب زد که در آن
 کلور شیشه فرود و در شیشه کند تا ذغال در بالا شیشه بسیار بریزد و از بالای ذغال پورین بسیار بریزد و آتش

کند روغن بیضه از شیشه بچرب در ظرف که بر شیشه گذاشته باشد و جوهر مثل بپزد ظاهر شود
از کتاب حکم نوشته شده **طریق دیگر** بچرب کلور القشر البیض و بچرب نشت در دو یک و زین و بچرب
 بگریت سفید کرده و بچرب نشت مکلس هم را با یکدیگر صلا می کند و در کوره مطین کند و سرش فک کند با آتش کون
 تشویه کند چون تشویه خورده باشد بچرب خود یکی بر کسی زهره طرح کند و با نشت و چهاره طبعی
نوع دیگر بچرب از کلور و بچرب نشت مکلس معین سفید کرده و بچرب زین مکلس معین سفید و
 بچرب خلق مکلس و بچرب کلور القشر و بچرب نشت در کلور با یکدیگر صلا می کند و با نشت معین سفید بچرب
 و تشویه کند بدون آرد طرح این به از آن باشد
صفت آب زجاج بستاند پنج شمال نشت در
 پنج شمال زجاج سفید و سی شمال نشت شمار در آب صافی حل کند و در شیشه کند و ازین مردود باشد که گام

خواهد برین آب دهد و شویب میکند تا برسد و منقح شود تمام سلیق را آب اثبات نرسد در
فایده براده مشتر را جزوی علی اندازی جزوی با یکدیگر سخن بلیغ نماید و تقطیر کند که آن منقح عقدر ارجح کند سع
بجست نسبت این تصفیه بگرد آب سپرد که در ذلالبیضه شب سوره برده فقیها برده علی اندازی سلمانی
سخن کردنی را سخن کند درین آبها ریخته در اطب ۳۳ روز بگذارد تا سه چهار روز بگذارد تا نیکو دست بهم دهد
بعد با شش ملائم ملائم بچکاند سخن و سقیمه و تشویه نرم نرم مکرر میکند در هر وقت مرتبه یک مرتبه تصفیه کند
بوسل طلق مکنس را راکت و با علی مکنس و با لب و علی مکنس و علم و بعد از تصفیه کند از ضمیمه علی مکنس ششیم به
ذلاله بیضه در سر که در بول کند **قاعده** تصفیه بعد با علم و کم با بعد از کلام که خواهد علم سینه کند مناصحه
با بعد کرده تصفیه کند در اگر کم را خواهد هم را با بعد مناصحه کرده سقیمه کند با ذلاله بیضه و از ضمیمه بار راکت
کند و در بریخ نوبت را سخت جدید کند و آن را سخن می که از آن بگیرد و خل راکت و آن تازه آن را سخت بار اجله
ساخته بگذارد که قمر ضنه است **قاعده** **جوت از ده شاهین** بگیرد صد جزو از علم زرد و سرخ حق کند
بلیغ بگیرد چند قطعه کر باس بیالاید با ذلاله بیضه مکرر از خشک کند و بیالاید و خشک کند و بهم بچکاند مثل تخمه
سود و آن مسحق را غیر کند با آب مذکور در به نهد در میان آن کر باس و مثل کوبد زرد سرخش فکام به بند و بنهد
در میان دیکت کلین با سنگ یا سنگ سیاه قلی و بریند بر سر آن دهن نیت یا دهن سیره چند آنکه چهار انگشت
بر سر آن با سکه و تنور را با ناید نیکو در آن دیک را سر پوسیده در میان آن سوز بنهد و صبر کند چند آنکه دهن نزدیک
سوفن شود بر او در سرد کند و آن دهن را بر در در دهن جده و دهد بر سوز عمل کند تا نوبت بعد برودن
او در آن علم مطبوخ را او بار کند با پنجه جزو کوبد که در سخن بلیغ کند و در بین القاصین تصفیه کند و مکرر اصعد
تا با آب کرده مانده باشد بار کرد سخن بلیغ نموده باز مصعد کند تا نوبت از چند تصفیه بیشتر کند طریح حلال خواهد
نمود پس یکی از آن جوهر بر سر جزو مرغ مستقار علی طرح کند که کس نیکوست با ذوق است تقای
قاعده آن کم که با صعبون و علی قلی و مثل استانی تصفیه کرده باشد بگرد دهن همان وزن مثل استانی را بگیرد
و در قیاسه کردن در آن سه جیل مشال صبر مذکور را چند یکی یکی از دهن مثل مذکور سه شبانه روز طریح میکند

کره نشین شود و یک بر پست طرح کند

مشتر را ده مشقال را بگذارد و یک مشقال عقید را بر او طرح کن و منقح علی را در میان شیر حل کن و دست بخش کن و ده
مشتر را که بعد بر او طرح کرده هفت مرتبه بگذارد و در میان یک بخش شیر و منقح به ریز و بعد از آن یک مشقال زهره
و یک مشقال صدید و یک مشقال قمر را با هم در برونه دیگر بگذارد و شش مرتبه بر او در برونه دیگر بگذارد و این زهره و صدید و قمر را در
دیگر که گذاشته بر در مشتر بریز و بدم تا خوب بر یکدیگر بگردند و بریز که خوبست و اگر دو مشقال قمر ما به بود و هندی را با
برون آید

قاعده علم که فقیر کرده است علم موثقا علی بکسر و نیم شاه بگیرند و با سیاه بکشند تا حیرت برین شود پس بگیرند تخم مرغ و با زردی
او غیر کنند علم را اول بگیرند سه قطعه کر باس خام و مکرر باز در تخم مرغ سیال آید و خشک کنند و بار سیال آید تا مثل تخمه
سود پس آن جزوه را در میان آن کر باس بنهند و سر او را با بکلی تمام تمام کر باس با سینه قایم به بند و چون کوبی پس بنهند
طرفی که کل که با شش صابر باشد نیک پس کوبی بلند سیم که مدور که به بند پس آن میل آهن را در میان او نصب کنند
چنانچه از هر جانب سه میل در آنکست بر کنار کرده باشد قایم کند پس سیاه رنگان طرف را بگیرند علی اندازی نرم و الا
پز خوب و طریق زرش و کاف آن کوبی را با علی در طرف بنهند و یکدیگر بر طرف شود وصل کنند در در آن میل فست پنجه
بنهند و اندک ماد بر در در شست بریزند در بنهند آن طرف را بر در در شستی و بگیرند اطراف او را پس آنس کنند نرم
تا جگر که رطوبت بجلی قطع شود آتش را با بلا حفظ هر چه تمام باید داد تا قطع رطوبت در نیت و دهن و سوزد بشود
معتدل باید داد چون یقین شد که دیگر جزو مانده است از رطوبت و غیره پس آن سوز را را بگیرند قایم هنگام دیگر آتش
شدید و اگر آتش هنگام چنانچه مذکور شد قطع رطوبت و غیره شد چهار هنگام دیگر آتش شد شدید باید داد اگر چنانچه
در شش هنگام قطع شد زیادتی کشید با آن چهار هنگام آتش شدید باید داد و چهار هنگام دیگر آتش میان مایل
به نرمی باید داد عرض در چهار ده هنگام تمام باید کرد چون چهارده هنگام تمام شد باید گذاشت تا خوب سرد شود
باید کرده سو و اگر علم مصعد را با زردی بیضه نیز کنند در هنگام عمل کردن در میان آن کوبی علم بنهند البته آن
مصعد هم صورت نبوت پیدا کند بلکه بهتر و خوب تر با مر آن در میان کوبی که قبل ازین گفته شده است نند

و نشوید نرم میکن تا زمانی که خاک سرد پس یکی از در بر سر زهره طرح کن که نیکو میبود
 باید بگردیم النار جدا نیک خواهد در سر که اوصاف نموده با هم مزوج کرد و در میان نایب مطین آب و روغن نریده سر بر پیش
 دار ریخت و کرد اگر در سر پیش را با کل حکمت حکم کرد و آتش نرم در زیر تاب نموده تا تمام النار را جگ گرفته بر ته تاب خواهد
 چسبید اینست هم النار اما هم النار اینک صلابه کند و دهن و دماغ را به بندد که در وقت صلابه به دماغ نزد و بعد
 از آن که از سر پیش جداست فته باشد در میان کاغذ ج در رو گویند و نگردد در جز در از مذکور به جز در زهره طرح کن که در
عل سفین است اول باید باقی هر یک ده مجموع را صلابه کند و در میان طاسین که یکی از زجاج و یکی از خاک
 نحاس را در ورق نقره چسباند و از آن مذکور در میان زجاج گذارد و نحاس را اصل نموده بجل حکمت کرد و کوی
 بکشد بعد از یک سوز و پوز از زبل کند آتش نماید و ظرف را در میان زبل گذارد یکسب در سرد و سرد پودن آورد
 یکی از آن دو در چهار زهره منق و یکی معدنی خالص با بر نماید نیکو آید در بالا تصعید شده در آب ترش که یکسب گذارد
 و بعد از آن پودن آورد سه
 زینق سم النار سفیداب نخل نرشار و اهنک
 و قلیا و برابریزاب باید گرفت مظهر در خود مافوق دادن که عقدر میبود که بخار آید پس با نیک اندامی آبت
 س از طرح کن که قرب است سه **قاعده تجرب** بکیر و طاسین از زده شتال
 فرغ ص و بنند در ورق شتال عید پنج شتال عتاب در هم کن و بنند در ابریم آهن و فون بر آتش نیکو خشک
 نموده بگرد در کل حکمت و خشک کنند بنند بر در آتش ذغال افزوده بی و بیدن با خاکه افزوده تا زمانی که چون دست
 بر بالا رود بی گری لود دست را بگرد در او در بنند زمانی که انگ که در سوز باز بنند بر در آتش مذکور بر دست مذکور
 نشوید بر تجنیف سید بر نوبت سرته را با لاد سر بالا را بجهت میگذارد و قانون مذکور را امری میدارد و تجنیف است حکمت
 زمانی بیجانند و ملاحظه میکنند هر بار که وجود عید ظاهر میشود یا چون دید که اثری از گوشت عید ظاهر نمیشود سرد کرده
 بکشد و یکی برد زهره طرح و ملاحظه که در زیاد میکند البته البته آتش خفیف ملایم باید داد و در آتش
 در هر عمل که عقدر عید بوده باشد البته ملاحظه تمام آتش را آتش کرده اگر با آتش قویتر باید برد تا مقصود
 حاصل آید ان شاء الله

ک صلابه او صطله در سبج بو
 حرف منقوش کبار عو بو
 ع س ف ل
 س ع ت ح ص
 ا ب ج د

عید عتاب این عمل سواد عمل بالاست کم شده باشد اضا نموده مرتبه هفتم باید در بگذارد
 ال

دیک

دیکت بزده طرح کند سه شوره دو برابر زجاج سفید یک برابر تقطیر نموده هفت نوبت این تیراب با بخورداد
 داده باز در بوطه نقره کند و دمس هموار دهد هر بار آنچه از عید

سم الفار طریطیر راجحت روح توتیا نوشادر کو کرد دارا شکنه زینق بوره بزگر سر شوره
 بازاج سفید نقره مجموع راجحت بلینغ نماید و بعد از آن حسب به بندد و شب را مانتاب بگذارد در روز و در سیه
 خشک نماید و بعد از سه روز کجبت کجبت در بونه بگذارد تا تمام خاک سوزد و بعد از آن در کاغذ نکره دار در محل حاجت
 بگذارد پنج شتال مس منق و یک شتال این در و بنند قمر خوب پودن آید سه نوع دیگر براده زهره طبیار
 شوره نیک قلیا عقیق صابون حلیم سم الفار این افرار آبک طبع نموده در سایه خشک کند و در
 بونه حکم نموده در دمس گذارد و بعد از دمس در آتش ذغال بگذارد تا خوب سرخ شود بعد از آن یک بر چهار سب
 باقع چهار یک قدر داخل کند خوب آید صحیح است سه **قاعده تجرب کردنی** ریج عید عتاب اول
 بگرد عید را با یک شتال قمر بر دلفقه کرده نگاه دارد پس ریج را جگ کرده و سقیه کند به سیره سیر مشر تا مثل عمل
 سوزد پس عتاب را در در داخل کرده چند کجی بکند تا خشک شود و در آفتاب یا شش نرم مثل آفتاب به سبب
 در قلع جدید فو قانی باز زهره غلط دارد و به بنند او به مذکور را در در و وصل کند پس بریم آهن و آب چون وصل حکم
 خشک ساخته بناید تنور را از زبل یا نیکو تافته سوزد پس آن قدصین را در میان آن زبل بند چنانچه از سبب است
 شود قدصین در وی از وقت تا وقت پس سرد کرده پودن آورد و یکی از در بر زهره طرح کند که ده قدر در آید اگر
 بار دیگر این کسیر مذکور را سخن و سقیه کند پس به سیره سیر مشر و نخل نیز نیز مکرر آید شش نرم کند تا خشک شود و در
 تا آبت سوزد پس با منفر نیکم کا رو طبع داده پس طبع برد قمر و باسی بدر آید به اذن الله تعالی

قاعده طاسین فضع جلی نرنگی سه در هم عید و ده در هم ریج و ده در هم دار نموده در هم نظرون اول
 عید را با ریج چندان به آب این با ریج مسوق می نالد تا اثری از عید چنانچه بعد با افرایم زار در هم

کرده با سفید پخته نیکو کنی کرده و اندران طاس را با لایه بدین کرکست بپزند افزازاد و طاس در سرد از آبسته بجل طکت
 حکم خسته خشک کند پس بگرد و یک کلین و بپند قدر در صرد روی و بزوی نندان طاس را کل که نسته زاده بر کند نیز
 و یک مذکور از زهر و سر آنرا گرفته در میان همه نهاده بتدریج آتش دهد مرتبه مرتبه زیاد میکند آتش را تا قوی شود
 و جمله بسوزد که از در آنجا تا چند آنکه آتش فرو نشیند پس سرد کرده بیرون آورد و طرح میکند اگر از طاس زهره است آن
 جوهر هر یکی بر چهار برود و یک قشر داخل میشود و اگر از طاس قرمزی است یکی از آن جوهر بر هشت برود و دو قشر با
 میشود و اگر در ادیل هر سه جزو بعد از یک قشر داده ملقمه کند و بخار برود بهتر خواهد بود در هر چیز که اراده دمسکنی
 اول البته مقدار سه چهار ساعت در خاک کرم باید نشوید و او بعد به آتش قوی برید بتدریج مع هذا که آن جوهر
 بعد از آن یا خود عند عبود بوده است **نوعی دیگر از جرات عقد طاس** بگیرد براده قمر یک جزو
 با سه جزو بعد ملقمه کند که از آن که بپزد پس بگرد هم بگذرد و در آن نشود و مع اندرانی ملقمه کنی ملقمه کرده بطریق
 و کفایت با ملقمه مذکور در طاس نهاده حکم کند با هر کلی که در آن خشک نموده بمقدار سه ساعت زمانی در خاک کرم
 نشوید و مرتبه مرتبه آتش را افزوده تر میکند و بنوت ترک میدهد تا مقدار سه ساعت زمانی چون
 طاس سرخ شد برود نشسته که از آن سرد کرد و یک پدید و آنچه در دست است بیرون آورده با اندک صابون ترا سفید
 در بنوت نهاده برود کوره بپزد و بعد تا که کواخته شود بریزد در است که سبکی میشود پس طرح کنی یکی از روی
 بر بخ با چهار زهره و اگر خواهد بر سه جزو از روی یک قشر داخل کند که نیکو میشود از سوده شد اگر طاس از قمر باشد
 طرح زباده بشود تا داند سه استنزال کنی را کفایت را دیگر از روی یکدیگر را در آب شل جوشش پس
 بگذرد از اینها آنکه مرتبه بگذرد از اینها را آورده کنی اینها را با اصل را فاضل کنی با در آن سوزد و عطر بساده است یکی در سار
 از برای اینها بر پیش و بگذرد در بنوت و حکم باشد سرد و دمس بود اینها را یکشب بنار زبل سب و اهدی در بیرون
 بسیار را کفایت را با جزا بگذرد عمل را بر حال خود در مکرز کنی عملی را سه مرتبه پس وزن کنی او را خاک بنون او سبکی
 بیند از او را بر پشت قمر ایتم گوی سنی او را بر آنچه دست دارد در صفا بائی خوب
نوعی دیگر از عقد طاس بگیرد براده قمر یک جزو
 جوهر مع اندرانی کنی کرده در سوزند صید نمند بریزد بر سر آن سرکه بنیزد بر سر آتش ملقمه میکند و روز تمام عمل

پس از این بر داشته
 در میان ذغال از قشر
 آهسته آهسته بدست

پس

پس بیرون می آورد و حق میکند و با ملقمه مذکور بطریق فرسش در کف در ظرف مربع مطین مسدود ارس خشک کرده در
 خاک کرم یا در اندک زبل خشک از صبح تا چاشت یک مس نیکو داده بیرون آورد سرد کرده بکشد بدو ملقمه را بیرون
 آورد بگیرد و در شغال هم و یک مثقال در آن حق ملقمه نموده بطریق فرسش و کفایت در طاسین قمر یا زهره بپزد و حکم کند
 بهر طوری که در آن خشک ساخته بر ساعت در خاک کرم نهد و نشوید نرم دهد پس در میان ذغال از قشر نهد و
 آهسته بدست و مرتبه مرتبه آتش را قوی تر کند به سه چهار ساعت زمانی پس بیرون آورده سرد کرده بکشد بد
 و آنچه در دست بیرون آورده بنوت جوهر طرح کند سه چهار مثقال بعد با یک مثقال براده قمر ملقمه خوب کند
 و در سوزند صید نمند و بمقدار سه انکت بریزد روی آب تلبیا اندک اندک و بگذرد که خشک شود و نشوید نرم
 میکند تا زمانی که خاک سوزد پس یکی از در بر سه زهره طرح کنی که نیکو میشود آن را اندک نسی سه
بگیرد هم الفار حق نموده بعد با وضع کند در طاس با سه که آهسته است چوشت نهد بعد از آن بگیرد راجع عتاب
 بزرگ از سوز ملقمه هر یک را جدا جدا صلابه نموده با هم بیامیزد پس در میان طاس بریزند و با هم الفار و بعد سوز که
 طنج یا بد پس بیرون آورند و با دهن زینت یا هر دهنی که باشد و سه جوشش بر دهند پس این را کفایت را استنزال کند
 بعد از آن این مستنزل را چهار مثقال و قمر خالص را یک مثقال مزج کرده خوب بچوشت نهد و در وقت طرح اندکی
 صابون و اندکی روح تربیت اضافه نماید بنوبت آنه تعالی تمام است همچنین که دیدند و اگر در یک قمر اضافه کنند از تاب
 بیرون آید سه آثار را از سه چهار بنوبت رخ نموده در میان کر که اندازند بعد از آن صلابه نموده داخل آن
 اجرا کنند سه **فایده نزدیک بجزب** چهار مثقال بعد با یک مثقال براده قمر ملقمه خوب کنی و در سوزند صید
 نهد و بمقدار سه انکت بریزد بر روی آب تلبیا اندک اندک و مکرر که خشک شود و نشوید نرم کنی تا زمانی
 که خاک سوزد پس یکی از در بر سه زهره طرح کنی که نیکو میشود آن را اندک تعالی سه
طاسین سر کوره بعد بگذرد نیم جزو کم در نیم جزو در آن بعد تا سه طاس سرخ سوزد بر دار سرد کرده بکشد بدی که
 چهار طرح کند هر دو را یک قشر داخل کرده بخار برود که خوب است سه زاد مس فرجهت در یک
 یک در نیم زهره و یک قشر بگذرد روح عملی که زهره و قمر در هم بگردد روح را بر طرح کند بریزد که بعد از سه چهار

بسم الله الرحمن الرحيم

از زهره سه جز یک و یک و نیم بکد از به نوبه ای زور ببرد آنگاه یکی ازین دوزخش در فود برآمده دوزخ کن به بویه اندر
تبعی کس به بویه زنگاری زان پس بشین بخورد طاعتی که سماکار تو خوب کرد و از فضل او سحر

کشته مولانا جمال الدین ندوی

خود ز تو در جود ز علم بانصاف هم قرار برسی بهم مقدار هم عقاب آنکه تشیع اینست کمال بدو پیش و نه کم

بجز شکرک را نکون عقاب معرفت را هم درو کن کبوتر را چه بسکسی از پر بعد شتر کرد و سراز سحر

زعفران حلیدیه ام ۱۰

هم از سر و رخ غم بر کبر بی از رخ خورشید منور بر کبر زنگار صفت بی آنکه الهی بر لام الت و عوض ز بر کبر سحر

ساده نعت اولی

از غریب دور نکت از نگار بر کبر تو جمله را بمقدار ده روز بی جمله با هم و در نکت آفتاب میدار
د آنگاه به آب صافی اینست روز جمله امرا ده روز یکی که میگویند تا هم جو طلا شود بمقدار
بشود تو حدیث نعت اولی این سر ز جهانسان که مزار سحر

از شاه نعت اولی ایتم

چهار زین کبوتر از قبرستان چه در دلف که در باب طبع بر چوبک سوز زینت سحر ایگی جودر بس کرد و مکن دلفه جوش در دلفه
بیاض یعنی شنبه طبع را هم بر زن دراد در نه و در میان کوی بگرد و کل کن شوره آبش نرم شود در پیش درون آران نهنه
جوش بار در کوشک تازه باید آب که در دربار یک آب شینت طبع کوی چه طبع کرد در و بار در کبر و در آن کوی که او خفتش از صد و هفتاد
همین که از در آنجا و پاک بکودان چه که از کبر در در نماید در آن روز بر بر نه به پیش پاک یکی را مکن کاید و از نکت در
بگفت بدل پاک بر زرد موز سیاه و ازین پس به راه میوی که مرقع کند کس چنین روش بدین مثال بدان ای بر کبر و کوی

از شاه

از شاه نعت اولی

چار صابون یک نش در در هم آرد چون قطره کردیش در شیشه دار اعتراب معصومیتش لازمه در صلابه آب سده بیشتر
چون شود شکل این نو بر دس حالیا مردانه در عقده دار عقده مصدرا مجلس شتر که با و داخل کنای میوشیار
آن یکی صد زره را س از د قمر دین یکی بر سید افتد کوشدار سحر

ز کبریت اجرتن میدهند بهند و هاند و دیگر یار که کبریت امر سوز کیمیا در رخ اربدست آدر استکار
ندانسته آن جاهل بی خود که کبریت معمول آید بکار کز نکت بتدیر آن کار سحر نامیم ره روشن مشتکار
بکبر چو از زجاج کرمانی ز نکت در پاک کیمیه بیار بر زرش آب و مصفا کنش از آن پس که مخلول کرد در سراز
به پیشین خود چون مصفا کنی بعدش در آرد که اینست کار کند عند این آفتاب سحر که آتش در اینجا نباید سکار
بریزند آن باز سه روزن آب بر ستر اول عمل کنه سه بار چو از عند شمشیر نایع معلوم و فین مانده کبر در اینست بار
چو در نکت کن هفت روز تمام شود صافی در رخ همچون انار به هفت کیمیا صافی کنش نوی هفت هفت درین کا و بار
به بارده برده درم شیشه کن زیاده نش بد که بهنج عیار اگر یک بود سلیم اندر زین در کوه همین است او را شمار
هستم گرت خون صافی شود کیمیه عدد در کس از عیار همین است کبریت امر یقین که می جتیش در بر و کوه سار
نش در کیمیا سحر بود همین است در پیش استاد کار

قاعده

عبد ستمس در یک و یک صلابه بیع نماید و بایک زرد و بعد از آن در سینه مطین کند و آتش دهد باید که هفت
مرجه آتش برده در مرتبه یک شمال عبد بد و همد و صلابه نماید و بعد از آن در سینه کند و در آتش زبل کوشند
هند تا ۷ نوبت چنان کند بعد از آن ستمس ستمس را بیرون آورد و ستمس بر پنج مرقع طرح
نماید و یک ستمس صاف نماید که ستمس رو با سر بیرون آید باید بستند زجاج زرد چند آنکه خواهد آب بر آن
کند که چهار نکت باشد و از طرف کاشی کند و صلابه نماید بیع و بگرد زرد کند که تا نکت سوزد آتش مرقع

سوم کل ص ل ۲۰

آن که در این روزها یک بر سر در بر سر تا سه مرتبه مرتبه چهارم مرتش را از شیشه بیرون آورده از همین مرتش
 ده روز از آنکه حلیم ۵ روز از همین زعفران حدید که سخته ۵ در میان سببم دیگر کرده بر روی آتش گذار تا
 روغن که دارد باز دهد بعد از آن نقره قات ۵ کذاخته و یک شال از همین روغن مرتش را که در در میان نقره آب
 انداز که طیار خاص میوه است و آن ۵ **تیر و دیگر از برای کربت** اما بقیض آن منجی است که
 یک جزو کربت را با پشت خود روغن کبکد با شکر نرم در قلع مطین بکوب تا کربت حل شود روغن سرخ کرد و نوره مثل
 کربت نرسد در آب سینه بر فست بر در آتش شسته بر روغن نرگ بر کنند و سه بار بطریق زریخ تصفیه نمایند سه
طریق دیگر در روز نوزدهم در یک جزو کربت کجی نوره آب تر کرده به کجی بیخ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه
 در آتش شکر کذاشته پس بنویزند با نرسد در جدید عاده عمل نمایند تا جقدر که بر صوم شسته و در نکرده آنچه با روغن و در صوم
 با نکر سینه کند مواص میباید سه طریق دیگر سبب میانی را سببیده در جوف بادگان ریخته در مکان نساک
 و فن کنند تا حل شود و با سبب فلول کربت را بپند سینه و نایت میکند و بدست در نرسد در محلول در بادگان زریخ
 اثر دارد و داشته باشد سه

باید که بستند از زریخ یا کوه هر چند که جزا بعد از گرفتن از روز و در زیر تازه طبع کند سه روز بر آتش نرم پس
 روغن شکر سه روز بپوشند پس در روغن بادام قح سه روز بر آتش نرم پس همسنگ در از آگینه گرفته و سینه سینه
 بساید آنکه تصفیه نماید بر آید بر کلور قاره مانند از نرسد سه **نوع دیگر** که در کوه که خواهد از زریخ یا کوه کرده نیم آن
 آنگ گرفته و بر کوه بپزند پس تصفیه کنند بر آید بر سر آنگ مانند آگینه که آخته بس بار دیگر بپسند و بر کوه بپزند سه
 بعد پس تصفیه کنند بر طریق مذکور بر روغن آید سینه خوب سه **نوع دیگر** بستند بر بادگان در او از نرسد
 مادیان آتش که بستند یک ادویه از آب آنگ و دو ادویه چهار یک از آب شکر محلول در روغن را بکوبند نرم و بر نرسد
 و بر نرسد بر روغن آب دیگر روز و در سبب بکند تا هم حل شود مثل زردا پخته سل و چون بر کف بالند پس بستند
 هم سنگ در کجی کبوتر و اندک از نرسد در روغن را نیک بسیند و در ظرف جدید بپزند و در زیر تازه بر نرسد
 و آن ظرف آینه چهار پارچه پایه و استه باشد و در زیر آن طرف آتش انگشت کند هر بار که آن شیر را در خود

دیگر

دیگر بر نرسد تا یک روز کامل بر را در خود پس در قاره با شکر نرم شکر تصفیه کند اگر علم باشد و اگر عروس
 باشد مثل و اگر عروس باشد آتش نرم و بعضی که آن میبستند از این دومی ساید با هم سنگ آتش از نرسد
 نرم یک روز تمام و یک سبب شکر بپسند پس میبند با آب گرم این بار دیگر هم سنگ میبند چنانچه گفته شد تا نرسد روز پس
 پرورن می آید همچون آنگ سینه نوزدهم و نگذارد و بعضی بدین اعراض کرده اند که این سخن فاسد است زیرا که نرسد روز پس
 میخورد و جواب این اعراض آنست که اگر چه نرسد روغن را میخورد و لیکن ممکن است که اصلاح کرده شود و روغن را نرسد
 و اصلاح در چنان است که معمول را بر روغن سینه پخته بستند شش کشته تا روغن عود کند و بکند از و در آن
 و این عمل اگر چه ضعیف است لیکن رافع فیسود درین خطا و کوه بختان علمای دیگر و باید دانست که چون بداند
 این معمول را بر صغیر نرسد و بجا بند بر آتش اگر سیاه شود عمل تمام است و اگر سیاه شد عمل را تجدید نمایند سه

اعمال شکر عسل از صعد

عمل کربت همین ده ده گفته بگرد علم بکوبد نرم تا مثل غبار شود بیاد در دو روز یک نرسد و بر نرسد بر سر آن بول
 صبیان زرد یک بلیغ خندان که بیخ انگشت بر سر آن بساید طبع دهد تا او بکوز تمام از چند فانی شود بول دیگر بر نرسد
 بیرون آورد و پاک پاک بساید و بر علت آب از در کبیر که جوهر آب سیلان نکند پس آن جوهر را در آفتاب خشک
 کرده وزن کن نصف جوهر را از کبیر بر سر آن بر نرسد سبب میانی و نصف جوهر را از طبع اندرانی اگر نسا شد طعم این در خوا
 را با جوهر کجی حکم کند از اول صبح تا شام سبب گذارد از صبح در میان قیاس مطین نرسد و بر یک آن نرسد و بر روغن
 قیاس پند بر کند نرم نرم آتش کند و مرتبه مرتبه آتش را از نرسد کند تا مستند شود آن جوهر تمام در یک سبب از نرسد
 سه روز جوهر را احضر نموده باز بار از نرسد در داخل کرده کجی نموده دستگیر کرده از بول صبیان مناصف با سه کجی
 با کجی ضعیف شود باز بدست از اول تصفیه کنند تا سه مرتبه اگر کجی سینه صافی شد خوب و الا از نرسد مذکور را تجدید کرده
 کجی و سینه بدست کرده باز تصفیه کنند تا بکل سواد از نرسد پس او را نگاه داشته بگردید چند آنکه خواهد بر نرسد
 داند تصفیه کنند تا کشته و سینه مستند شود بعده با جوهر علم مذکور معمول بوزن برابر کجی بیخ کند بگردید تمام تصفیه کنند

تنقیح کنند برین وجه که قدر قطعه و برابر آن علم کنی یعنی نماید و در یک نند مقدار آب در دیک کند و در سبب
 دند برابر یک آسلی چینی بعد از آن پریدن آرد آب صافی آنرا بگیرد و خشک مس مای نماید و در آن آب میزند ۸۷ نوبت
 تا پاک شود و جوهر از آن معمول بر ۲۰ جزو ازین مس منقیح طرح کند صیغ نیکو دهد

باب دیگر از زهر ابی که باشد و او را جو کند مانند خند و در کفش را پاره پاره کند و در کوزه نیکین
 دیک کفش و یک نوزاج و در زیر کوزه شیشه بنهد تا آنچه حل شود در آن شیشه جگد و اگر در کرم خاشاک تمام نهد حل
 شود و بدین بند بر صیغ بوداق دنوش در و املاح حل توان کرد

دنوش در را بگوید و بریزد در روده کا و در زیر کل دفن کند روز دیگر برودن آرد که حل شده باشد و اگر نش در در میان
 فی ترکیبی را اگر در کدی ترکیبی حل شود سح بگیر آب زرد که بر سر دغ و همچنان ترشی ترغ و با هم ستاین
 و منظر کن دیگر ازین دو جزو چهار جزو منظر ناکره با هم مزج کن که این شیشه است که خلق کلکس حاصل کند
 بگیر کلکس قر و مانند اونش در معتقد و صلابه انداز تا چون شیر بسته شود پس بر جام آبگینه کن و در جاک که سر پوشیده بنه
 تا حل شود پس بخشکی منظر کن با تش نرم و کلکس را آب که منظر کرده بجز در دبره و حل کن تا شست گرت این عمل کن
 تا جلد حل شود و هیچ شغل نماند این را کبن العذر از شریف و ما از رفیع که بنده باین جمله ادرع اصل توان کرد و عقده نران
 کرد تا ثابت شود و از آتش نکر نیز در این ابراهیم عزیزه آشنه اند و ستر اعمال او در اکا سیر گفته آید

باب در سفید کردن فلیه باید که فلیه را کوفته نیک صلابه کند و در میان شاه کاسه پر آب ریخت
 و بسیار بر هم زنند و گذارند تا صاف شود و آب صاف آنرا در میان دیک مطین ریخته کرده اگر در دیک را با کل
 حکمت حکم کرده در سر کوره نهند و آتش کنند تا آب بتخلیل رفته کلکس او سفید و خشک رنگ بماند بطریق سفید اب
 اینست نلیه سفید کرده سح

ننگ قلیار او چهره برابر و طرفی کرده با آتش نزن بگذارد و یک شبان روز پریدن آورده آب برود و او بریزد و در حلقه
 آبراز در او صاف کند و جوهر نند تا آب بر طرف شود و ننگ به مانند ننگ را با چهره صاف بدستور در آتش

بر که مناصف با ذوالالبیض و سیامیزد و در حقی اندک بلخ و در قیاس مطین حکم به آتش نرم مرتبه مرتبه زیاد کرده تصفیه نماید
 تا تمام مصدق شود پس سرد کرده آن جوهر را اخذ نموده باز بر ستور اول بلخ جدید داده کنی میکند و تنقیح میکند به آنچه گفته شد
 و باز در قیاس و صدید نند و بدستور تصفیه کند تا آنکه نه نشین شده و دیگر مصدق شود اگر سه شبان روز آتش کند و آشنه بند
 که هر چند تصفیه شود آتش بیشتر خواهد نماند که از صبح تا شام آتش سزید کند که تصفیه شود و ستوری آن شده تصفیه کند
 تا آنکه ذوب یافته قرص شود که اگر سه شبانه روز آتش کند بر بخیزد باید روز اول را نگاه دارد که بعد از هر تصفیه معلوم
 شود که چه قدر نقصان شده آن نقصان بعد است اگر در هر مرتبه آنچه نقصان شده از همان عبد مصدق میضد داخل کند بهتر
 خواهد بود بعد از بلخ کند کجی در چهار جزو از زهره انش را در تنالی سح

عمل نوبت بریت بلکل نریب تنیس

هم منتقل از خط حضرت مقدم کتب بتل هذا الاوراق بالمرتبیه نقل فر خط واحد من الا کا بره هذا سمت من عالمه
 قدر که در سفید و در شکر کا و طنج کنند برین وجه که دکی بر از زیر کند و کرباس سفته با رنگ بر سر آن برسد چنانچه مقداری
 از همان کرباس در زیر شود و کنار کرباس را بر لب دیک به بندد و کوز در او در میان کرباس نند چنانچه در میان کرباس باشد نگاه
 سرد یک آبطنین مسین سپید و بطین حکمت به در صل حکم کند و از زیر دیک آتش کند چنانچه آتش بنزد از بالا و دیک به
 در طین مسین آتش که ادر و مقدار در آتش چینی آتش کند و سر یک بشاید و قدر از آنچه بر سر دیک شسته
 بر آتش ریزد اگر آتش در در نینند و بگذارد و جابر سرد رسیده است پرودن او و الا باز سرد یک باب بندد و کل
 کند و آتش کند و آتش بدستور کند تا این علامت که بید آید آنکه پرودن آرد و خشک کند و کنی یعنی نماید کبر که نند بعد از آن
 در برت این کند و سر آنرا شود و حل حکم کند به سفیده بر کفنه در سریش و لته با کل حکمت در دیک سفالین یا فرج یا سنگین
 خاکسرهاک نند آن بود و او در میان یاد بگذارد و بر بالا آن نیز خاکسرهاک نند و در زیر آتش کند مثل آسلی خنجر
 و در انار آن آرد از طراق طراق از بونه آدن کبر آتش میکند تا آن آرد از نند بعد از آن پرودن آرد و باز به نقل
 حاقن کنی یعنی نماید و باز بر بونه کند و در نوبت این عمل را جابر آورد و بعد از آنکه بر پرودن آرد و مس ننگ سخته را

قاعده چهارم در حق افعال

بگیرد زهره مطهر را براده نرم کند و یک وزن از عقیق سقوف باری کند و ببول الصبیان بمین کند و در کوزه نند سفال کند سرشته بسیار بزرگ در چاه او بخانه تا آنکه حسب المذمات شود باذن الله تعالی بر چند بول مذکور بیشتر بمین کند بهتر خواهد بود

و اما عمل تخلیص افعال در املح چنان است که طوطیا که از افعال است از کوزه آن بسازد آنقدر که خواهد بود و بر وزن کینه بر شد و یک سبب تشریح کند پس بماند ازین سه حصه و یکوز از سرب پاک کرده و یکوز از کورک پاک کرده و سه چند طوطیا رسب جلد را آب نوس در پاک کرده بیک بسازد و در بول کند که بر سل سنگ باشد اندازه و سر برینرا فک بر بند و یکشاه روز دیگر در کاش فور بر بند پس بر آن کز خاک سفید شده باشد که اگر نقره اندازد زرد و کز اند شمع کند بر وزن زرد و پیغمه و زرد که در کزک و در نقره را شک فخالص با برانه تعالی

سخت و آب

تخلیص تو شاد و مجرب آنچنان است که در از تو شاد اخضر بسیار آید خواهد بود و در فوق س زرد او را در پیروزه اضافت کن بر و مثل او از میوه ازین در غنما و تشریح کن و در یک غزف تا سوز و در سبب سوز و سبب سبب و صاف کن و با مثل او بچ سخی کن و تشریح کن در آنش فور کینه زرد پس برین او در غسل ده او را آب تا برین شود آب برود و سوز او پس بخشکان و اعاده کن تشریح کلیم را در کزک کاش تا به می سید شده اینست کلیم او سوز تجرب اما چون خواهند که رنگ در سدا و را پس بسیار درین طوطیا بکلیم مستقیم و تشریح کن از مال الزام و الکبریت و تشریح بر رسته میکن تا آنکه بعد از چند کزک بنی او تیا مکتبه برایتی سه شاد و اما مقطران و در بسیار ازین جور اقدام آنچه خواهد و اضافت کن مثل او نوس در کزک کن و تشریح کن در نارغین و بعد از آن در فن کس او را معلق بر سخی که حل میشود از در آب و رعایت کزک و نگاه دار تا در نقره که در عمل در آب است را به تعالی

قاعده پنجم در حق افعال

بگیرند مس رنگه کند و از کل بطریق سخن طرفی ب بند و یک طبعه مس کند که در بر زهره و زهره او باشد و بر شده و بر نه مرتبه اول بسیار میان آن سخن را که از کل ساخته است از خاک تری خوب سید و در آب غیر کرده

مانس

مانس بسیار داده که مثل بر هم سوه باشد میان آن سخن را تمام یک پرده ازین غیر سوه بگیرد و بگذارد تا بیک خشک شود بعد از آن تکمار مس را بر ترتیب بچند یکی از مس یکی از کوز که پارس سوه پس نکته بر سر او استوار کند و وصل او را بجل حکمت با حکام تمام بگیرد و خشک ساخته یکسان بزند و در آنش کوزه کران بپند بعد از انقضا صحت پرون آر که راحت رسیده باشد تمام قرار داد چنان است که کوز که چهار یک مس بوده باشد

قاعده ششم در حق افعال

بگیرد او نور آب بنزیده و بکوبد بمثل نود و یکوز در حل را صغیر سازد یک صفت از او و یک صفت از زحل بگذارد برین ترتیب بمثل را تحت طرف و آتش و وقت بطریق عمل راحت است

صفت زنگار که در عمل حکم با بیهوشی آید

دانست بگیر از بعد بکوز و عدد مس مصفا بر ج فرد و در ظرفی کند از مزج که بر سل بنایت سنگ باشد در بر آتش نرم نهد چون دانند که عدد س ذوب یافته فرار را از بر طرف در و اندازد و سر او را بپند به چوب که جهت بر پیش او ساخته بود تا عدد س بعد را بگیرد و عند کند پس بگذارد تا سرد شود و بهر قخل که گفته است بکار برده اینست عمل قنبار با بر پر در کار که در نقد بر حکم مذکور است

عمل زنجاری در کتاب کز المفاصل جابر جیان صوفی بگیر سی سبز سوسل خاص و بند از آب چند آنکه آب صفائی شود در شستن او پس بنیکن با رنگ و مال بانگ بسیار پس بند س کزک است این عمل کن با بن شستن نیکو و بالغ پس یک نوس و یک سبر که بند بر بر زرد در قخل فخر عتیق را آنقدر که او را بپوشد در آفتاب بند در روز یک بچند بکنیم چوب پاکیزه سه بار بر هم زن و زرد زبر سیکون چون سر که کم شود مده کن بدیگر که تا تمام شود و چون خواهی که تصعید او را سرخ آید بسیار با او چیز از زاک بچنجان که در عمل زعفران صید را براده صید میکنی الا آنکه شستن زعفران بر که مقطر است و سر که نامقظ و زعفران در نیاید و در وقت در کنند

عمل شمع

و آن از سوزن رصاصی هم از سیداب محرق حاصل میکند و در طریق عمل آنکه سیداب نقلی یا نقلی و کرب یا

در بالار در ریخته آتش و در تمام بر کین سوخته شود پس بر دارد کوزه را و سرس را بشاید و آنچه در کوزه بر کبر و در صورت نماید
الفاصل کیفیه الاشارة مع

بیت نظیر از طلا محبت شده اینست است نوبت عقاب را بچرخ غریبی داده بچرخ علقه گرفته باز عقده
کند و نوبت برین برابر بعد از آن آب را بر بخش کند یکی در بخش تنگها مشتمل را طبع کند و بخش دیگر اعتد کرده جلین
۷ تطعیم بر خوردند تا سینه در کوزه سوزد انرا آتیه تعالی سه نوع دیگر از کفنه متا را لیه بکند و حقیقت مشتمل را یک
و در درون با دکان بند و بکل حکمت بکند و بنگت و انگت و خشک کرده به آتش فرود برده که برودن آید مثل قرمان آتیه

تفتیش

شب و مطعم را تقطیر کنی و مشتمل آب کرده درین آب بر زده در تبه که خوب میسوزد مع

تفتیه زحل که بر تبت است

بیکر در شکار و شقیه کند او را سه روز به بیاض البیض پس بکند از سریتون رب سوخته هفت بار در زبار و در کد از
ازین شکار در بر بر در طرح کند نقره شده با قتر میسوزد و فست و نکند مع

نوع دیگر ابو الحی صلابی گفت از زحل زاکرات در آب شکار تر اندازد او را سینه کرد اند و در صفت بود در زبر
خایک برود همچون نقره سه نوعی دیگر اینست زحل را بکند از چند بار و عقاب بر در طرح کنی بنایب سینه

و صلب کرد در با قتر میسوزد یکی بر یکی پرودن آید حوزب انرا آتیه تعالی مع نوع دیگر اگر زحل را در آب
عقاب خلول از چه کز سینه کرده اما نوبت در نابت مشتمل باید سه جابر کفنه بزاده زحل را نشود

کند بر سه بر بزرگتر سینه کوزه کادیا که سینه پرودن آید چون نقره بسی نشود چنانکه هر زحل زحل فرود بر سه بزود
و جز در زهره و جز در ننگ و سپهره نشود بکند مای کت هر جز در چنانکه نوزده نشود به بعد از آن پرودن آید نقره سینه

بنایب آتیه تعالی سه و اگر همچین کند او را نام آینه باشد در وقت در در سلسله و نخت نشود سینه پرودن
آید قتر میسوزد آتیه تعالی سه زرب اصحنها کند بعد در صحنها آتش دان باز پس آید نقره بر کفنه
و حقیقت بالایش بند هم را برین قیاس کند در در سنگ شده باشد سه و اگر خواهد که سرخ کند بسیار زود و بیکر آتش
کند که نخت کرده بزین چنین ملاحظه کند سرخ کشته باشد مع حل صواب مشتمل عقاب و زحل حل نموده بخورد

زحل
بکند در کوزه
بکند در کوزه

زحل سوخته و بند کن کند و در نوبت نوبت زحل و اجزا مذکور و بار سال با سرب مذکور سخن کند و با نیش بزده تمام است

قاعده تخم زحل

بیکر با هم وزن و سزای زرد یا کین بطریق تطعیم در کد از که نکاتس میشود پس با هم وزن و سزای شاه ذهر یا کین
دیگر در تمام سخن کن و سقیم کن از آب زجاج مذکور پس یک نشود ده پس بکند انک بر یکمشتال مفرط کن کن بکند آتیه سه

تفتیه در میان پاک کردن زحل بسازد از او بر قدر و بکند از دو درخت کوفته بریزد چند بار بعد از آن در آب رود
آتش بخند و در سر که چند بار سینه پرودن آتیه سه **قاعده** اگر صید را در سره اصحنها را ملاحظه بکند از

زحل نیکو حاصل میسوزد و اند مع **قاعده** اگر در کد از به زحل مکررات در دریم کند بسی پاک نیکو میسوزد مع
چون زحل را هفت مرتبه که اخته در برول چهار تفتیه کند صاف و مشکم کرد و چون شکار را سه روز سینه تخم متواز

کرده جهما زنده زحل را کد اخته بر او طرح کند بنایب سینه شده باشد با سرب و در او قمر آمیزش کند و غریب دانند
ا تا تحیر او چنان است که ده جزو خالص منعی او را با مثل او را نخت در بر سه فرس و کفان انوده بکند از زنده و سرب با تجرید
و کفان بر سینه پرودن او نموده ذوب نماید چون تخم زبر را در رو با سرب بخورد و در وزن او فرود هندی مع را به سرب سه

موم زجاج آب موم بی بخره

تفتیه روح بکند مقدار سه که تیز و مقدار روح ترش و اندک سفال نواب ندریده سفال را سخن کند و با این ن
ضم کند و سه بخش کند و بکند از او روح مذکور را در در بخش او و در نوبت بریزد که نیکو مطهر میشود انرا آتیه تعالی سه

تفتیه سینه بکند با زجاج سینه ذوب کند و در بار و زحل بریزد پس بکند از او جزو ازین نیم جزو شکار از علیین اصن
و امر از یک جزو سینه نوبت بریم کند سینه کرد مع در سینه سینه را آب و در در تیزاب صابون غسیب کند

مکرر که سینه شود خاصه انکه زجاج تخم کرده باشد خوب است مع
بکند در کوزه
بکند در کوزه

بکند در کوزه
بکند در کوزه
بکند در کوزه

بشترین اعمال درین باب آنست که بسا نکلس پوست بیضه و طلق مخلوب و زرد ساد از اجزای مت در سبیل ایند این صفت
 مشتمل بر او در آتش آبیگینه کران نهند یکسب بیرون آرد و آنچه بر در صفت است دور کنند بیابندش صابر بر
 آتش چون نقره باز سبیل ایند با دونه مذکوره چنانکه گفته شده و بر آتش بداند این عمل را سه بار بجای آورد نقره
 سوز بفرمان خداوند تعالی **سح**

مصنعت این رساله بگوید که از سوش مشتمل بر جدر که فنیتم و از کلس و شتر البیضه و از طلق مخلوب و جود و مجموع را
 با آب نرگ در سبیل بیدیم و در بونه کردم و سه ساعت بدیدیم بیرون آمد صابر بر آتش هم ملتما از در سبیل نرگ
 بفرمان که بد چون زایل شود از مشتمل نقره دور شود **سح**

باب در تنقیه مشتمل نرگ در پاک کند باید که اول قلعی را پاک کند سه نوبت با آتش بر د آب سوز چون
 آب سوز قدر نرگ در در در بر زرد و یک ساعت بگذارد تا جوئی بر آرد چون جوش جز در بر غن کادک ریزر باز
 در بونه نهد تا آب سوز و قدر در دیگر نرگ در بر زرد و جوش در هفت نوبت بعد از آن بحال رسیده باشد در هر کار
 نیک بود از آن آینه تعالی **سح**

تطهیر مشتمل چند آنکه خواهد با دهن و سر زجاج سفید بار کن با ربع اجزا نظرون بار کن و بدین زیت جیز کن و بگذارد دور
 در آب سرد دهن زیت سنا صند بر زرد و دفعه که تمام است دور سه دفعه که اخته در سر کین کاو با بریزد که بود سیاه
 رنج سوز **سح**

ما در میان پاک کردن مشتمل صفهای مشتمل بر اجون بز سبیل بدو یکسب سوز که بیرون آرد و با بر و یکسب عمل اعاده کنید
 سه بار همچون نقره **سح** نوع دیگر مشتمل بر در نظرون آبی بگذارد و موم را بخوردش دهند و بیابند تا
 بسوزد و بعد از آن زیت بخورد و سول دهد تا زیت هم بسوزد و در سبیل بزند و با نرگ بگذارد و در سبیل بگذارد و چنین
 چند بار تا نیک سفید بیرون آید **سح** **باب در تنقیه مشتمل** از اعمال بر سبیل علیا از قهقه آنگ
 کلس قشور و سول سوز هم صلا کرده بعد از آن مشتمل بر صغیر سوز دور و یک کلاب کیران با اجزای

مذکور

مذکور تنقیه کند بفرستید تنقیه که صابر آورده بیاض بیض با این او و بیاضی باید کرد و وظلا کردن بر صفا و بر یکدیگر
 چیدن و منظر کردن و با آتش منظر کند که آبی از یکسب سیاه بعد از آن که آب منقطع شود سوز کرده بیرون آرد و با
 اجزای مجدد و دیگر باره بتلیف بر زرد و منظر کند همچنین هفت بار منظر کند تا کافی که صفا در یکدیگر بگذارد و قوی شود پاک
 بعد از آن که کار در برده و بیار آن یکدیگر و چهار دانگ فربا آن بار کند و بگذارد که تمام است **سح**
 تنقیه مشتمل شب بلع طعام را تعظیم کن و مشتمل بر آب کرده درین آب بر زرد و بر یکدیگر خوب بشود **سح**

در تصفیه مشتمل

بدانکه نیکوتر تصفیه مشتمل است که بکیر از مشتمل بر چند آنکه خواهی و با مثل از زینق بلغمه کنز و نیک کنی تا اجزای هر دو
 جوهر در یکدیگر عوض کند پس بشود و مثل هر دو عتاب بر این خم کن و بکیر کنی تا سیاه شود پس در آن مال کن و موضع صل
 حکم کن با صیقل تمام و آتش کن از اول تا آخر برابر یکدیگر تمام پس شب بگذارد تا سرد شود باید او یکسب جلد صند سوز
 باشد و اگر ضرر در شکل باقی مانده باشد باز بلغمه کند هم چنین عمل کند تا تمام مصدق شود هم چون بنام برین طریق جلد
 اجساد و ارواح تصفیه کند از آن مصدق بر جسد که خواهد طرح کند و امتزاج دهد نیک آید از آن آینه تعالی **سح**

طریق تنقیه سرب و قلعی بکیر از شب و نیک و سرب که در هفت مرتبه قلعی با سرب را گذاشته در میان آن ریخته که منت
 میشود **سح** تنقیه مشتمل از برابر این باب مشتمل بر بگذارد و در خاکش بریزد سه نوبت و سه نوبت دیگر

بگذارد و در آب یک بر زرد سه نوبت دیگر بگذارد و در آب گذارد و بریزد تا پاک شود
 مشتمل بر سبیل او کنگ زرد و زرنج است و بوره که با سوز تیه در آب حل نموده مذاب او را بگذارد در آن بریزد و
 کلس البیض و زرد و منقی اوست **سح** و بر سوز و زرد و زرنج منقی اوست **سح** و بر سوز و طلق مطهر اوست
 چون با عمل مخصوصه آن بگذارد و چون با نرگ بگذارد و از ابغایت صلب کند و بر سوز در چه نرم باشد صلب کند
 در تیشارن همی رافع صریح و سواد و زنی اوست فافهم **سح** بسیار قلعی و در سبیل و در سبیل او در سبیل او
 و این جلد را در یک کند و مهر کند بر آتش نهد تا جلاد و رو کند سوزنه سوز قلعی را بیرون آرد و باز در سبیل او

دین جملہ را در دیکت کند و مهر کند و بر آتش نهد تا بلا در و کجند سوخته شود قلعی را پرودن آورد و باز در و سیر کجند سیاه و دوسیر
 بلا در و هنت سیر و نیم گوشت ماده کا دیجا کرده چندان آتش دزد که تمام سوخته تمام شده و همچنین هنت نسبت این عمل کنند
 قلعی نقره خالص کرد و بازن آتش تعالی این عمل از ملک حرام الدین است
در عقده شتر اگر کسی خواهد که شتر را محکم کند تره را بکوبد و آب او را بگیرد و آب او را در جورا خمر کند و آن خمر را
 در سایه خشک کند و باز خمر را بکوبد و آرد و جود آب تره خمر کند و در سایه خشک کند و این عمل را هنت نسبت
 بکند که خشک کند و باز خمر کند بعد از آن شتر را بکند از د و پاک کند و این خشک کرده با آب تره خمر کند و بر شتر
 اندازد و ذوب کند چند آنکه سبز را بید و بعد از آن شتر در کچه آهن کند و در آتش نهد و جوس دهد و در محل ذوبه مشال
 عقاب بخورد و او بد که سینه و ذوب تمام است و بهر کار که خواهد استعمال کند
 آبی که حل است از جمله آب و را و عطار در نایت کرد اند و شتر را سخت کند و طلق را بکند از د و حل کند پس سنان شتر
 طاق نیم مزاج سفید نمین ملج علیا نیم نوب در د و درم آب نوره بیخ درم نمک طعام نایت بیخ درم بچکاند و عمل نماید
 و اگر کل او را که در سه فرغ مانده باشد با هم چند او را آب او شسته و شتر را بهر شتر را با حال آرد و بعد از آن کجا از آن
 برده شتر طرح نماید و حاصل است ان شاء الله تعالی

در تریب شکر و روغن

بیارد و در سیاه و کیم که کرد و در و در اید یک اندر کند سرد یک را بجل مکت کرد آتش دانی کن مدور و
 دیکه بر آن آتش دانی بنه در بر آن دیکه آتش کن یکسب در دوز آنکه دست باز در تمام سوخته و بر دار که شکر و روغن
 بود و در و در یکسب در آنکه صلا بکن در اگر خواهر یکسب در شکر و روغن دوی و من شکر و روغن شکر و روغن شکر و روغن شکر
 اگر نیکو تر خواهر بنام کن تا نیک آید
 نوعی که در زمین کنند بسیار سیاه در آرد او را بکنه کن و
 آیکند یکسر او اندر نه از ابتدای بهار میان قمار کرد و اندر نه و تقار و دیکسب در روغن شکر و روغن شکر و روغن شکر
 محکم کن و اندر میان آگ آب نارسیده بنهد با نصاب دست باز دارد هشتاد روز شکر فی شود نیکو چنانکه عملها

بزرگ را

بزرگ را شب اگر از د بعل کیمیا جگر بر نند نیکو آید از قول حکما درم
فصل در تریب شکر و روغن در غایت ضعیف بیارد و کور دیک درم و سیاه بجمعه درم و بیضا سواد
 کند اندک کور دیکه درم و سیاه یکدرم درم کند در شیشه که گت ره باشد و مسعد در کل حکمت کرد و خشک بجمعه درم
 سیر کرم نند و شیشه بر سر آن خشت بچنه نند بعد از آنکه کسی یک نان با دو مان بخورد و بعد از آن پرودن آرد و زنجرف شده باشد
 و خوب است

در اثبات شجره تریب فصلی جلیب تریب

بکند شجره تریب شمال یکبار چه در سیالاید در عمل رخ پس بکند درم براده زهره اگر منقی باشد بهتر آن شجره
 مذکور را در در سیالاید که مجموع براده بود سپید بکند و عقاب هم مثل براده شش شمال دینم کتر که و منقلد از ج تریب
 و با هم سخن نموده باز روی سپینه خمر نماید و آن شجره در براده غلطیده را در آن خمر کرد مثل کور خشک کرده بجل مکت
 کرده خشک کرده تا سه دفعه پس اول در خاک کرم نند به تدریج آهسته آهسته آتش نند کند و میوز تا سه بار نند
 علی الدوام پس سر کرده پرودن آرد و بکوبت و در در آیزد اندک صبیون و اندک برده و اندک دار و روغن دهن نسبت
 و در بوی محکم کرده در کوره آهن کور بدد که میگذارد و جب سرفی سرفی پس بهر چه دهر دستند که خواهد بطرح برود
 که خوب است

در کونین روغن تریب بکند زنجفر را در مثل نموده ریزه کن و بکند دو چندان و در زنج کرامانی در سخن سوخته نرم
 و باز در بیضا خمر کن و کور کن و آن زنجفر را در میان در سه و کور سر و بن دی را فایم کن و بسیار طرفی و در طین مکت
 بکند و بنه در در سنگد آرد و آنکه شکر و روغن شکر و روغن شکر و روغن شکر و روغن شکر و روغن شکر و روغن شکر
 و آن کور نند کور در میان در سطرین فرسش و کاف صند و از اس مطین فشک کرده بدس نبل بر یکسب شکر و تمام نسبت
 این عمل را مکرر کن که تمام است ان شاء الله تعالی
 زنج زد مکرر کند تا نایت شود و یکی برنج برنج طرح کند و مناصنه کند با شمس که خوب است
 زنج را با منظر عمل به نصاب زد و شکر را یک بار چه بکند از در سیال بود و در سربته را هم از همین زنج بکند

کشیون جسد از خشک روی

بیارد شکر ف چند آنکه خواهد بسیار در غمره و در زمین و فن کند چنانکه لب او با زمین برابر باشد بعد به بار روی
خورد و در آن او را سوراخ کند با یک زبر غمره و یکی نهد چنانکه سوراخ و یک بر غمره باشد بکل حکمت ببرد بعد شکر ف را
با یک آس کند و در آب دستوره نموده کرده بسوراخ بند بعد سرد یک پیوسته دهد کند بالای و یک آس از چاک و شکر کند
شکر ف بوزد و سیاه که جسد است برین افند و درون غمره همانند مجرب است

صوابون عراقی شیب یمانی زاج سیاه شجوف صابون را بر ریزه ریزه کرده نصف از آن در ظرف آهسته
انداخته نصف زاج سیاه را رسیده بر صابون اندازد و بر سر آن نصف شب را رسیده اغماضه قطره شجوف را بر سر آن گذاشته
نصف زاج سیاه را در باقی آن شب را در بالا و بقیه صابون را انداخته باقی آن در حال بگذارد تا بچینه قریب بر وضی سرد کرده شجوف
را بر آورد کنی کرده باب بیویا بر که در صغی غمره یا مس طلا نماید

تاجه نم از شجوف کفنی کنی باید که در حذب دکوزه نواب ندیده کرد که سراد بنایب تنک باشد مسدود ال آس
همه از آن بکل حکمت گرفت بعد از خشک شدن بر تشویه نرم نرم بر بدت یک است در پرون آورده در عمل برداشت
شجوف سافق و چند طریقه سازند اولاً بستند ۷ فرار در عقرب ۲۳ بر صلیب بر دوب بد تا چون خاکستر سیاه شود آنرا
در سبیل کند و سیاه را در کل کرد و در با کند تا خشک شود و آس کند از بانک سپین ماتم در با کند چون پرون آورد شجوف
اعلا باشد

گوگرد را منظر کن بر سر ملته بریز و عند شود یک بر شش طرح کند شمس زین سه ملته کند
صفت آب حمر زرده تخم بکبر خرد و با هم آویزد و تطبیق کن آب سرخ منظر شده پس چنان چند روز بگذارد و آب صاف شود
و سقیم کن نحاس مطهر او را صیغ دهد و زب و علامت رسیدن این آب بر سر کرم کبر و بر صغی کرم بیند از او راز و کند

جرب

فرار معلول که منظر کرده با سنی که کرد که تطبیق کرده با سنی براده کس با نوره حل کند و منظر کند و عند کند و بر فرط کند که خوب
میشود

بکزد و خشک کند و بپوشد دیگر از کل حکمت بر روی این بوده بگیرد و خشک کند و در آتش زبل کند و سرد کرده پرون آورد
نابت شده باشد و با هر چه مناسب باشد شمع کند و بطرح برود

عمل شجوف زمین یک است جزو که کرد و در جزو با هم ساییده در سبیل مطین بطین حکمت که سر بر سه مطین
کرده باشد بندر که نصف شیلیم را با سراج الحکمه و در سه مرتبه سرد نموده بعد از آن بکل حکمت نیز بگیرد و در
دیک ریگ با خاکسار کردن پنهان نموده آتش نند که بعد تصفید زرد بعد در در سباز رز زباده از آن با چ روز
در تحت دیک بر از زرد بعد از سرد شدن دیک دکوره سیله را پرون آورد و در این را شجوف مصر خراشند

شجوف بندر سیاه و گوگرد است و چون سی بار و زباده از آن کنی و عاده آتش کند و در هر دو روز زمان
آتش را بعد از بنفشه با چارچرخ روز رسد بابت کرد و در آن اسرار بکنده است

شجوف مدی سیاه در دوزخ جزو که کرد و در شجوف با هم بسایند و چرخ جزو زنج سراج اغماضه نماید و بدستور که مذکور
شد بکل آورد

عمل زنجبار

اد از مس در که است که صغای مس را در سر که نند گذاردند و با یکدیگر بکرب بند تا بند بر جیس از نند سر که حل کرد
و با صغای را سر که با سینه در مکان نناک و فن نمایند **زنجبار الصغایه** بجز براده مس را
باسب جال دوده سرخ رنگ با سوبه از مجموع نسته بندر عشر او پیداسته در ظرف مس با سر که نند با بند در چند
خشک شود باز از سر که تر کنند
نسم دیگر که از الطفات است را تحت منقول را با سبیل از نند
مصدق بنابر نرم بسایند و بعد از آن مزاج قطرات که کبسیا نند بر او چکانده کنی کنند تا مثل حمر کرد پس روی
او را با پارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور با سر که بسایند و کار عمل نمایند تا هم آن بخار کرد

دائلم

علامت خشک کن و خنجر کرده در شیشه گذاشته بجل برود بر عده به روز که ثابت میکنند این حل شده جمیع ارواحها سر بریده را سخی و سخیه در
نشویند نرم انشا الله تعالی **س** اما آن ماست شده که گفته شد از آب تلی در سر که مردار سنگ ادم تنها میگویند
که ثابت میکنند ارواحها را داشته باشند **س**

بسیار که مردار سنگ در بجزو نمک مکیا با یکدیگر صلایه کنند در او در آفتاب نهند در شیشه تخم مرغ برود برین در روز تازه
گند تا جمل روز بگذرد و آب تیز از آن بچکاند او را مار خالکو بند که هر چه با ما حل کند در جسد او را در آن آب اندازند
مکات شود چنانکه اگر آن سنج را در آن آب اندازند فی الحال چون نوزه نرم شود و چون مشغ شود عقدر است بد و در جسد
به ازین تنقیه نیست و انما علم **س**

در صفت آبی که عطار در ارباب کند

بیاض بیض پنجاه مشتال نریش در فونک قلیه در بوره زاج سفید از هر یک ده مشتال که گفته در پنجه تا بیاض البیض مخلوط کرده ده
روز در زبل آب نهد بعد از آن برون آورده منقار کند بر سر عطارد مصدق کند در میان دو تنوع در بر سر آتش نرم نهد و باید که
طال الزمام ازین آب در انشت بر آن است ده باشد تا آنکه ثابت شود و بدت آن بر صحنه خاص برون درست **س**

بگرد سر که مستطوره و کاسه کند و بعد از نصف سر که روغن زیتون در سر که کند و یک وزن شب تمانی سخن کند یکی تک طعام و
بوره زراوند هر سه را برابر کنی کند و در سر که روغن زیتون بریزد و ازین آب باید پرسته فراب بر باشد بعد از آن مس صافی
زرد قام نیکو سار و نیک کند و آن مس را در کوره سنج میکنند و بدان آب مد بر فرد میرد پنجاه بار یا بیشتر و هر بار یک در یک سال
و میله بدیا سیاه مس برود و بعد از پنجاه بار مس بر سال موم شود چنانکه آتش مزاج کرد و در آن نهند و این آب عمل جمیع جاد
زایل کرد اند خشک را نرم کند و نرم را خشک کرد اند تا دانند **س**

نکته کل و نمک بول و نمک آهک و زرش در با یکدیگر کنی کند و باز بنوش در دیگر عین کند و بر طوبت صل کند و بدین مخلول حل
اجا و کند **س**

از زهره عرب که در اصل صلایه کرده در کوی کنند زهره را آب کرده بر بالای او بریزند و سر کوز را بسپوشانند و صبح
بپوشین در آن در آن کوبانند بعد از آن در آن در آن سنج است **س**

فصل در صفت سنج رومی بطریق سهل و آسان بگرد بست مشتال سیاه و دو دانه مشتال کزک
و دو مشتال زرنج مرغ بنایت سوده باشد مانند غبار پس جمله باید که با یکدیگر کنی کنند کاسه بر روی نهند در سنج را در آن
روز دیگر نرنگت بد کاسه بریزد و شکر فی باشد بنایت سرفی رومی و لطیف و اگر در شیشه کند و در دو پیچیده در سیاه بود **س**

قاعده نیم از شکر کرفس

سخی باید که در حوض و کوزه نوا آب نهد و باید که در سر او بنایت شکر باشد مسدود و آس هم در آن بجل حکت گرفته بعد از
خشک شدن بر شیشه نرم نرم بر بدت یک سفت و برون آورده و بعل برود اینست **س**

عمل سنج رومی در مس سید بطلی را از عودس بر کنند و در میان آن بطلک بیل جابر کنند و بعد از آن در سر بریزند
در سبب بجل حکت بگیرند و در شوره سبز که بزل که سندانته باشند و نون در آن پنجه باشند آتشها و در کنند و بطلک ها را چینیند
و آتش بر سر آنها کنند و شش روز بگذرانند بعد از آن ملاحظ کنند اگر رنگ خوب شده باشد بر او زده و آقا باز کنی کنند و در بطلی دیگر
بریزند و باز بنوشند کرم بر نهد تا ملاحظ حاصل شود انشا الله تعالی **س**

دسته عمل عصاره اینست بگرد مردار سنگ چه قدر که خواهد و در صلایه کنند در در سر سنگ آب و بگذار که خشک شود
پس داخل کنند بوره چهار برابر و سر که بر سر دیوشند چند آنکه به خود در شیشه بجزو باشد بجزو عله صاف کنند آن سر که را بسپوشند
فلی اعلی را در نرم کن و در با چهار برابر از آب بپوشند که ادم مثل مردار سنگ یک جزو از آب با ندر از ادم بجزو بنده صاف
کنند حال بجزو از آب نرنگ و شش جزو از سر که مردار سنگ مذکور بهم داخل کنند که ماست چکیده خواهد شد پس بجزو این جسد
ماست شده تا بیک جزو حکتس غذا البیضه در برابر ادرغاب با چر و ملس یا فته برابر کرد و سخن بیخ کند تا م بهم رسانند مثل ماست
شود پس این حل شده را با مردار سنگ در مایع قلی داخل شده که پیش ازین گفته شد داخل در انفا بشوید و بعد که خشک شود با در شش

صفت آب الملع

بساند بلع طعام و اگر اندرانی باشد بهتر یعنی بلع طرز در شب بمانی و عتاب اجزا سار از هر یک سخن سازد و منظر کن
باشن قدر چمن منظر سوره زمین را در طرح کن کرد ساست حل بنید و بنیته هر گلس که بعد از چار سیکند و اگر فرا صعد
را از مین آب منظر تهیه کن تا حل شود و بلع کنز تا بعد شود یکی ازین بر صعد جسد قمر سازد و این آب طلق نامند
که بر قرص رود بزمان خدای تعالی سه

دوش در روز پنج بار بر محل منظر سخن کند تا حل گردد پس براده مرغ درین مخلول اندازد و حل شود
بجست ثابت کرد ایندن ارواح بساند کلس قشر بیضه دوش در مصعد و زاج بدو را جزا بر مجموع را ایکس ساید
تا چون کت ضابین شود در قاروره کند و در سر کین دقن کند چهل روز پس پردن آنکه در منظر کند بر مرغ دانیق کت
منظر شود ثابت کرد اندامه ارواح را چون باین ششع کند سه
بلع علی فرورس با ذلاله بیضه ششع کرده در زمین
دقن کند که حل بنید و چون شده باشد منظر کند و آب را بر سئل دهد این عمل را اگر کند تا هفت مرتبه سه
نوع نغیس عرب خل فرورس بلع کل نیم جوز بلع اندرانی نیم جوز با یکدیگر بسیار در یک منته تفنن کند
پس تقطیر کند و علم در مزب بر کدام که خواهد در در شک کند ثابت کرد و آن ثابت عند فرار و تفتیض زهره و توام
شتر کند سه
نوع دیگر حل فرورس بلع علی دو جوز با یکدیگر بسیار در منظر کند و غریب با علم در در چهار نوبت
علا کفایت کرد پس بت بار نیت سخن داشته در شکر نماید ششع کرد و تفتیض زهره و عند فرار و توام شتر نماید آنکه
انتهای سه

صفت آب تصفیه بگرد آب بر در سر که تیز و ذلاله بیضه شب شوره بورد قلیا بلع اندرانی سماپی
سخن کردنی را سخن کند و درین آب را بجهت در رابط ۳۳ روز بگذارد تا نیکو دست هم بد بعد آتش ملائم بچکاند بسخن و
شده نیم گرم مگر آسکند در هفت مرتبه بگرد تصفیه کند بر شش طلق مکتس را نیت و با بلع مکتس و با شش بلع مکتس سه
و علم و بعدا اگر تصفیه کند از ضیعه بلع مکتس و با بلع سسته بذر لاله بیضه در سر کرد و نول کند سه

نعمه

تصفیه عبد با علم و رسم با عبد هر کدام که خواهد علم سفید کند مناصفه با سفید کرده تصفیه کند و اگر هم را خواهد علم را
با عبد مناصفه کرده سفید کند با ذلاله بیضه و از ضیعه بار نیت کند و در هر پنج نوبت را نیت جدید کند آن را نیت
که آنرا که در محل را نیت تازه دادن آن را نیت با زاج ملاسه بگذارد که قمر منظر است سه

المشاهه بیضه بیاض در چه شود بنهد و در قاروره و در میان آن بنهد بعد از سه برابر آن عتاب المدقوق
بنهد تا حل شود تا در نوبت صاف کن و پریدن او در نگاه دار از بخار دیگر از زاج المیزبیت در هم بگذارد و
تا حل شود پست در هم نرسد در مخلول و بیاض البیض منظر مجموع را با هم منظر کن و هر چه خواهی با او آب سه
تیزاب که شش را کند مکتس شوره طرفان بجز در شب بمانی بجز در زاج که مانی برابر کرده در نوبت در شش خوردن سه
و بتان یعنی منظر کن پس سوس را چندان که خواهر براده نازک کن در میان ظرفی صحنه بنه و از آن آب منظر نظر
نظره بچکان و سخن کن تا مکتس اعلا اعلاه بشود چنانکه خواهر با امر الله تعالی سه

تقطیر سفید تخم عتاب فوم کلس زاج سفید نمک قلیا هم در هم داخل کرده تقطیر کند سه
تصفیه عتاب زاج مکتس نمک بزر بعد از تصفیه عتاب و کلس برابر سخن بسیار نموده تقطیر کند و
قدر را بسازد و گرفته نگاه دارند و باز سخن نموده در شیشه کنند و در تون حمام بکنند از بند پریدن آورده سخن خوب
بکنند در میان آب سفید کنند سه

در نیت کردن ارواح برود غنما ناسز زنده و ششع کند بآن روغن ارواح را
تا ثابت کرد اندیشی در طریق عمل چنان است که بمانند آب که آب بنیده با بند و نیک بید و در روغن پیدا بجز
با روغن زیتون خلط کند را و ندر آب بکینده و بر مرغ دانیق تقطیر کند باز آبک تا تجدید کند و سه بار صحنه کند تا چکان

که فیکله را اگر در روز و بر بند و با شل بدارند بوزن سح **نوع دیگر** بستند کلس فشر بپخته و نوشا و تصد
 و زاج بلور اجزا برابر مجموع را نیک بسازند همچون کف صابون شود و در قاروره کند و در سر کین و فن کند چهل
 روز پس برون آرند و تطهر کنند بترج و اینین آنچه مظهر شود ثابت کرد اند مهم ارواح را چون باین شمشک کنند
نوع دیگر بستند از وضع الارض کلس و مثل در عقاب معتقد باید و تطهر کند بترج این **نوع دیگر** بستند
 کردند سح

در صفت حبت کنگه زین منت شمال دینم تو تیار بندر شمال زاج سفید در شمال دینم زنگار و شمال
 و نیم تخم حنظل در شمال نموده کیشمال اینها را گرفته و با سرکه خمر ساخته آب بعد از احتیاج بر درخت یکب بگذرانند از آنجا
 کرد بعد از آن در پارچه شمالی صاف نموده بعد از آن در طرف آبی کرده زین را در در نبرد که آنچه عند شده در پارچه
 میماند آنچه نشود برون میرود برین قیاس تا تمام عند شود بعد از آن ساخته یک روز در عرق دیگر در در آب
 دیگر در سر که اندازد بعد از آن تخم نالوله را کوفته همراه روغن بزرک بچینند برون آورده که برین از جسد دست
 برون می آید چون رو شود باز چنان میکند همچنین تا چهار پنج نوبت بعد از آن در طعامها و یکبارها بر سرش

د ۲۷۱

باب در تصفیه سحاب تصفیه سحاب با انواع است اول یکی آنست که بستند فرار استغی و انام کنند در چهار
 و زرش از زیر پاک کرده و بر صلابه اندازد و با عطر زودت و آب برسد و تصفیه و این عمل را دو بار بجا
 آورد که شمع ملد بر آید **نوع دیگر اینست** بستند از سیاه آفتد که خواهد و منسک و
 انگ آب ندیده و اشیا را کوفته و به پتزند باین سح روز تصفیه کنند بر آید کشته شده سح

نوع دیگر بستند از سرخه خواهد بود و چندان در نش سیاه دانه گرفته نرم باید و آب سیر یا آب نیش و محلول
 شنبه کنند و در بین القدهین تصفیه کنند و این عمل را چند بار بجا آورد تا در میان طرف بگذارد و بر شیا بدو مانند
 ستاره

ستاره در خنده باشد **و اما عمل حل در آنست** که بستند از سرخه خواهد بود به شمع خنظل در نش در تصفیه کنند
 از این سبب بار پس بستند زین زنده مثل در کلس بپوست بپخته و نوشا و آب زبر برابر در وزن جمله را بنظر
 سفید فیکله و پنج روزی در پی باید و در فرغ و اینین تطهر کند فرود آید محلول سح **نوع دیگر** بستند
 از زاج کز و از زرش در مثل و از نیک کلس دو جزو و مجموع را باید و تطهر کند تا آبی تریز از ترغ و اینین برون
 آید پس آب زین معتقد را شقیه کند و بترج و اینین تطهر کند فرود آید زین محلول

جهت اثبات عبد لطفه یا کلس بر نوع که باشد گو که در چتر نیم شرف در گانی چهار مشال تو تیار بندر
 بخ مشال روغن زینت که چهار یک با اندک پیله چندان کم بود که هم گیرند پس فیکله کرده در میان طرف صید
 بنهند بیاله چیز بر سر او معلق خسته آتش در فیکله زنده با بنوزد و عرق حاصل شود با آن عرق بعد که در کمان شقیه
 و نشوید کرده بدس با هر نوع که خوب باشد عمل کند تا صورت بپزد بعد از آن در نشوید سح
اما در عرق فرار است که آب صاف و آب لیمو شکر را با هم صافند در مغز قهوه که در کج و بعد از آن
 انداخته بچینند و چهار جزو تو تیار بندر را نرم پیله سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بچینند و چون
 خورهند از جوشیدن سرد و با آبی بر آن پف کنند و بعد از شش ساعت که جو سیده با سله شش روز در
 لته بسته رنجته مکرر آب بشویند و معتقد آنرا در طرفی کرده نوشا در در آب حل کرده چند جوش داده از آن بعد
 که از آب پوشت بر آن رنجته در آفتاب یا خاسته گرم گذارند تا هر چه از طلا با آن مخلوط شده باشد بترج رنج کرده
 و مادامی که آب نوبت در سرخ و کبیده باشد باید تجدید کرد و این عمل مجرب است

نوع دیگر قرار مصفا را در بپوشه کرده که فرس و کاف آن سفونیا باشد و سه بپوشه را در غایت استحکام وصل نموده و در
 گذارند بر سوز که تمامی بپوشه و آتش پنهان شود و در اندک و منتر معتقد و بیکر و در جرت است و اگر بپوشه آفتد
 انبساط خصوصاً هر گاه که اندر آن او را بکل بپوشه اندوده باشند سح **نوع دیگر** پوست انار زرش را که تازه
 باشد با پیله او که بپوشه زعفران اخدر با آب معتقد آن بسیند تا خوب حل شود پس فرار صغیر را در بپوشه
 یا آفتد کرده ازین محلول در آن ریزند و شد وصل بپوشه کنند و با شرم طنج دهند یا در سوز گرم گذارند تا معتقد کرد و در از
 آبهائی که معتقد فرار نماید مذکور شده سح

فایده

شکر شسته عقب زاج زرد پیزاب صابون صاف نموده در مغز قه حدید بر سر دو ابارخته طبع ملایم کند تا حل شود بعد از آن نوزه را حقیقتاً نازک کرده سرخ کند و در میان روغن زیت فرود برده مگر بعد از آن با دو وزن راکتی خوب که خود ساخته باشد فرس و کاف فر کند تا قه زرد رنگین شود بعد از آن مکرراً با شمس مناصفه کند که خوب است

عمل ریختن زاج

عقب شتاب شکر طبع نعل علم زرد علم سرخ راجت طبع اندرانی ریح هم شب صعبون درم ۲۰
دین زیت درم ۲۰ مجموع را نخی نموده با صعبون تراشیده بنکد کن بلینج کرده در دهن بر در ریخته منظر کرده در ظرف لایق آن منظر را بر سر عبد بر بن چند تا که در آب پودر آب است زاج که ریخته کن طبع چندان طبع کن که ریخته بابت شود دیگر مشواز طبع کردن او البته

در صفت آبی که بعد از راج راج کند و نشود او چنان است که بگرد آب دور در ضم کند و رفت کند این و مس را بسیار مکرراً بعد در در حل کند زنجار توپا بر بندر دشته عقاب بپوره سرخ هم بوزن برابر در آن آب عبد را طبع حکیمان کند تا راج راج شود بعد مطبوخ نمود در آب
وزن عقب و مس با نیت عند میوه
عبد راج هم نجف طبع ثابت بد من عند میوه و بر نجف راجت مکرراً
برگاه عبد را در مار الا نشان طبع کند عند میوه بعد از آن
میان طبع نکلس کن کند و آب لیمو بچوشند و رعایت بیاض میوه عمل را مکرراً باید کرد
با نعلی با زرب در کله آهین بگذارد و از آتش فرود کرده تا بد آن درجه رسد که بخوابد بست آنکه بر سره هاون با چرخ میک میان او را که کند و زین را سخت در فرقه پهن کرده و فرقه را بر روغن زیت آلوده در آن گویند تا سرد شود پس بردار و دیگر بار بگذارد و همچنین عمل میکند تا عند شود

از قول حکیم راستوار نموده شد

بگیرد چهل فو عبد مسئول در باره کتافی بنده مثل کور و در ندی ده شمال کبریت چیز صعب بر در فنج عجیب که مینانه فنج چیز نموده باشد پس آن کور را در میان صفتی فنج معلوم میاید بنده و ندی دیگر بر آن وصل کند و بر آن آرزو پس آتش کند مثل آتش چراغ و دم بدم دست بر در فنج فو قافی نند و پند که حرارت زیاد بر نکند که منع دست نکند حرارت بگرد تمام باین دستور عمل میکنند در اول که فنج را بر یک فان نهاد و میاید به ذغال افزوده و یک دو یکدان را گرم کند بعد از آن که دو یک دو یکدان گرم شد آتش مثل چراغ در کار دارد بگرد تمام پس سرد کرده بکشد که دره بوارها را فنج منع شده میاید

عطار در زاج و حجر و ملح اندرانی اجزا برابر است تصعید نماید پس شمش ای عقب با کند و سی نوبت دیگر تصعید نماید تا ثابت گردد و یکی از آن بر پانصد شتر منقی طرح کند فخر خوب کرد آن را در آتش در آتش تعالی
آب لیمو را در ظرف کند و عبد را مطهر کرده در روز بر بند و نوزه در روز بر بند نکند ممانور در

در احراز دیده شد

بگیر نیت سیاه چند آنکه میخورد و در قرع و انیسون مطر کن عرف سفید از و آید جوهر علم به نفع که گرفته با نعلی در کم با جوهر هم به نفع که گرفته با نعلی و جوهر عبد همچنین که گفتم خود کردم دووم با عرف نشت که گفتم بچشان و نگویید داده مصعد کن که در رنگ برف بست مصعد میبود و اگر علم را از آنها در در طبع کنز تا مثل شماره در خسته شود بعد از آن تصعید کنز بسی نیکو میبود و این دستور خود نکردم دیدم که کرده بودند و بطرح هم برده بودند بسی نیکو شده بود و هیچ نهمه نداشت و نازده
بگرد سر که در دست و اندک نقل داخل کند و بگذارد و زهره را سه مرتبه در در روز بر بند که بطریق
فرد را آید
نوع دیگر بگرد سر که در دست و اندک رساق و نهمه در آتش از نقل در دست بخلوط کرده

زهره را بکند از دور در روز یکشنبه که سینه بکشد سه **نوع دیگر** بگردان اجزای که از پیش گفته شد اول زهره را
 را که اخته سر بر سر که در آب سرد بکشد و در آب سرد و فلفل داشته باشد برود و
 مرتبه که اخته در دو شب و فلفل نه بار بر زهره بکشد برود **نظیر زهره** بماند چند صبح زهره در آتش
 بشاید و به نیک سوده بماند در این عمل را پنج بار بکشد و در آب شیر اندازد سه بار و پران آورد
 که شش به سفید بوده باشد سه **نوع دیگر** آب گندم را در سینه بکشد و در سینه بکشد و در سینه بکشد
 بیالاید و بر آتش بشاید و در شیر تازه فرو برد بعد از آن آنچه بر روی زهره است برآید بار دیگر نیز عمل مذکور بجای
 آرد همچنین چند بار تا زهره پاک شود سه **نوع دیگر** بماند نیک است و در غرزدت و جمل برسد و بجز در زهره
 که اخته دهند و جین نند پران آمد مایل سفید است و الله تعالی سه
جهت نظیر زهره غسل کنند آب لیمو درین زیت قلی طبع طبرزد سوره طراق زیت لیمو
 عقاب شب بخوابان خیر اجزای بایس را با لادویه را طب حل کرده تقطیر کند زهره را در در صبح
 و تن کند با ذوب کرده در پیش قدصین در آب مذکور حرب کند بر سه زیت یا بیشتر سه
جهت نظیر زهره همچون زهره را با غسل آلوده کن و طبع نرم بگردان و آتش شایب بکند که نیکوست سه
جهت نظیر زهره **نوع دیگر** طعم طعام طبع اندانی طبع و طبع طبرزد و در طبع فلیه شب بمانی از هر یک
 و شقال سوره طراق زیت لیمو از هر یک اجزای جدا جدا کنی بپنج نموده بهم بیاورد و فلفل عین خمر بول صبیان
 آب کدر تازه از هر یک و شقال آب سرد غسل از هر یک و شقال بر سر او و بر سحوق ریخته و در شبانه روز
 گذارد و مردم خنک کند تا بیکو حل شود پس در فرج نموده تقطیر نماید با از اجزای آب است بمند را ازل سخن نموده آن
 آب منظر را بر سر آنها ریخته از وقت تا وقت گذارد و در هر خط خنک کند و بدست اول مقطر کند این عمل را اگر در وقت
 نوبت

نوبت اعاده کند بسیار خوب است و الا در نوبت نیز کافی است پس بیاید زهره را در بکند از میان آن آب منظر
 ریزند هفت نوبت که نقره سفید می شود به امر خدا تعالی سه **تنقیح زهره** چون آب گندم و گلس البیض رنگ را
 با سبب سبب با سفیدر تخم خیر کرده بر صفحه آن طلا غلیظ کرده بعد از خشکی آن بکند از زهره سواد و حمرت آرد
ایضا چون سبب میانی را در نیک اندرانی را و نیک در را با سبب در پنج مثل آن سر که تذلل کرده و زهره را تا چهار بار
 که اخته بر آن ریزند یا صفاغ از آن که تا سبیده در آن فرو بردند بکند که سر که سیاه نشود سه
 و تخم باد نجان باعث برت ذوب است و سوره رافع مختلفات آن است چون بعد از که از بر و اضاف نماید سه
 و طرطرا چون با طبع القلی و سبب میانی سبیده در سر که حل نماید و زهره مذاب را با صفاغ نقت او را در آن اندازند
 در از اسرفی مجرب دانسته اند سه
 و چون نخاس مذاب را تطعیم بقلل کنند سفید کرد سه **و چون طرطرا** سوره سفید کنند در دفع سرفی مس
 و طبع نقره بعبیل است سه **و آب خرنوب** بنطی را با آب مورد منقعی جمیع اجسام است کننده را
 صاعداست سه
جهت نظیر زهره بهترین انواع است مجرب دیده خود ما الفانوق سبکی که سه مرتبه که اخته در زهره ریزند بیکو می شود
 بمرانه سه
تنقیح زهره عاقر قرحا را نیک در سر که جوش سبیده و زهره را هفت مرتبه تا با سبیده و درین آب فرو برد که پاک می شود
 باذن الله تعالی سه **باب در کشتن قمر** یکدم قمر را بکند از چون آب سوده سیره کنجاره در در اندازند
 شاسته سواد اگر یک جبه از آن بجزد بار اینتراید سه اگر خواهر قمر از زهره کردانی بکشد قمر از آب در سر که
 طرطرا سفیدر غوطه دهد یک ساعت که خوب می شود سه **تنقیح زهره** اگر براده زهره ده بار که کم کنی در سر که
 رنگ و سبب و عقاب سر و آب خوسل شیری و آنگاه با بوره بکند از سر و در آب قلیاب ریزند یا قمر بر آن گذارند

درین طلق مخلوب بیاید تا حل شود مانند آب روان و آنکه تقطیر کند آب طلق صافی فرود بکند دارد که اینست تا
دنگاه درازده و غاسل و مطهر در اعمال بکار آید

گفت که چون گرفت طلق را و جدا کرد در سنگ را از دور و بکنند در آن آب کرد باج آب سه روز پس او را
در کبسه کز که باسین و بر روی بریزی استخوان خرما یا سنگ ریزه وی مالی او را در آب تا مخلوب پاک برود آید
پس بگذارد از ریزه آبش در درون آنکه پرود آید پسند و بتمنی شده پس کار بری آنچه خواهر در آن مودم بدست
خوبی برود آید چنانکه گفتم

و چنین گفته اند بزرگی که اگر خواهر طلق را بگذارد در آب بریزد پس بکوبش تا بریزد که در چون گفته لبکه از خود را
باید در سنگ چون در کداخته کرد باز او را بکار بند جائی که خواهر مجرب است

گفت دن ابرک که بوسه در ایدک ده کرد و با مرسته آب کرد دیگر خورند سیاه که تر باشد در اینست رو بریز
برای که در موطه ده او را در همان روز که ده کرده چون آب در بر خورند بر آید و اگر آب خورند بریزند در اید
گفت در کرد

اعمال طلق ستاند طلق در تری بزرگ پیدا کند که در زمین باشد و بسر کار کردن تری را بچو کند
و طلق را اندن در تری را باز بجای نهد و بخورد خاک تر بند کند و بگذارد تا در آن تری بر دانه و مدت چهل
روز را کند تا آفتاب و آب و بخار زمین آن طلق را برزند چون پرود آورده مخلول خالص سفید پاکیزه شده باشد
بیشمال ازین طلق مخلول برشت شمال ترخ برزند تر و باسی بد آید بنگر اگر ازین مخلول کب شمال برصد و
شمال مشرق برزند تر و باسی آید بنایت بگو و پسندیده است را سه سه
دیگر گفته است
طلق گفت بگر خلق در دمی آگین کن طبع از طلق و طبعی از غوما بر شود قلع پس سر آن استوار کند بجام و
پنجم در زبل نازه کن تا بگذارد همچون سیاب و همچون روشن و چنین گفت که عمل من است

دیگر

دیگر آن دن طلق باب انار ترش برسد سه
حل بعد خورد و مسخو بنیاد و جو با یکدیگر بکشد

حل طلق با آن ترش و بهر بیکر از طلق مخلوب آنچه خواهر در صلابه انگن و از کلس نشسته چیز دردی ریزد
چندان که کلس قشر باشد آب نوت در صافی بلورر جیتا بد تا حل کرده مانند آب روان آنکه تقطیر کند تا آب
طلق صافی فرود آید پس از کرد نگاه دارد که این آبست تا شش و غاسل و مطهر و بیض و معقد و مثبت در بسی اعمال
بکار آید تا دانند

مزاج دادن طلق از کفتر کرد در اندر صفت بود بسیار طلق مکلس و در سر که مغطا افکن پس بگر برده از سر و از
برده دیگر مثل آن و بکوب و به پیز و بران سر که ریز پس بگرده استر تنکار و یکسیر سباب و دو درم شکوف روی بسیار
بان طلق دهم را بدیک سفالین کن تا کوزه فغاع کلین نود و سرش ختم کن در آتش نرم نرم میکن تا با سیریز پس بگر قشر البیض
مکلس در استر بیکن در آن در وقت که در جوشش با هم می شوند و بپیز تا برود هم رطوبت سباب و چون سرد کرد و پرود
آر چون نقره بود پاکیزه بود حاجت بکار بند

حل طلق مخلوب را باب شخی رکند و آنکه تری را میان تر کند و طلق مخلوب را باب شخی رکند و در تری ریزد پس
ترت را استوار کند و کون تری را سوراخ کند مقدار سوراخ جوالدند و در کل حکمت بگرد در سوراخ ماسوره
جوالی حکم کند و بگذارد که خشک شود زمین را مقدار سوراخ بگذارد یا قهره یا شیشه یا پیاله مزج در شکاف زمین استوار
کند آن سر ماسوره را که از تری پرود آمده باشد و در زمین چنانکه تری در روی معلق باشد پس کرکین خشک سازد
و در آن تری ریزد و آتش در در زمین تا آن جمله بود و بگذارد تا خشک شود آنجا بمانکی تری را از بالا
سکه دور کند و نگاه دارد تا چهر در میان آن نیند که جمل طلق حل شده باشد مانند آب لؤلؤ بر شکل مردار بریزد پس
هر جا که خواهد بکار بند

با قرآب میزد آنکه در روز بگذارد که تمامی حل شود پس بگریز مطلق را در این آب اندازد در سینه کن و وصل کن سینه را
 در زمین زبل بنه ۲۱ روز با بیشتر در مینه مجدید زبل کن تا حل شود در وقت صبح و عصر در آب سینه و حضرت صاحب الطایه را سگر کن
 که برادرمند است پس بگرد از علم محقق و از زین معده و براده قرع استر و مجموع را با طلق مخلول کن کند بقیه
 کند آنگاه در قح مطین کند و قح دیگر بر سر او بندد وصل حکم کند و آتش مثل پواغ در زیر آن بگذرد و آن قدر که دست بر
 پشت قح بالا برسد اسس نکند آنگاه آتش پس کند و بگذارد که سرد شود پس از هم دیگر جدا کند و باز بوجه مذکور بقیه
 رشتویه کند چون ده نوبت ستمیه و تشویه کرده باشد بگریزد از صفی زهره و در آتش بناید تا رخ شود ازین معمول قدر
 برود در آن صفی اندازه اگر مثل شمع کدافت و نندد کرد تمام است و لا عمل کن تا شمع شود و برده یکی طرح کن مقرر شود
 حوب ان را در تعالی سه روز شام حکم نرشته شد

صفت حل طلق بز و کجرا سمل و اقرب

بگرد از طلق مخلوب آنچه خواهد بود در صلابه افکند و از کلس و شکر جز در در افکند و همچند کلس شکر نشد در صافی عبور
 و بسیار مصل شود مانند آب روان آنکه نظیر کند تا آب طلق صافی فرود آید پس نگاه دارد که این آیه است ناست و غاسل
 و سبتض و معقد و مثبت در بسی اعمال بکار آید سه

نوع دیگر بسیار از طلق مخلص بجز در از قرین سباه در وجود و کوبت او را در آب بپزند کن و این طلق را در آن اندازه آتش
 نرم در زیر او برافزود که یک ساعت روز که اخذ شود و عمل اهل مغرب همین است و این عمل را یکی نباید زد
 و نوا بد این عمل در کتب نندیند و به یاد کار بفرزند آن خرقه تعلیم کنند با شکر کردن خرقه که این باشد سه
 بسته فرما هم انار سبب و پخت سبب عبور طلق بکافس سه مرتبه در بونه فرس و کاف کند و در بار سینه و پاک
 کند و باز آرد و نند کرد و در بونه بگذارد تا طلق حل شود و هر بار بگذرد بکسوف و غاب باید بگذرد تا معلوم باشد البته سه

دستور حل طلق

باید تراب را سوراخ کرده مثل انبویه و جوف او را خالی نموده و از طلق مخلوب مهلت ساضه دهن انبویه را به بار بار
 زب میزد و کند و در زیر سر کین تازه سه روز گذارد پس مخلول او را آب سینه را با هم نماید سه

حل طلق

آنچه خواهند در کب مشالی و دلا کند و پاره نخ نیز در آن کب کند و بطریق که بره فوفه میگیرند بهالند تا مذکور آب کرده
 زمانی پر در آید بعد از آن بکنانند تا شک شود و در وقت که خواهند اندک آب خطی بر او اضافه کرده جدول کنند و اگر
 طلای خواهد اندک آب زعفران اعلا داخل صحن کنند و بکار برند سه

نیز حل کردن طلق

سیاید که با فلک را نیم چپ کرده و بعد از آن طلق را بمیان آب گرم با نوا انداخت و با همان با فلک نیم بپزند
 جوش بپزند چندانکه طلق بطریق پیر تازه نرم شود بعد از آن بیرون آورده در میان کب مشالی سینه با سنگ بره بسیار انداخت
 و کتر از دست مالیده تا به مانند زین آب بپزد از مشالی پر در آید و در زیر کب کاسه مطین زجاجی یا چیزی باید داشت که آبی طلق
 بهوا نیز زد و بعد از آن در میان شیشه کرده و آنچه حکما فرموده اند جعل آرد و اما سنگ بره آبی باید که در آب رود خانه پر در
 خورده باشد و اگر سنگ سینه مانند مر باشد و صاف باشد بهتر خواهد بود سه

حل قشر اینست

شتر سنی یا قشر خاص جز در و عطار در مشول سه جز در مفسه سازد و بلع طعام و بلع شوریج بول و بلع را در سوره و شب و
 راج اجزا برابر با یکدیگر کنی بلع کند و تقطیر نماید و چون سرد شود مثل بیرون آورده و سخن بلع کند و در منظر بر مثل کند
 باز تقطیر نماید و این عمل مکرر نماید تا مثل تمام حل شود پس مغمه نذکر را با این منظر صندان کن و سینه کند خاک کرده پس در
 زبل بپزند روز حل نماید و چون تمام حل شود عند کنیدی را طرح کند بر صدره منق قمر بیرون آید و در آن آیه شالی

و روح در بناییم جز اولاً زهره را بگذارد و روح را بدان طرح نموده از بالا بدو بعد از چند دم عبودیت را ملغمه نموده بر آن طرح
کند و مع و عقاب هم وزن نموده حاضر است باشد که بعد از طرح ملغمه فوراً بدون فاصله عقاب مذکور را بر روی پوسته بریزد
که در پوسته را بگذرد و ذوب نموده بریزد و باز بگذارد و مع و عقاب بریزد تا سه مرتبه که تمام است سه

بجز بر سینه است که هرگاه انگشت کند که انگوزه باشد بر سر را با هم بکوبند و آب ترنج را گرفته بر سر آن بریزد و هم را با هم مالیده است
از آن بجز نفع آن آب است که هرگاه بر سر طلق مخلوط مردار بخورد و بریزد و یک شبانه روز حل ثانی مینماید سه

شب و مع را با سوسه منظر نموده و در اشکند را با منظر نبرد در کتی و صلا یه ثابت است ختمی ازین بر پست خود زهره طرح
کرده زان بگردیده بودی مزاج سه

باید نوشت مشترک را با زنجیر سرخ نکند کن و در طرف حدید با روغن برنج یک روز طبع بده بعد از آن یکمشتال ازین نکند از چپ
مشتال زهره منقی طرح کن و در مشتال برین می آید از زهره با سوسه م بر می آید البته سه

سفید پیضم را با نکند سینه آتش نذیره کنی کسب و تقطیر کنی و معطر را بر ارض ری کن و شب در نمک بگذارد و روز جل بگذارد تا
حل شود و باز تقطیر کن و چنین عمل را اگر کن تا ۷ مرتبه با هر مرتبه که تمام معطر شود و بیاید بعد از آن ده مشتال عقاب را که
مستدر کرده باشی یک مشتال ازین منظر که در بر سرش بریزد و شسته کنی گرم گرم که درین مینماید ثابت و ازین دهن هم چیز را درین
میتوان بیکر سه

سم الفار و انور و زهره را برابر کنی و در سینه کرده طبع کنی که دو حقه در نته یک حقه او میماند بعد از آن یکمشتال ازین را با یک
مشتال هم انداخته و در اشکند با کبریت کنی کرده در میان پیاله کرده بر آتش ملایم بگذارد که آب شود مرد و با هم دهن
هر دو این سر نفع دوا که مرض گرم کردیم دهن شد اما ما شش بگوید که هم چیز که نابین برابر بکوبد و سخی کرده باشد ملایم

طبع

طبع میکند دهن میشود البته سه اگر کمتر پنج شش نوزب و ذب نموده در زرق کبریت بریزد و صفت میشود با سوسه همان کند
میتوان نمود سه

در غنچه زنجی فاعل که از زهره با سوسه م بر آید بگیرد سم الفار سفید ۲۸ عدد ۲۴ عقاب ۲۸ و در ۱۰ زهره ۱۰ اولاً اجزا را با هم
مزدور با آب سر کنی یعنی نموده بعد از آن با ۲۰ پسته کنی خوب نماید که مثل برآم شده و در طرف کاشی نموده کل حکمت بگیرد و در زیر
زبل اسب یکبند و مس دهند که غنچه میشود بر و از زهره بریزد و یکمشتال از غنچه سفید برده مشتال زهره زنند و چهار مشتال فر
اعلاما باید دهند و باید زهره را خوب منقی کنند سه

غنیته زهره بگیرد آب پیرا زهره قدری که خواهد هم وزن و داخل بشود انکور کند و بتدریج کمی شب بمانی و بجل داخل نموده در آب زهره پایه نوشت
بریزد زهره را در مرتبه ذوب نماید و در آب بریزد ظاهر را باطن او سفید شود سه

باید نوشت با در و ریح این را با در تقطیر نماید ملغمه عبودیت و عقاب را در اشکند او مرقش را بر کدم با سوسه که با منظر نبرد کن
و طبع نماید دهن میشود و اگر در بر زهره سوسه و فله و بکر با منظر کنی و تسبیح نماید سه

طلق را گرفته با پنج و هسته سحر در کبسه که باک دو لاکرده معلوم کردم و باز نمراد را در آب کردم و ما لیدم و جو غلته کردم و طلق خلد با
با سیاه در طرفی ریختم و آب سحر جو غلته کرده را بر او ریختم و تا یک روز نیم کنی کردم طلق و عقاب را با هم ملغمه شود و غنچه دیگر
طلق مخلوط زاده و دات کاشی کردم و هم وزن او زنجیر زرد سوده را از سوسه کاف کردم در سردات را با سوسه و تنه زهره را با سوسه و در غنچه
ریخته دوات را که اشتم و بالاس او را هم آتش ریختم و در سوسه را گرفته زنجیر از او تصفیه شد بود از عالم بلور و معلوم شد که آتش از بالا
کم نکرده بود و در آنکه کردم و درین دفعه بالا را دات آتش داشت تا صبح طلق که اخفته بود یعنی مخلول شده بود در سردات سوسه
بود و درین عمل باید که آتش از بالا کم نکرده و اگر تصفیه خوا بود در کمال سفید تصفیه شده از عالم مردارید سه

در اشکند سخی نموده در سر که بریزد کت بر می آید که نهار سرد او را جمع کند بعد از آن مشترک را یک مرتبه هم وزن بار
طبع

طبع

حکمت نبوتی نزل طریقه است که بسیارند فی باقی بندد از که بقدر صاحب نزل که باشد دو حصه نماید و در یک حصه در
 درون فی نبوت اسرائیل در یک حصه در بر حضرت دیگر بنید جبرائیل در یک حصه میکائیل و صاحب نزل از مرتب نبوت
 و این دو حصه را هر یک حصه یک دست مرصع دهند چنانکه سر زینت بالا باشد آنجا معلوم میشود که ام دو ملک اول
 بر یک سرتی و دو اسم ثانی را بر سر یک تی دیگر بنویسد و معظم بالای تر نزله دار باشد اول سوره الحمد را بخواند و
 صلوات بفرستد و شروع بخواندن این دعا کند تا وقت که هر دو سرها سرش از بالا هم رسد شخص معظم سرتی را بگرد و بهمان
 طریق که بهم رسیده است بهم چسباند و دعا بخواند در میان حکم می چید در آنوقت از زمین برسد که نزله را تا چند سال
 بر بندم که هر چه بزبان ریختن آید تا همان وقت بسته کرد آن فی را در جاسکند از مثل طاق بلند کرد دست کسی نرسد

و دو نخورد دعا اینست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا قُوتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي
 كَيْفَ يَسْتَعِينُكَ اللَّهُ يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي يَا قُدْرَتِي
 أَنْتَ وَحْدًا مَلِكُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ

بجزیره کرده اند اینست که در جزو از طلق را مخلوب نمایند و آب بالاس که لاریخته طبع دهند تا شل شود و در جملته با جفا
 کرده بر سر کلهار دیگر ریخته تا سه مرتبه و آب آخر را بر سر طلق مخلوب ریخته و در شب بالاس آتش کشید و در حق
 میخورد باشد تا طلق شل شود بعد از آن در شمال از طلق شل شده در شمال از درون نقره کناره در چهار شمال بعد
 بهم فروز نمایند و تراب ناروق بر آن ریخته حق و شکر بر سر کلهک میخورد باشد و در هر تشریح بالاس صفا استخوان میخورد
 باشند تا وقت که دیدند بر صفا جاسکند و صغیرا سفید کرد کانیست که اگر زیاده ستیه و توبیه نماید میخورد و از فضل
 می افتد بعد از آن یکی از آن معمول بر پشت جزو زهره منقی طرح نمایند و بعد سر که دانند قمر مزاج دهند که قمر اعلاست
اگر خوانند که کبریت را نابت نمایند اول بگردن کبریت سندی مایل بر حق که در گاه بر ملک زنند ملک از ملک نقره
 باشد در شمال بسیارند در حق زینت خالص و در درازه طرف علاصه علاصه نمایند در هر طرفی شش شمال و کبریت

وزب

فدوب نموده در هر نوبت در ظرف روغن میخورد و بعد از آن در سر که منظر حق و غسل نمایند با از عربی و سواد
 پاک شود و در نقره از روغن بر می آرند و میگذارند باید که سرد شده باشد و کم نباشد که علت میکند بعد از آن بر صفا
 استخوان کنند اگر نابت باشد و در نقره بنها و الا کرا عمل نمایند تا نابت کرد که در یک جزو این کبریت مدبره جزو بعد با
 عند میکند و عند زود بر ابر شمس طرح کند بر نقره زهره میخورد که بر قمر طرح می رود و به عنوان تجزیه گرفته اند

در باب ساختن برنج رنگین آسان یک حصه روح را بالاس چهار حصه مس گذارند و بعد مند که روح بالاس مس آب
 شود و قدر عقاب بریزند بطریق سفید که اگر روح در بر در مس آب بندد و از در مس بکماند که هر گاه ازین روح
 بر قمر طرح نمایند قمر را رنگ شمس نماید و اگر همان مس را بر کرداخته و در کوره دهنه بکند از نقره و در آن در شکار

از نقره و بعد مند بریزند بر نقره شمس شود مع
 در بازرار که بکند از در روغن
 از نقره شمس نماید یک بسیار بود
 از نقره شمس نماید
 از نقره شمس نماید
 از نقره شمس نماید

از در خط بر غلام محمد نوشته شد الکیر حق

بیار که در منظر درین منظر در برابر باشد و بیار و طلا در جل شده از شناع در سه راد شیشه کن و عبا کنی پنج بسیار
 بجزان مشارف در آتش اعتدال عند کنی یکی بر پشت دم قمر ترزین کرده به شمر طرح کنی که اعلاست روح است مع
ایضا بکیر از شنگوف و فی بنکوب بد و به نونش در محلول تر کند و میان آفتاب در سایه خشک کند و بعد از آن تصفیه
 کند و بر قمر که از طرح کند قمر بلونی نخل آبد پس زجاج دهد در آفتاب و یک ماه نخت بیرون آید آن را در
ایضا بسم الله الرحمن الرحیم بگوید عبد هر قدر که خواهد هفت مرتبه با ماه عشر در نزع به آتش ملام طبع کنی تا خشک شود
 بعد از تمام هفت مرتبه که هر مرتبه چهار مسابله عبد آب جدید بر سر آن باید کرد و اگر در آب که از آن منظر کرده باشد

باید

از طلا بر آب سبز و سوسن و سبزه باریت کشیده که بعد از آن بر غرغان صید بختیخه بگذرانند و قرطالی شود بهتر
از طلا معدنی درین عمل از اعمال انماطون است که در کتاب خانه او بافته اند

عمل خلاصه از لیاخت بر از آن تقریر ملاحصین

اول از لیاخت را که در سرخ نموده در این زیت نهند تا اوجی سوزد و مکرر با عقیق و شکر و شکر نخل بزین تنظیم مزن نماید و در طلا
با قدر سبب بلفه نموده مکرر کنی نموده بشوید و سواد بگرد و پاک زرد کنی و کشیده نماید تا مگس در زرد کرد و در مخرج را سبب نموده
بسیار از سر را کنی نموده و بیاض البیض ریخته صغیر ازین دو ایند و بنا بد از آب بر آورده چکش زدن تا تو فال او بریزد
و باز بر سوزد عمل نماید تا پنج سستی مرتبه که مریخ سفید و از سواد پاک سوزد بعد از آن بلج قلیار در سر که حل نماید و صغیر فرود بر
تا بیره و در فلول زرد رنگش نموده باشد تا هفتاد مرتبه که مریخ مخرم زرد و کوزانده کرد و بعد از آن بگرد از لیاخت و در مشال
و از زحل و مشال و از شمس و مشال و از صید بختیخه و از مکرر مشال که مجموع بازده مشال باشد و با هم خوب نماید و بختیخه
برده که توه مشال کس خالص از خلاص بر آید و مکرر این عمل تجویز رسیده است

ایضا لیاخت را که تنبیه کرده یا نموده سواد گرفته را هم درین یا نصف براده عتاب با هم کنی نموده مکرر بر سر او بریزد و بگذارد که
زنجار شود و صنایع جدید بر تر که ذکر کند در چهار مرتبه اول کرده اند و بعد از آن مرتبه هم کرده اند اول را خود کرده میشود و نوع آفر
استادی کرده و صنایع فرود بر این زنجار مذکور کرده اند و در سر که مذکور بجز مظهر باید زد تا ده روز و باید باید و در سر که
زده بعد از آن تو فال که در میان هر که جمع شود یک مشال آنرا با یک مشال فر بگذرانند و با کس مناصف نمایند که کس شود که مشال
نه عباکی از زشت داشته باشد

ایضا بدان از غریز که تا شتر پارس آتش او با آتش قرمز سرد و مریخ نرم که از مشال فر شود هرگز با هم مزاج نبرد و دستور است
که خورده دانند که زنیان که بنید بکیرند و بگویند در آب بچسبند تا خوام بهم رسد بعد از آن صنایع شتر را بسیار بسیار
کنند و مثل جود کندم بریزه کرده در میان آب فرود بریزند و بچسبند و در سوسن زیت آب را بچسبند تا شتر پارس آتش شتر پارس
قرمز بعد از آن براده صید بر مکرر بنگ آب بشوید و خشک نموده خالص بیس بر بند تا پنج شش مرتبه که بجلی از سواد پاک

شده

باید

شود با صنایع مریخ که در اول ذکر شده براده کند و با نصف براده بیس بر بند و از دمس بر آورده بکار بر فردوس زیت استمال
نمایند بگو از قرمز سوزد بعد از آن کچر این صید بر آب بچسبند و مکرر بگذرانند و این دو جز را برده شتر پارس را در سر که ذکر شد طرح نموده
بقال بر بندد و در ازده از رو باس بر آید و اعمالات زبرد از لیاخت بر از آن است و مکرر تجویز رسیده است

عمل مناصف

دست زشت اینست که بکیرند از لیاخت و در او اسکندر و قرمز سواد و و جوش اول را با هم خوب کنی نماید و مکرر از آب شود و از زرد
جنس سحر کم کم در برتبه بخورد و مکرر در یک یا یکی کس مناصف نماید بسیار شست تمباکی برسد

ساختن زراخت

بجهت عمل دره و از زده پول سیاه سیاه را در مسل مایند و در کوز که سوده بنقلطاند و از عالم خشت خزه کرده بالای کوز بچسبند
و در تهر بالای اطراف آن کوز که در بریزند و زیر بالای آن باید که زغال ریخته باشد و پستل روشن کرده بالای زغال بکند از
و این عمل را در زیر آسمان باید کرد و در وقت کار خود تا آتش با خاموسل سوزد پیداهار بر او از زراخت اعلا شده باشد

طریق عکس شش

زمین را بطریق صحافی که در آل کند و سر پیش از کل بازند که بر سر آن راست آید و در آن کوز آل را در پیش او داخل مایند که
بریزند بندر که بچسبند و چند عدد اشرفی را هم بهل بیاید و در کوز که بنقلطاند و در کوز آل زرد خزه کرده بچسبند و بندر که بریت
که در آنهارا پستل نگریت سوده در هر دو بالای آن بریزند و از بالای دمس دهند و بعد از سرد شدن بر آنند اشرفیها درست
با سدر مکتس سوده باشند بعد از آن این کس خاک شده را هر یک جود چهار جود عبید بنبطه و آنگذ سفیر سرد و با هم در شیشه خزان
عمیا کنند و در بالای آتش خیف گذارد تا پخته روز شش مکتس سوده که بطح رود و در عمل میر غلام محمد در غنبد مظهر عمل
در دمس مظهر داخل نموده عمیا نمایند که غنبد سوزد و یکی از آن بر پست جود مریخ را طرح نماید که شتر سوده که از خلاص سالم بر آید

بسم الله الرحمن الرحيم

طریقه عمل ستم الفار خالو را قانع کاسی است که بگردانم الفار بر قدر که خواهند بود بزرگی خود در بزه ریزه نمایند و در
 که با یکی کرده زمین را کودال کنند از آب یک نوبه پر نمایند و کیمه ستم الفار را در میان آنکند از نود و کاسه بر سر آنکند
 بگذارند از دور کاسه آب بریزند بعد از سرد شدن آنکند کیمه را بردارند و باز تجدید آنکند نماید پس در اول تا چهار مرتبه
 و در ارشکته را با این ستم الفار هم وزن نموده سخن نمایند و در طرف کاسی بریزند و بعد از آن چهار جزو که را بر چهار جزو که
 بریزند بگردن در آفتاب گذارند و برهم بریزند تا قوه که ملا جز آب سرد و جوشیده نموده نگاه دارند و هم الفار در ارشکته
 را که هم وزن نموده بود مثل آنجا طرح و زنجیر داخل نموده هفت روز این اجزا را با سر که جوشیده کرد که داشت در پیش آفتاب
 سخن و مصلحه نمایند و اگر آفتاب نباشد بالا را آتش خفیف سخن و مصلحه نمایند بعد از آن نظیر کنند و معتدل را بر این سخن کرده سخن کنند و
 باز نظیر نمایند تا قدر که بیک بچکد و در سینه مثل قرص بسیار بریند بعد از آن از آنجمل گذارند تا حاصل شود و صاحب عمل مد نظر
 پیوست را بر سر آن ریخته بود محل سوره بود که جوشی محو و ریخته نموده و اگر این ستم را بر مخرج کنند مکتس گرداند و از آن مکتس
 یکباره جو زهره مشرق نماید و یک نوبه در سینه با ستم و صید را در کمال سینه میگذارد

از بر صین گرفته

یک نوبه براده صید و روح نوبت و را بخت و بگریه و در پشتاب کل گرفته ریخته بالا را آتش خفیف گذارند بگریه با آن اجزا
 مخلوط آب میسوزد سخن نمایند تا حزب بکند تا سوره بعد از آن در بورت ذوب نمایند و سوره تطهیم نمایند تا از او سخا پاک کرد
 در بریزند جسد غمزه ریخته میسوزد یک جزو از آن با در بود و قدر بگذارند و یک ستم مایه دهند شمس در اگر خلاص بریند سلم بر آید

در منظر شدن صید از بر صین گرفته اند

که بگریه بگریه و بعل منظر آند سخن نمایند که سینه در بعد از آن نصف بگریه ستم ستم و اخل نمایند و ببول کوب که هفت روز
 سخن نمایند که سخن روز آخر سجد کرد و بعد از آن از زمین دو اباراده صید فتم کند و ذوب کند که صید منظر است و اگر بگریه بگذارد
 صید بذب رصاص رسد **ایضا** شتر را بعل مکتس نمایند و بگریه تمام در مفرقه صید و دروغ شیر بخت طبع دهند
 و یکی ازین شتر بر چهارم جزو زهره منقح طرح نمایند و در ممدنی ایضا نمائند قمر باشد که از رو با ستم بر آید

یک جزو براده روح را با یک جزو بعد و سخن کانی ریخته سخن بسیار نمایند و آب بریزند و از زهره و دیگر را نند و آبها را نگاه و آ

که روح تمام مکتس شده با آب میرود و نشین نمایند و بنوشش ریخت ایضا نموده با ستم مناصحه کرده بسیار
 نه عتباتی از زهره ستم نمایند **س** اگر گاه قمر را با بگریه محرق گردانند یک جزو از قمر محرق را با سه جزو براده صید
 سخن نموده و در بورت سربسته ذوب نماید صید منظر میکند بعد از آن صید منظر را دو باره ذوب نماید و یک
 جزو دیگر قمر بریزند و در اطراف ریزه قمریت که از رو با ستم بر آید درین نوع بهترین که اخف صید است **ایضا**
 شتر را در مغز صید ریخته ذوب کن و در دو جزو از آن یک جزو علم زهره سوره تطهیم کن و برهم ریزه با ستم
 مکتس کرد و در مکتس بریزد در مغز صید ریخته زهره سخن بگریه بر سر آن بریزد یکروز تمام طبع کن در صید سواد برین سخن
 جدید نماید از آنجی بر آورده بسوزد بعد از آن بورد زهره را در سطح طعام را در سر که حل کن و زهره را ذوب نموده
 از حالت ذوب فلفل سوره تطهیم کن و بریزد در آب نوبه بر ستم بعد از آن بمشمال از شتر مکتس که داشت
 بر چهار مشال زهره که نیکو شد طرح کن و در مراضه نما که قمریت که از رو با ستم بر می آید **س**

طریقه کافور جودانه

است که یک سینه کرده بسیار در سرپوش از اهم سینه کند کافور ضروری را در یک ریزه در پوش را مکتس
 بگذارند و چهار انگشت متوجه باید که قبه سرپوش از نه دیک بالا با ستم و در و دیک را خیر بگریه در سرپوش را
 آب سرد بپزند و آتش کنند و کوش اندازد همین که کافور آب سوره و صید آند آتش را همان منوال سیکرده باشد
 که اگر زیاد باشد میسوزد و اگر کم باشد برین سخن خیزد و در آن خانه نیز از آتش دیک باید که آتش دیک نباشد سخن چراغ ام
 نباشد که کافور در در آن دیک در میگیرد و خاموش نمیشود تا تمام بسوزد و بعد از آن که از صلا افتاد قدر
 ام آتش نموده بگذارد که حساب انواع سرد شود و چندانه فلفل هم باید که در ابتدا و آن دیک اندازد و بعد از سرد شدن
 از دیک را یکساید کافور بر قبه ستم باشد کار در یکساید پارچه جدا میشود و اگر کرم برهم جدا میشود
 و اندر ستم از عالم بپور بریزد و در آب دیک ستم است همه را بردارد و با آنچه در نه دیک مانده و باقی ستم سینه کرده

بیار دونه اوراد بالار کرده گذارد و دور از اکل کند که اصل همان نه دیک آتش میخورد با شد و کافور فرود
 را در میان پاپیل گذارد و پشتی معکوس بر سر پاپیل گذارد و دوره از اغیز گرفته سر شنبلیله را بر آن میخورد
 بیخ آب سردی ناز به بریزند و آسته آسته می دیدند با شد تا در سه ساعت که تمام کافور را مصدق شود بعد از
 سرد شدن بکشید از عالم الماس مصدق شده باشد و قدر بر دیوار است با شد از عالم بیخ سرد می نیند
 در نه از کافور بسته باشد هم را جمع کرده بهین دست برنج تصفیه کنند و در تصفیه کافور را در پاپیل غلیظه
 قدری خاکستر چخته بر روی آن باشد و تصفیه کنند تا منت مرتبه تمام شود و در تصفیه ششم خاکستر ترازی است
 و یک بیابان و در دستر با خاکستر تصفیه کنند که تمام است بعد از آن مصدق را که جوه بر خوار با مصدق شده
 جمع کند و با قدری خاکستر چخته در دستر و کت میدارد و باشد تا در از چهار حبه بیفتد اعلی است هر کس خوا
 بزند شد

طریق ساختن موم

بیار دونه درم اشق و یکو بدود در برابر آب صاف بریزد و یکد از داخل شود و بعد از آن صاف نماید و نگاه
 دارد بعد از آن نمیند به قلوه را در سه نوبت آب نموده در میان آب آهک بریزد و بعد از آن صدوم از موم
 سفید کافور کرده که داشت آب کند و اگر آهک بدتر آب کند بهتر است که نمیند بود و بعد از آن آب اشق را بر
 سر او بریزد و بندر صدوم و طنج دهد تا نشد و بعد از آن صدوم از موم کافور فرود را داخل کرد
 طنج نماید تا هم بگذرد شود که موم کافور است **طریق ساختن شک جرب** بگردان
 و جرب سخن کنند که غبار شده و بعد از آن قدری سپید از نند و طنج دهند تا هم بهم آب شده مزاج گردند بعد از آن
 ظرف را کج کنند تا در غشها **طریق ساختن شک جرب** از در و در بریزد و بعد از آن نافه خالی که شک جرب میورد و ازین در
 بگذارد

بگذارد که سفت شود که در جمیع احوال مثل شک باشد و جرب نمک است که در سیاهی را با آب سرد میکنند
 در سوزن کرده از نمک بگذارد اگر بر سر کند غلیظت را که بر سر ندارد و باید فرود و همچنین که در سر
 را که خدا فرزند بنید به دست جرب با خاک مخلوط کرده در دو طرف بریزند و هر روز بالا را که زن بول میکند و با
 یک و در کدام و بر سر بر میزند و نصیر از آنست باید ماساژ آنرا فرود نماید تا صاحب فرزند شود

طریق ساختن فاطمه

بکینند پارچه از چوب باریک خالص با شیره آن دور زهره که سفید زره بگذارد خشک شود باز دور زهره دونه خشک
 نمایند تا بهر بزرگی که خواهند برسد بعد از آن دور او جلا دهند که بهینند فو در هر بود که از اصل تفاوت ندارد و
 جرب است

طریق تخریر و در خط سفیداب را با نطف سفید کتی نموده هر شکلی که خواهند از نطف خشک شود از عالم
 خیره چسبند در تخریر سیاه بر دور خط سفید اولاً کافور با آب باز بر آنند خشک نمایند و آنگاه در دونه نمایند
 بعد از آن آب زاج سیاه را گرفته داخل سفیداب نمایند و بنویسند بعد از خشک شدن امتحان کنند اگر تخریر
 آن پیدا نشد با کم رنگ باشد آب زاج بیشتر بریزند تا وقت که رنگ آن بتواریت کثابت کنند تخریر سیاه
 بر دور خط پیدا کرد

تفتیه ناز بزره و شب نوزاد و کت در یاد و تنگ را هم برابر کتی نموده مزوج نماید و زهره را در آب نموده در آ
 اندک اندک تطعیم نماید تا مثل برت سفید شود **در تفتیه سیم** برنج را بکود از دو خون سیاوشان
 کف درش دهد سفید کرد **ایضا تفتیه ناز** در کمال هویت بتانده علی و کور کور فارسی برابر و با سفید بهینه بر شد
 شک کند درم سار ز بس زهره را بکود از داند اندک بخورد و بعد که سفید شود خوب **طریق ساختن شک جرب**
 در سوزن کفی **طریق ساختن شک جرب** در سوزن کفی **طریق ساختن شک جرب** در سوزن کفی

شب و بلع را بر آب تعظیم نموده و دارو اشکنه را با منظر مزین در کفی وصلایه ثابت نموده و یکی از آن بر پشت جگر در موضع
 کرده زاق کبر شنه بی مزاج **عل مجرب** نرد با کربت کلکس کن و یکی از این کلکس فرود ساز براده صیقل
 پاک شسته و با هم بکند از خوب و بریزه بر پیچ و باره بکند از دو یک شقال قمر داخل کند که قمر اعلاست و از در باس سالم
 بر آید **ع** ایضا و شقال شتر را بکند از دو یک شقال زرنج بجز در منتر و در عین شتر در زرنج را با هم بکند از
 دور مرقه صید در میان در غنچه بر بخت بچو شاند تا سودا او گرفته شود در چند روز غنچه سیاه شود بریز و در غنچه تازه
 بریز و طبع دهد باین دستور بکند تا شام بعد از آن یکی از آن شتر را بکند بر چهار نمره شقی طبع کند و یک قمر داخل کند که
 قمر خبیث و از در باس سالم بر آید **ع**

نقته زره را باید که بوره را در سر که بانک حل کند زهره را بکند از دو نذر فلفل سوده زهره تطعیم کند و در میان سر که
 بوره دمنگ در وصل کرده با سنی بریزد مگر که زهره منقار خوب میشود و این عمل جا می رود **ع**

در باب کشیدن بدن کهر با

ضابطه است که کهر با را بطریق چه کنیم و نخورد بشکند و خورده آنرا داخل کند و در کاسه بر آب بریزد تا سه روز کهر با با
 بخت هم برساند بعد از آن کهر با را در سینه کلهای که میانش بر اندکی دارد ریخته سر آنرا در سینهای نماید و سینه
 را سردا خ کند بر سر سینه دیگر وصل کند دشته وصل با یک دهنده پیچیده بگیرد و آن سینه را هم سردا خ کرده بر سر سینه
 دیگر بطریق فرود وصل کند و سینه باین را در کل حکمت گرفته با لاس اوجاقی نصب کند و آتش شعله در کمال تند نماید
 ذوق بخار و سینه پیدا میشود بعد از بطرت شدن بخار نظر کند کهر با در سینه بالا آمدن کرده باشد **ع**

روغت را با عصاب هم وزن نموده صلابه کند و در کچمه صید بکند از زنجار است **ع**
تجربه شده است که آب مار ترسل و پوست و از آن گرفته بکند بر براده صید با سنی تا بندگی میشود و کچمه صید را با
 آتش گذارند و صید را در کچمه صید بریزند و بدینند که صید بطلایم در آید بعد از آن صید بخلول بریزند و صیغ کنند که خشک
 شود و بعد فریب کم شود و باز صید بخلول بریزند و صیغ کنند صید میشود **ع**

رکاه صید را براده کرده در جگر این صید را با یک جز سنگ کرده خوب نمایند زحل میشود **ع**
 رکاه صید را با لاس صیقل زهره گذارند و تا زهره کیده بر بالاس او بپاشند و بدینند که زهره بکند از زهره صید سرخ میشود و از
 صغیر برینجند **ع** هر چند از اجساد و غیره را که شکر از خوب باشد بکند از قدری رنگ بر و طبع نماید آن
 نور امیکند از در احوال از در او کناری ایستد **ع**

انار صید در بیوت ملغمه اولاً بکند از زاج زرد و کربت و سوره را با سدی در تیان کالی تطعیم کند و بعد از آن کچمه صید
 سه جزو صید ملغمه کند و از منظر زهره بر بالاس ملغمه بریزد و یکساعت زود بکند از در صید و بطبع رود و اصل ضابطه
 درین عمل آتش کربت و سوره را با شادوات گرفته ده یک آن زاج زرد را گرفته در قمع نموده اینق وصل نموده آتش
 کند تا خوب بخار در اینق چیده اینق را بردارد و قمع را هم از آتش برداشته کنار گذارد و کله در در قمع اندازد که در
 قمع پوشیده باشد بعد در قلعان کلبه فی بعد از آن قمع را بر سر اجاق گذارد و اینق وصل کند و آتش کند بهر سندی که خواهد که
 بزتاب مزبور مستقر میشود از بزتاب مزبور بر سر ملغمه صید و شمش بریزد و کله در آفتاب گذارد و باز بزتاب مزبور را در کله در
 و باز بزتاب مزبور را در کله در تا سه مرتبه که ملغمه دهن میشود و تجربیه رسیده است در رکاه صغیر نازک شمش نهاده او در منظر کند
 بریزند خود جزو بچو شند تا صل شود که هیچ کلکس نماند **ع**

بگرد هم اسب نیم سوز کند و تنگس کند و نار جیل را از عالم نموده و گندم نرم نموده تنگس کند و هر دو دهن را با لاس اوست داخل کند
 در بیخ چهار یک را بیخ نوبت خوب نموده و در دهن مزبور بریزد بسیار طلاس سی بر بختی کرده و تجربیه رسیده است **ع**
 دو سوز در دهن عمل اینست که هم اسب و نار جیل را که منظر نمایند اول آب بکند و بعد از آن دهن آب را جدا و دهن را جدا
 باید نگاه دارد و اگر قدری دهن داخل هم بشود تقصیر در عمل نخواهد بود هم تند بر سه روز کربت را از آب مذکور شقیه کند
 در آفتاب گذارند کربت از عالم چیز سیاه میشود که رکاه است کربت را از خوب نموده در کربت فرود بریزند طاهر داخل آفتاب
 بشود و بعد از آن دو جزو از زرنج که نیکو شود و یک جزو از زرنج فرموده و یک جزو از زرنج فرموده و یک جزو از زرنج فرموده و یک جزو از زرنج فرموده

را با زنجیر کن در خورده و در جزو زار و بجز ز قمر بره در کن و صلابه که تمام عقد میشود و جارس میکرد و بعد از آنکه ملغمه را بزنجیر
زند و نشویم کرده با نخی سر نوبت فرار مگر کرده سحر

عقد طایسین است که تم الفار و ما نوره برابر هم وزن اردو بند گرفته با صابون نمز کند و در طایسین کوز استه در نایم و سن و سده

طریقه دروغ نمک

بگردد نمک زنگی از قدر که خوانند و با انگ مسافر نمایند بعد از آن بگویند با هم دو کوزه سفال نموده بند بر سر دو انگشت
و پوسته ابرنج بر سر نمک ریزد و در کوزه را نه بندد و قدر آتش نموده کوزه را برابر بالا آتش نموده کوزه را برابر بالا
آتش گذارد اطراف آنرا ذبل ریزد که آتش داشته باشد نگاه کند و دفتر که نوشته ابرنج در کوزه ریزد و کوزه را بیاید
نمایند طرف راه زور آتش بردارند و در یک آب کرده گرم ریخته آتش کند تا شرف رطوبت نموده نمک کرد و باز
این نمک را با آبک هم وزن نموده به ستون اول عمل نماید که در مرتبه هفتم ملح تمام دهن شود و در کمال فرود این دهن باشد
که بخورف هم سینه و تشویه او ثابت کرد و در برقر بطرح مبرود

خند مزر کوزه که بگردد زجاج مسافر را سوده بند را احتیاج و شب و نوبت در از هر یک برابر با وزن زجاج و هم را در سوزند
صدید کند و در آتش نرم نند و سیمینانیده با سکه که آبی شود که اگر کوزه بند و مجال جزو نیاید و اگر اجازت خطای عمل او را باید
که زجاج به بند مکتس نموده حل نماید که این مخلول در نوبت را عقد ثابت نماید و در صاصل را فرار دهد و بهر چه در داخل کردانی
سیند گرداند و صدید و محاسر نگاه صحنه نموده بتابد و درین زجاج مخلول غس نماید نرم و سیند گرداند مانند خفته

را بخت را آنچه شتال بگردش شتال شیشه را با هم خوب صلابه کن درشت شتال روح را بگرد قدر استخوان سخته
را باید در بر بوشه ریخت و چهار شتال ازین را بخت شیشه که با هم صلابه کرده اید و دوشه بود که داشت درشت شتال را
را بر در آن گذاشت و چهار شتال دیگر از آن بخت مذکور را بر روی روح کاف کرد و سه بوشه گرفته ذوب نمایند و باین دستر
سه فریبه روح فرشته کفایت کنند و مرتبه سیم روح مذکور را با شمش مناصه کند که خوب میشود هر نوبت استخوان سخته را در تبه بوشه
بریزند در بخت را برابر فرشته و کفایت کنند تا سه مرتبه

طریقه عمل روح و نفس و جسد مجرب

اولا چهار جزو در او اشکنه و چهار جزو عنیطه و دو شتال مشترک بر او کرده را گرفته با بعد ملغمه و تنطیر نماید بخور که آتش
بر قوع عیطه باشد و تنطیر کند بعد محول خواهد چکید صیقل نموده کلس را نگاه دارد که هر گاه خواهد که بعد دیگر را منتظر کند بعد از
را با کلس ریزد و کن و تنطیر نماید سیاه مخلول بکند و احتیاج بارضی حقه و ندارد بعد از آن قمر مکتس را گرفته نیز آب فاروق بر
آن ریزد تا حل شود و مخلول را منتظر نماید و بعد از قطع آب آتش را تند کند که از ضعیفه سیند آب خواهد شد و اگر نشود بار دیگر تراب
بریزد و بدستور اول عمل نماید که درین مرتبه البسه سیند آب میشود بعد از آن علم و روحی اعلا را بطریق جو و کندم خورد کند و کوزه
صدید بریزد و سه برابر است بر سر علم ریزد و بعد بتدریج که ماست بسوزد بعد از آن این علم را بنیدر انچه هم وزن نموده بکند
و در شیشه ریخته و با آتش تا دوازده ساعت تصید کند که جوهر بر روی ارض سیند مستعد کرد و بعد از آن بگردن سیند آب شمر
یک جوهر و از جوهر منوره جوهر و از بعد مخلول سه جوهر جوهر تر را با این بعد مخلول تسویه و نشویم شمع نماید یک بر چهل جوهر
طرح نماید در اصل نموده عقد کند یکی بر حد جزو زهره طرح کند قمر سکه که زر و ماسی سلم بر آید

اگر خواهد که براده صدید را سیند ذوب نماید اجزای نار سیده را با ملح طعام و دهن زیت و براده صدید کنی نموده بدیس بر دو عمل
را سه نوبت مکرر نموده در مرتبه آخر استه ال نماید که صدید سیند متزل میشود

استانند بجزو کبریت زرد و یکجوهر و قلقتند با هم کنی نمایند و بر طوبیت تنطیر نمایند و هر گاه قمر را بتابد و درین آب سخته غس نمایند
برنگ طلائی اگر برین آید و چون زحل را بچرخه ذوب نموده درین سخته فرود بر مثل طلائی منفرین کن آید و هر که متعیر نموده
و چون با شمش مناصه نماید خلاصه نماید با بن آب عقد سیاه کند و در طرف زجاج بطنج و طلق که با نقل مخلوب کرده باشد
در بیاله زجاج کرده آب سخته کند که در برابر سرد ریزد و با آتش ملایم طرح کند مثل سیاه زرد و حل شود البته

تیزاب جهت اثبات طغنه

بگردان شتر مغسول و عقاب و زنجار با ستویه منظر نموده مقطر را بر ارض ریخته و نموده باز تقطیر کنند تا منت برسد و
بمغنه کس و در تاجار کرد و در بریزد در خانه طهارت رسیده که بدو در شمال منت عباکی فرود ختم بودند
ضابطه است که بگرد در شمال برنج که منتدل باشد و بار یک باشد و با یک شمال قمر بگذارد و در او شکر بر آن نرند تا یک
شمال قمر باشد و بعد از آن این قمر را با شمس مناصد نماید کس تا باشد که منت عباکی در ریش داشته باشد

راخت دو شمال تریار و از دو شمال ریگان بنش سحوق یک شمال و نیم شکار بکشمال هم را با هم کنی نموده با عسل
داخل کرده بچون سخته در بویته کرده و سر بویته را ممد و سخته دوس ساعت هموار و نیم ساعت شدید و سیده و بویته
را در نموده بکنند اجزای را بر آرد و شست و شوی نموده با شمس مناصد نمایند کس تا باشد که منت عباکی عیارش باشد
روح تریار اگر بزین رکاف پیش بگذارد ثابت میشود هرگاه تریار با آب ریگان بنش کنی کند جد میدهد

در باب جسد نمودن شیخوف

باید که پنج شمال شیخوف را در ورق نقره بگرداند و در شمال قمر براده کرده و پست شمال را با بیاض البیض نمیز
نموده اجزای که شیخوف باشد در ورق پیچیده تر کرده از براده قمر جابه بگیرد بعد از آن از زاج سفید جابه بپزند در اکت
را که با بیاض البیض نمیز کرده جابه دیگر بر در آن جابه بگیرد و ظرف کاشی بگذارد که دو ادران کند و در اس جابه گرفته را در
سیان ظرف بغزل و کاف نمک سوده بگذارد و ظرف را بجل حک حکم بگیرد و خشک نموده بدس برده آردا خنثی و بعد از آن
آتش سندی نماید تا چهارده ساعت بگذارد تا سرد شود و در او بر آورده غلاف را اکت را از در دور کند شیخوف جسد
شده باشد با قمر که جابه گرفته بگذارد تا بر زده شمال قمر خراب بر آن آید و اگر جهت کس خواهد جابه براده قمر براده طلا
و بیوض زاج سفید زاج زرد و جابه سفید و پیچیده زرد و بیوض نماید که کس در کمال رنگین و این عمل را مکرر کرده اند
در قریب است

از ناباید شیخوف در ورق نقره پیچیده و بعد از آن در ظرفی که از اکت و بیاض البیض سخته باشد بزخامت قلم کتابت
و خشک نموده با سندی شرط است که البیض را اکت چهار برابر یا کمتر از شیخوف باشد و بعد از آن براده قمر را در حسته
نموده یک حسته را در سه طرف بریزد و قدر کمی زاج زرد بر در او بپاشد و شیخوف در ورق پیچیده را بر در آن بگذارد
و بدستور نصف دیگر براده را با زاج کاف نموده بجز که در متن نوشته شده یعنی بالا عمل نماید تا بی خطا باشد

ایضا در عمل شیخوف

بگیرد شیخوف هر قدر که خواهد و در ورق قمر پیچد و زاج سفید را با سینه پیچد نموده در ورق شیخوف بپزند و بویته مدور
را از اکت بیندایند و براده قمر اکت را اکت در برابر پست کا در سندی بر دور شیخوف جابه گرفته بریزد چنانکه زیر بالاس
در او بگیرد و در ظرف کل گرفته کوزه را از اکت سخی کرده بریزند و شیخوف کل گرفته در میان آن گذارند در زمین را کوهال نموده طرف
را جاس دهند و از بالا دس خنثی دهند بدفات میداده باشند و کم ظرف را بالا می آورده باشند تا دوس روز بعد از آن
شدن سر طرف را و اکتند و شیخوف را از جابه پاک کند نصف از شیخوف رفته و نصف مانده با سندی قمر در کمال رنگین و اگر
اجیان آتش کم دیده و صحرایی در قمر زرد بر باشد سوره را آب نموده معمول زرد بر در میان سوره مذاب بجوشانند که حرمت
او بجلی بر طرف شود و قمر در کمال سفید بماند و قوت است هر اگر برابر کس فراموش باشد که عمل نماید شیخوف تا
درق طلا بچینانند و جابه از زاج زرد بگرداند و جابه براده قمر براده کس بریزند و باقی ادران سندی و سندی اول عمل نمایند که
بی خطاست و اگر با براده زهره عمل نمایند شیخوف که در اصل درین رساله نوشته شده معمول آنرا با سرب ببال بریزد آنچه از قال
خالص بر آید با قمر مناصد کند کس را سندی در کمال خوبی و از خلاصه سرب بر آید در رنگین و اعالات زرد بر بی خطاست بر آن آتش
احتیاط نمایند

در عقده چنان است که قلم نرشتی را گرفته پست آرد ترا سندی که مغز آن همانند بعد از آن مغز در جود زاج زرد بپزند
گرفته بگیرد و بعد از خامت اکت قلم پست کننده را در در او سندی بگرداند و در آن آنرا بعد پر کرده سر آنرا بجلی بپزند
بگردان بدس بر در اگر بگردان شده دو بار دس کند تا بعد سندی شود مثل با قوت الحریکی از آن برده شمال قمر طرح کند و بعد از
که داند شمس مایه دهد

ملفه عجد و روح را جامه از سرب بکشد بریند و بعد از آن از آن یک جامه بپوشد که با یاض البیض فخر کرده باشد و منس و بند
کتابت شود سه

در پیش فاضل بگردان زهره ماهی که تازه باشد و در شمال دینم عزرب فارسی و یک شتال دینم علم زرد و یکدانش دینم
علم سرخ که مجموع سه شتال دینت شتال زهره ماهی را برابر از بریند و خوب بکنی نموده بعد از آن سیارند و یک برنجی
و اگر نباشد یک مس سرخ که نینبش آب بکشد و سرپوش هم از مس باشد که سرخ باشد و سرپوش را برابر یک مسکس گذارند
و اجزا را در آن دیک گذارند و وصل دیک را بکل حکم بگردان که اصلا بخار بیرون نرود و سه شتال زرد آتش چراغ صفت نماید
عزرب زرد در این میشود و در دیک هم از یک شتالی ازین روغن بر ۳ شتال که بطرح میروند و کفتر این عمل را در
سینه کرده و سرش را مهر سیاهی کرده بود و بدل زهره بزود آتش روی تا ۷ ساعت کافیت سه

ایضا چهار شتال شتر را ذوب نموده و در شتال ریخ را در آن تطعیم کنند و روح را ذوب نموده شتر را تطعیم کنند و روح
را برینند و باز روح را ذوب نموده و یک تطعیم نمایند و برینند تا چهار مرتبه روح فایم آنرا کرد و در شتال پیفت سه
قرقره ت را در آب حل نموده براده زهره را در بود تا بیدر در میان قرقره ت مکرر برینند و بگذارند و برینند که خوب
میشود سه

در تطویبت گرفتن سیاهت شب بانی را سخن نموده در سینه کرده آفتد که نصف سینه خالی باشد و بعد از آن یک قدر در
شب بالاس آن کافیت نماید و سر سینه را گرفته دو عدد تا پیرایگی بر طرف راست دیک بر طرف چپ سینه گذارد و آتش زنده
و بعد از سرد شدن بر آن سیاهت تطویبت آن گرفته شده باشد بخور که بدست توان برداشت در هر جا که خواهد بخور بر سه

در باب کشیدن روغن سندروس

و گوهر با چنین بگردان که سندروس را خورد نموده بنزار جو دکنم و در روز در آب میخسند و بعد از آن خشک نموده تقطیر
نمایند آب و منظر بملود و من حرفی از روز آب بگردان از صد شتال شتر شتال نهایت فعل و من زود بهت از آن
ذوق کبیر اعظم است در کاه بر هر کس که ریخته سینه اسبک دهند سفید و نابت میکند که یک جزو آن ده جزو عجد را عتد

نیکو بنامی

فائل میکنند که بگردان از عتد مذکور برده جزو زهره طرح میروند و خواص دهن سندروس را هم در آن مریبند و عمل اعظم آن
اینست که زحل را با عتد ملفه نمایند و در نمانند ریخته نشاند که بعد از نمانند صاف شود و دندان کرسود و صیغ را قبول کند
بعد از آن یکروز کس را با سه جزو عتد مذکور ملفه کند و از دهن مذکور بر سر ملفه ریخته شود یکروز زیر مال کبوتر بدو اگر نتواند
عیان کند که ملفه دهن نابت شود که یکی برده از ده جزو زهره هر دو بطرح میروند

هر چند قبل ازین ذکر شده اما دستور صحیح آنست که بگردان کحت بر قدر که خواهد در دهن زیت ده پست زیت تنقیه نماید
تا اجسام شود بعد از آن را کحت بر قدر از کحتی و صلاح نموده با صفره البیض فخر نماید و بسکلی بربت زرد و در دهن طرف راست
قدر از زاج زرد مسخوف بریزد و پارچه شخوف را بوق نقره بگردان و بر بالای زاج سوزده بگذارد و بدست که فرس نموده کافیت نماید
و طرف زرد را بکل حکمت بگردان و خشک نموده و تا بر سج نماید باز کل بگردان و خوب خشک نماید بعد از آن ریس را قدر کوه کند
و طرف را جامه بدو در آنرا کسری ریخته دست بگذارد و مقدار پنجمین بریند و طرف ریخته آتش زنده و قتر که برده شود
باز مقدار پنجمین دیک زبل بریزد و باز آتش زنده و میزان آتش را دانسته باشد که مجموع آتش دادن بر سر هم مقدار دو برابر
شده باشد بعد از آن طرف را بر آورده سوره را در طرف حدید ریخته بالا آتش گذارد تا سوره آب سوزد شخوف بر آنرا
در میان شوره مذاب اندازد تا شخوف را در جو سیدن کند و در آن پارچه آتشی را با نتر گرفته بر بالای شخوف بدارد تا خوب
بخوشد و سوره شعله در کرد و از آن میان شخوف را بر آورده ذوب نماید که قمر سینه در کمال سفید و را کحت که زرش و
کافیت شخوف نموده بود آنرا هم در میان سوره اندازد و بدست شخوف عمل کند که رنگ را کحت شخوف کرد اگر ازین
را کحت بر قمر طرح کند کامر رنگ و قابل حملان کرده و اگر بر حدید مظهر بیضی طرح کند و پنچیک کسلی اعلا زاج و بعد از آن
صلاص برین آید و خوب را زمرده است سه

شاه صفت کس را کحت را منت مرتبه بتابد در روغن زیت بریزد و بعد از آن کون و صلابه نماید و بدست حکم در اندک
سینه سوزده در ته برته بریزد و بعد از آن کون و صلابه نماید بالا سر آن را کحت بر سه سوزده را بریزد و بر بالای آن دهن

آورد بقال گذارد تا دوشل خود زطل بخورد و حسب اذواق پاک شود بعد از آن ترکیب کند که نیکو آید و استقامت

یکدیگر تو له زین و یک تو له سم الفار سفید و بعد از آن چند عدد تخم مرغ زرد را آب بپوشاند و پوست کنده زرده آنرا دور کند و سفیده را قدر سبب مانی و قدر عقاب حتی کرده بپاشد بهم مالیده در لته گریزد و خوب فشارد و چند قطره آب بری آید با این آب زین و سم الفار که داشت خوب حتی کند و در لته نغزه کنند و سر آنرا خوب در هم آرد و با شب سفیده میضه سر لاله را غیر کرد و در لته چند و کل حکمت کرد و خشک کند و نصف سنبل را بر از یک و در کل گرفته را در میان یک بند و یک در بر در آن آتش زبل هموار کند و بعد از سرد شدن بر آرد زین قرع علی شده باشد و این عمل از اعمال مجرب است

بیار و غیر کجسته و بعد دو حسته و در دور با هم طعمه کند و هم وزن طعمه سم الفار سفید حتی کرده با سفیده بپزند و در دور و در دور با هم پوسند و هم وزن سم الفار را حتی گرفته بدستور زین عمل نماید و خشک نموده در در اندا کل حکمت گرفته خشک کند بعد از آن انگشت زین را که کوه کند و معمول را بگذارد و بالاس از آنقدر خاکستر بریزد که هم وزن زین شود و بر بالاس آن پنجاه و پینچ پاچک دستر آتش کند و بعد از سرد شدن طعمه را یک انگشت بالا بیارد و با زرد آتش کستر بریزد که هم وزن زین شده باشد بوزن مزه بر پاچک بوزاند و حاصل هم نه یک انگشت طعمه را بالاس آورده بگذارد که قرع خالص با شبهه است

طال است

کی شغال کبریت زرد را بر سرده شغال زین و قرع کرده اینیق وصل نماید و با آتش بسیار طایم تبطیر کند و منظر آرد نموده تبطیر کند تا مرتبه بعد از آن سفید را اسکسته زین را در میان آب سرد بریزد و بید زین برنگ شمس کشته مکتس و نایب و ذایب باشد

و ذایب باشد

طریقه عند قائل بگردان سم الفار سفید در آن نوید و بعد هر کدام پنج شغال در روح تو بیاید و شغال را با خوار او در طاسین زین و کاف بعد نموده و در شغال صغیر روح را بالاس عیب بگذارد و مس دهند و بعد از دمس بگذارد تا سرد شود و در او عیب عند

زین

ملین شده باشد از افعال بر بند و بر چیز از قال بر آید و غیر ما بندگی با یکی شمس سنا صند کند شمس خلاصه باشد و خوب گفته اند
در شست توتیا بگردان شغال تو تیار سرازنی و پهل شغال عرق کبریت و در تیار را حتی نموده آتش را از عرق مزه بر سر آرد بریزد که جوش کند در آفتاب گذارد که خشکد و باز بدستور عمل کند تا تمام عرق را بخورد و تبتاده شود بعد از آن کوره بپوشد و در بالاس از آن سنج آهن بگذارد و توتیا در سفیده کرده سرد را مهر سلیمانی کند و بر بالاس سنج آهن بگذارد و کابل زغال ایکساب نموده در زیر سفیده بریزد و قدر سنجی پاک برسد که بخار کند و حرارت او بشود سرد و وقتی که وارفت بر طرف شود ایک رار تجدید نماید این دستور تا سرد شود زین شغال را از سفیده بر آرد و بگذارد از شست

شغال دوازده شغال شمس خالص بر آید

طریق ثوبت جوهر غیر ثابت آتش که چهار جزو عید را با یک جزو نمر مغنه نماید بعد از آن ملج و زاج مکتس را حتی نموده خوب بسفیده بپزند و غیر کند و بنده از ایشان بزد و چهار شغال جوهر علم را در بوت مزه بر زینش و کاف طعمه عید و غیر کند و سرد است را گرفته در کل بوت که در خوب در استحکام آن احتیاط نموده بخاکند و یک شب در زبل دمس داده از آنجا بر آرد و در این جوهر یک شغال بر توتیا شغال مشترک طرح کند تا ماکر در البتة

بهره بر سینه یک شغال را کحت را در دوا ننگ زجاج سوده داخل کرده خوب حتی نماید و در یک انگ استخوان سفید حتی کرده در تبه بوت بریزد و بعد از آن را کحت سوده را زینش و کاف یک شغال روح نمایند و سرد است را از آتش بر آرد و بعد از سرد شدن بشکند و روح را بر آرد و با را کحت عید بطریق مزه بر بگذارد از زنده بود و از آنجا بر آرد و باز اعاده عمل نموده در این نوبت بگذارد از صید بدمد و از آنجا بر آرد و روح مختار ثابت شود باشد که یکی با یکی شمس همان کند و خلاص برسد

سالم بر آید

ترکیب شمس اولاً قمر را بجز نوبت در محرق نماید و دو برابر کبریت زرد بریزد تا بسوزد و قمر محرق را سه مرتبه با دین زین نشوید نماید بعد از آن بگردان توتیا سنبل را با چهار جزو زعفران صید حسب اذواق آب سراسر نماید و خشک نموده قمر محرق را

سومین بادین ریش تلویم نماید بعد از آن کجوتو تیار سفار ابا چهار جزو در عنوان صید صبا الاربع بنفش و کان
زغفران مذکور بگذارد و بعد از آن یک جزو در ابا یک جزو کس معدنی بگذارد و سحر باشد که نه عیار داشته

باشد

هر چند در روی که بگرفت مکتس کرده باشد و خواهند سرخ سوزد و ابا سینه پسته کنی نموده که کرسند و در زبل و کس
دهند تا در سه مرتبه که سواد او گرفته میشود و سرخ میشود و بجز بجز بر سر رسیده است **تفتیه زره و عجب**
چلقد کبیر از آب حل س زده از آب آن گرفته براده زره را با آن کنی نموده با چلقد نم کرده در ظرف مطین بگذارد و کل
گرفته در آتش آهک پزان گذارد و از آبی بر آورد سیند است بسیار فخر ساله

اصل عمل آنست که بگردد از عتاب و بگرفت و زجاج زرد همه برابر هم را با هم کنی نموده تطییر نماید و روح و عید بابت
ز با منظر مزبور تقسیم و تشریح نماید تا مشق گردد و مشق را در حمام ماری بجل گذارد که بزود در حل میشود و مملول را اعتد نموده کی بز
در دست جزو زره و قمر طریح نماید که کس از اذ غلای سالم بر آید این عمل عجیب است

آدل اینست و آخر عمل آنست که بالا نوشته شده است بگرد از روح که تیار است مشال و ده مشال عید ملغمه کند و بعد از آن
طعام را یک مرتبه در شویل نموده نشین آنرا خشک نموده ملغمه فرید را بر روی آنک آنگذارد بریزند که بر در آن کبر و
بالا آتش گذارد و مکتبه که بر طرف وصل و سوراخ آن را نه بنزد نا و قمر که رطوبت زایل شود بعد از آن ثقبه را مسود کند
و آتش را اندک بکند یک شبانه زود بعد از سرد شدن مکتبه را بردارند آنچه تصفیه شده باشد نگاه دارند و نمک را با آب گرم
بنشینند تا کلس از نمک جدا شود و مصدق فریبور را داخل کلس نماید و بعد شتر زود بر کمر عمل نماید تا سه مرتبه که روح و عید
برود با هم ثابت گردد و یکی از زمین روح و عید ثابت بر چینه مشال زره طریح نماید سس کامل گردد و اصل عمل آنست که
که بالا نوشته شده است تا معلوم باشد

روح زهره و سیاه صید کرده بگذارد و بر سر آن زهره زنده تا مکتس گردد و یکی از زمین روح باد و ستم الفار یا کرده و چست نماید
و در مشال از زمین روح و ستم زاده بر روی ریخته و داده مشال برنج و سس مشال قمر در بر روی ستم روح بگذارد بگذارد
که آنچه مشال قمر پرده می آید بسیار زهره است

باید بگرد و در مشال قمر را بگذارد و نیم مشال روح توتیا را بر آن طرح کند و براده نموده با هشت مشال عید ملغمه کند و بعد از آن را
را بگوید بر شویل سواد او را بگیرد و در آن تو را هم بنویسد و هر ملغمه در نشین نماید بعد از آن بدنه فخر اخرا جزا آورده مشال از را سخت
یک مشال و نیم از در تو را بگذارد با هم فخرط نموده در حصه نماید و نصف را در تو بنفش نماید در مشال م الفار بنفش کنی کرده و در حصه
نموده نصف را در تو بنفش نماید و مشال م الفار بنفش کنی کرده در راحت و در تو بنفش نماید و ملغمه را بالا بر آن گذاشته بهین
دستور نصف دیگر را بر سر اجزا را که نگاه داشته خان نماید و شیشه سوده بر روی آنها بریزد و سر بر پیش بوی را هم بگذارد و دستور
ش خلق بوی آنست که هنوز تر باشد که بگرفت کنی کرده بغلطاند و سر بر پیش آنرا هم بغلطاند و بگذارد خشک شود در نور آرزو
باز بگرفت بر روی آن باشد و در وقت سبن سر بر تو دم و در زره بوی بگرفت و سینه پسته بگذارد و باز در نور آرزو بنفش
گرفته خشک نماید و در کوره گذاشته از زغال کوره را بر کند و از بالا با دمی زده باشد تا شبیه آب شود و در روی او را بگیرد
آنگذارد با زنده که تمام بوی از عالم مس سرخ شود آن وقت دست از میدان بردارد و بگذارد بوی سرد شود و بعد معطر را در نوبت ذوب
نموده در روغن جزو عاریز و از آبی بر آورده هم وزن با قمر بگذارد و از آن کی برده جزو زره و منقی طرح کند قمر باشد و کال فربا

تفتیه بگرد یک عدد تا پسته کا و ز او میان او را کوه کند و زراج سفید بنیسطر ا آورده علم یک پارچه را با زراج مزبور فرس و کاف
گردد یک تا یک بگرد در آن گذاشته آتش زنده و بعد از سرد شدن بر آن علم سفید بهیض کرده باشد بر دارد

بسیق زهره و طرفی کرده است برابر آن بول بر فعات بر سر آن ریخته با کلس نرم ملغمه دهند بعد از آن منت برابر عید اب بر گرفته
تو را بگوید در آب سر ملغمه دهند بعد از آن با نه در سر که طریح دهند بر روی و صد قایم الفار گردد

وقتی که کار تنگ افتد بر جابر آورد که منت از مخلوق نکند بسیار در یک توله خاص در سه توله زحل خالص اول یک توله زحل را با یک توله زهره بگذارد و بر بریزد و باز یک توله دیگر زحل را با او بگذارد تا سه جزو با او گذاشته شود بعد از آن این جبهه را باقیال برده که سه جزو در سه جزو دیگر زهره باقی ماند بعد از آن یک جزو شمس را با یک جزو زهره از فال برآمده مناصف کند و صغیر خسته بگذارد که در زن شمس باقی ماند بعد از آن یک جزو ازین شمس برود و شمال دریم شمس شست عیار طرح کند در بار رسد و از صاع صاع شده مجرب است

عمل شتر بگردید و پنج توله شتر را صغیر نموده پنج دانگ که بیت فارسی است با فخر سخن کرده بر آن صفا شتر را در دو روز مانده بعد از آن پنج پا بکوشد که فریب آورده و پا بر پا چو کرده آن بر کله شتر که کربت مانده بود در میان پا چهار کوشد که شتر را در ایسمانی بچید و یک سنال آورد و پنج پا و جز آورد و در آن یک سنال ریخت و پنج پا در سب نیز در میان خمر انداخته که مذکور در سوره یک را حکم کرده است اول آتش زخم کرد آنگاه که آواز کوشت فی آید و چون آواز کوشت بر طرف شد بنیاء آتش سخن کرد آنگاه که تمام کوشت خاک شد و سوخت بعد از زرد شدن و یک بار از نموده صفات شتر را دید مقرر در کمال خرفی شده بود که مرقعات بلند ز بود

ایضا بگردید در جزو و زینتی بجزو و در ایگی کند و با خون آن سخن کند و در سخن که سنند بر کند و در کل حکمت کرد و منت شپ و بعد در پیکل که سنند آتش به تابخ روز بعد زهره را صغیر نموده در او بر آن زنده آتش کند و منت کرد و

عمل شمشک

از جوی استماع نموده که ب روز از روح تدبیر بسیار نازکی بونف و طول که پنج شمال باشد و نگاه دارد بعد از آن بیاید سیاه و پنج سرخ و صابون از هر کدام یک طول که طول دریم شمال دریم باشد و نیم طول که بیت فارسی است و این هر چهار جزو را با آب کباب در چینی که درم کرده ناز خوانند و بلفظ ایران روناس خوانند سه روز سخن و صلا به بیع نماید بعد از آن در سیاه روح تدبیر است شخته بود طلا کند و دیگر که یک سنال فکر بسیار و یک شمال سیاه در میان آن گذارد و طرفت بودی که اجزا با او بر طلا کرده شد

فقد

خشک نموده معکوس بر در یک کشان سیاه زرد گذارد و تنگ طعام را خوب سخن نموده با آب لیمو فیر کند و آن دیگر را بر از این نمک تر کرده کند و سرد یک را سر بر پس سر کند البته بکل حکمت نماید کند و پست و چهار پاس آتش کند چهار پاس زخم چهار پاس مثل آتش طعام و چهار پاس آتش کند و بعد از سرد شدن سرد یک را یک شاد بسیار روح تدبیر نکند و خراب بود بخور که هرگاه برست همانند مثل آتش زخم شود بگردانین اردو بجای شاد بر یک توله زهره طرح کند شمس خالص کرد و بنرمان حق تعالی

تقیه زحل

تنگار را در روز با سفید پخته سخن نموده چهار پاس زده و خشک کند و بعد از آن زحل را ذوب نموده چهار پاس زده و زحل را در نیم نماید مثل قمر سفید شود و با نقره مزاج کرد و ایضا یک درم عقاب ثابت و سب میانی برسی درم زحل مطهر طرح کند سفید و نام آن کند در بنول یک درم عقاب ثابت و سی درم سب میانی را زحل مطهر طرح کند

ایضا یک درم کربت مصعد را برد و از زهره درم زحل طرح کند سواد در بر او را بر در کنت کرد انداخته که با نقره حلمان شده و تجربه رسیده است ایضا که سینه کردن سیاه که چیز را که بر سر زهره در سخن که سفید را که به شکلیش گرفته باشد و هر روز قدر از روغن کبوتر برسد در آنتای آتش میانه دو سه روز که حسب الراجح کر سینه کرد و در روغن سخن کار میس زخم است را زهره همین خاصیت است **ایضا** جهت عمل قمر بسیار و شتر است درم در آینه سوزی درم در بونه کند و آنگاه کانت آن کند و بگذارد و بر زرد چنان سوزی که او خواهد استخوان کرده شده است

قمر حجب

بسیار در زینت بجزو و ده جزو بزرگ که سنند در آفتاب سخن کند تا بر بار اخورد و آمده روز بهین دستور شتر پیدا باشد دور آفتاب سخن میکرده باشد بعد از آن خورس را یک روز چیز ندهد که از فضل پاک شود و زینت در برابر آاد و کله لمار که چکست بخورد و هر که می باشد و اگر زانو تر بخورد و پنجال او را کرد کند در سینه کند و بکل حکمت کرد در بر صابون نصب کند و زنده پس آتش کند مثل آتش جلوه باشد و دو سه پاس آتش سوزی نماید تا مثل سوزد و اصل جوهر زینت نماید و بعد از سرد شدن زهره بیاید و درم زهره و درم مزخ و درم ابام در بونه کند و سوزید و سوزید تا درم بگذارد و یک درم از کبر زهره بر طرح کند قمر خالص کرده که تا قیامت منفر نشود مجرب است

در وقت که در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 کسی که از این کتب میخواند در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 کسی که از این کتب میخواند در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 کسی که از این کتب میخواند در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است

در نبوت سم خالو

هر قدر که خواهر از تم الفنا را ببرد بزرگی خود ریزه کرده در کاسی کند و در میان آنک آب زبده گذاشته کاسه بر بالای آن گذارد
 و از دورها کاسه آب بریزد و بعد از سرد شدن بردارد و با زنجبید آهک نمائند تا چهار نوبت در او داشته را با این کم سواکی
 نموده مثل اینها علاج وزاج سفید داخل نموده هم سخن در سخن کاشی بریزد و سر که در یک برابر گرفته بر سر راج آن کمالا بریزد و بگریز کند
 در نیم زده وقت آنرا خوب بکشد و در وقت روز از اجزا را با این سر که در پیش آفتاب یا بالاس آتش خفت سخن وصلایه
 نموده بعد از آن متعطر زود آب را بر سفلی بخند سخن روز نظیر کند تا دیگر بگذرد و در سه شبه مثل قرص سیاه را بنزد که در تصفیه بخند
 و نظیر این را با آتش زبل باید گذاشت و بعد از آن بجلی گذارد که عمل شود و صاحب عمل خل حکما بر سر آن رجه صل شد و این کم را
 بر هر طرح نماید کفایت کرده و لیزین کفایت می برده زود متعطر طرح کند و یک مایه و در با آتش سفید باند

هرگاه نوره و عقاب را هم در زن گرفته بر پوست نظیر نماید و بعد از آن صفا مانده که نموده کفشمال او را چهار ششال ازین آب برآید
 بر روی او بریزد و شبیه را کل گرفته بر روی آتش گذاشته اند که طنجی بدیند سفید صل می شود و این خود مانعی نماند و کرده شده
 بعد از آن قرص را که بر سفلی کفایت کرده آب زجاج را که شقیه و شکر به نموده بپزند که کفایت در وقت او بابت که در این
 سفید کفایت و جوی نماید کفایت است که احدی را در آن حرفی نیست کفایت اگر از کفایت کوشی غیرت کران

بگرد سم الفنا در وقت کفشمال در یک قلیا یک ششال و براده صندل سه ششال با هم در بپزیده کرده سر بپزیده را فک کرده
 بگذارد و سخت و در کرده بود را بشکند و در وقت کفشمال ازین صندل بر روی و در وقت کفشمال در وقت کفشمال در وقت کفشمال
 که در قیام خلاص سبب از بپزیده شده است تا دانند

طریق رنگ آهک که بر نوره و سم و ضابط و نیل و عقاب و زجاج سبب است و کوشی نموده در قدر در وقت کفشمال در وقت کفشمال

طریقه نبوت شجرف

در وقت که در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 در وقت که در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 در وقت که در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 در وقت که در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است

کسی که از این کتب میخواند در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 کسی که از این کتب میخواند در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 کسی که از این کتب میخواند در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است
 کسی که از این کتب میخواند در وقت حاجت انگشت خود را چوب کرده بر روی او مالدهد بهتر از اصل است

بسم الله الرحمن الرحيم
اولئك الذين طبع الله على
قلوبهم سمعوا و لم يسمعون
واولئك هم القائلون
روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
ان رجلا من بني اسرائيل
كان يمشي في الغمام
فقال يا رب اني اجد
الرجل الذي يمشي في الغمام
فقال يا رب اني اجد
الرجل الذي يمشي في الغمام

در تریب چشم برابو القاسم

دو روز کربت داخل نموده بران تریب فاروق کما چهار جزو شوره و شش جزو زجاج سپاه است سه

طریقه تریب روح توتیا

از درویش حادق تریب از آنکه باه کار بیانی حضرت سیرانی داده است آنست که پیاله از دوج با نند با لاس سپایه
این گذاشته و زان پیاله را آب لیور کند و رسن هندی را در میان آب لیور اندازد که حل میشود و چوب توت
در بر پیاله بسوزاند و هر چیز رسن در آب لیور رسن هندی کم شود دیگر برینند آتش میگرد با نند که هر جز از دوج
نابت میشود چهارها از پیست پیاله نکلس سده میریزد جمع کنند و از دوج نابت مذکور بر شش طرح نابتند مثل شکر
نکلس میکنند و شش مزبور را بر مرقح میکنند که شش اعلا میشود بهم قسم دیگر که خواهد عمل نمایند سه

در تطهیر عروس به تنهایی

سینه را که بر نموده بر سر پیاله جدید راست آورد و شد وصل را بریم صید و خون بر
و بر این بریم و یک و سینه پینه بگرد و عروس را درین فرج ریخته بندگی و جان کند که یک حصه دوا داشته
و سه حصه فرج خالی باشد و به برست تطهیر کند عروس مقرر کرد دو مظهر را در عمیا نابت نماید و برابو القاسم
نقد سکی رحمانه که بیکه عروس ناختمل هم نرسد نمی آید و جزو زجاج با او همراه نباشد که از آن جزو داخل عروس نشود
و آن زجاج است که باید با عروس داخل نمایند که بانگ آتش عروس مقرر میشود و میر غلام محمد که بیکه نصف سینه
را بر سر پیاله صید و وصل نموده تطهیر نماید با شش سید که عروس مثل تطهیر میشود العاقل کینه لالت ره نرسد سه

ایرین و هندوستان

از ملا عبد الواحد نامی که در فاضلی بنوده است حاج نموده که او از برادر خود برابو القاسم
نموده بود و در علم فنی در تریب است که بگرد جانف شجول را اگر روز یکشنبه باشد بهتر و اگر نشود او را که بگرد در روز
دو ساعت اول روز پنج نماید و در چشم او را برآورد و نگاه دارد و هرگاه چشم راست او را بر در سنگ سخت
نموده با میلی در چشم راست کشد خلق او را نرسد و او هم کسی را به پند و میر که در زمین دفن باشد در نظر او
حالی

بسم الله الرحمن الرحيم
اولئك الذين طبع الله على
قلوبهم سمعوا و لم يسمعون
واولئك هم القائلون
روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
ان رجلا من بني اسرائيل
كان يمشي في الغمام
فقال يا رب اني اجد
الرجل الذي يمشي في الغمام
فقال يا رب اني اجد
الرجل الذي يمشي في الغمام

در اید اما باید که هر جز از اعمال در نظر او در آید دست حضرت درو دراز نکند که اگر فحاشت نماید این علم
از قطع میشود در نگاه خواهد کرد هم او را به پینند از چشم چپ و در چشم چپ کشد هم کس بطریق عادت به پند زاکر لیکن
شود سعی کند که جانور مزبور را در روز یکشنبه صید کند سه

در تریب ملغمه توتیا

بگیرند از زمین عناب که مجلس البیض نابت کرده باشند و شمال و یکم شمال غرب فارکی را
سحق نموده در میان دین زبور ریخته و شیشه را بالا از کرده گذارند و آهسته آهسته بدست غربت در دین زبور حل
میشود بعد از آن یکم شمال عناب ملغمه نموده در شیشه اندازد و از دین زبور اندک بر سر ملغمه بریزد که رو
انرا بگرد و بالای کوره گذاشته سبک بسبک بدست که ملغمه در دین طنج خورده خشک شود و از شیشه برآورد و بگرد از
که فریت که از قال سالم برمی آید سه

در تریب روح توتیا

بگیرند از روح و برآورد پول و در غازی که پین کند و زجاج سفید مجلس را بقدر زخامت نلم نوسنی
بر روزی که جام پیوسته و دو وزن زجاج سفید اب قلعی را بر روی زجاج جامه پیوسته و اینها را در پیوسته گذاشته سوزان او را
جلل بگرد و خشک کرده و شش بسیار سوزید بدست که سه شنبه روز آتش داشته باشد و از آنجا برآورد و در آب نابت
که سینه که بر تریب دارد و دروغال را زرد نمی کند و نابت است سه

بیاورد پنج حصه و بند ریخ سیر ما بهمار که یک دوم وزن آن ریخ خوردن سحوق دیک سیر که سینه اب با شش نرم تریب آن
ماهی و ریخ چینه نموده و در ظرفی نموده سر او را به بندد و در زبل گذارد تا گرم بینند و اگر آن قدر بگرد زد که درها بگرد را بخوردند
دیک کم با نند اولی است و اگر کم مذکور را خشک کرده نگاه دارد بعد از آن بیارند زهر منق و در بر در روز
بگردانند و این اگر کم سده است بگرد بر بالای سر مذاب بریزد مجلس اعلا کرد و وزن مس را نرسد بود بدو چون طرح
برای هر که در کوه کوه

بدرست عامل است میتوان میزان کرنت

بسم الله الرحمن الرحيم
اولئك الذين طبع الله على
قلوبهم سمعوا و لم يسمعون
واولئك هم القائلون
روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
ان رجلا من بني اسرائيل
كان يمشي في الغمام
فقال يا رب اني اجد
الرجل الذي يمشي في الغمام
فقال يا رب اني اجد
الرجل الذي يمشي في الغمام

عمل در ویش خاکی

گوشت که از کبچ جوی نمانده باشد بختگاه گرفته در ق بسیار نازک کیند و کوزه سفالی بزرگ چند سوراخ داشته باشد که نسته
 گوشت را در کوزه کرده و آنرا که سوس ارد کندم برودر گوشت باشد و لب کوزه را اندک سیره جالده کوزه را سردان بگذارد تا
 مکن در میان کوزه رود و برودر گوشت به نیشد تا گوشت گرم شود همین که گرم شود گوشت را در صحن سفالی را صلا به بیخ کند و از
 دارالی بگذراند و روز اول برابر سه موره کیند و دو عالمی کیند که در برودر که در نهایتا چند و سر کوزه را به بند و روز اول
 دویم برابر چهار موره گوشت باشد و روز سوم برابر پنج موره گوشت باشد و در روز چهارم برابر یک موره گوشت که اضافه میکند تا چهل
 یکروز و روز سی و نهم که در نهایتا یکروزه باشد و تا یازده تا مانده باشد صحنه نهمه را برودر زغال گذارد تا سرخ شود
 برودر و یکی از آن که در برودر صحنه بگذارد همین که از حرارت گرم شد و حرکت میکند گرم را برداشته بر جاب خود
 گذارد و روز دیگر دو ایدهد تا چهل و یکروز تمام شود همان گرم را که برودر صحنه گذاشته صحنه را رنگ کرده درست در آنکه
 است بعد از چهل و یکروز باید که در چهار روز شیشه کوچک کرده برودر که در گوشت است ارد کندم را غیر سفت کلوله کرده در زیر
 آتش گذارد تا در ویش بخت شود بعد از آن میان چیز را برودر صحنه گرم را در میان چیزه گذارد و سینه را گذاشته باز چیز را هم
 وصل کند و بگذارد تا سرد شود بعد از آن غیر از آنهم جدا کند و سینه را برودر آورد که در چهار وعظ شده باشد صحنه را برودر آتش
 گذارد و قطره ازین روغن را برودر صحنه چکاند ظاهر باطن صحنه کیند شده باشد تا آنکه تمام شود و اگر روز اول تا آخر
 هر روز که گوشت در اسپاشد بگذارد گوشت را برودر گوشت دانگ سرخ داخل کند هم ضرب میشود سه حساب نموده و نیشد

عمل ستر بوردن کتاب که المفاصل

منه ضایف جابر جهان صوفی مارا دم مایه را بخش خون در در طشت بگرد و بگذارد و دیگر روز آبی که در سر آمده باشد
 بگرد و صفائی کیند پس صید کیند در بارش در فرغ کیند این را مولود خوانند چنین گفت خداوند این صفت که بگرد بعد از آنکه
 خون آدمی جران و اگر نیابی خون بزکش سیاه جران فرم به در سینه کیند و در فرغ کیند در زبل کیند تا آبی شود پس در فرغ کیند و
 شد و وصل غم کیند و سطر کیند تا از و بگذرد آبی دو هنر نگاه دارد آن را رینه کرد در اسفل فرغ مانده باشد برودر آورد در جانی

بگرد و صفائی کیند پس صید کیند در بارش در فرغ کیند این را مولود خوانند چنین گفت خداوند این صفت که بگرد بعد از آنکه خون آدمی جران و اگر نیابی خون بزکش سیاه جران فرم به در سینه کیند و در فرغ کیند در زبل کیند تا آبی شود پس در فرغ کیند و شد و وصل غم کیند و سطر کیند تا از و بگذرد آبی دو هنر نگاه دارد آن را رینه کرد در اسفل فرغ مانده باشد برودر آورد در جانی

کیند و در آتش دان ز جابی مایه رسیده تا بخت آتش سرخ یازود کرد پس از آن یک نرم کیند بر برودر و آن آب دروغ کیند
 گرفته از و باز بر او اینتی اعی ترکیب کیند وصل غم کیند و غایت به تمام در وصل جابر آورد و فرغ کیند در زبل نرم چهل روز
 در مخته زبل را تازه کیند پس برودر اگر نیابی بر بالار او چترن شکل بر تیره بسته مطبق و در زباده آبی سرخ استاده پس
 بردار از آن غامه را که بر بالای است نگاه دارد آن آب سرخ را که او را مولود خوانند صاف میکند و میکند اندک اندک
 تا نماند اوصاف شود پس بگرد آن شکل را که ازین آب مانده است و با این غامه که در این کیند در میان دو فرغ در کیند
 زبل نشد به کیند پس برودر آورد در جابی کیند و ستم کیند از نفعی که ازین آب در اندک اندک میده تا سینه در پس باز در
 فرغ برودر برودر اینتی اعی حکم کیند و در یک بیاد که نشان آن و یک پر آب برودر و جویان با آتش نیکو تا سطر
 شود در میان قدصین و همچو عمل کرد و پس برودر و بگرد و بگرد صناعی مفر و طلاق کیند در آتش گرم کیند برودر آید کسر بر زبانت
 بگرد برودر و اگر خواهر کیند این دارو را در کیند پس از آن آب جمله میده تا بخورد و هم در کت اول نگاه بین قدصین
 نشود کیند با آتش نرم تا سفت کرد و پس بگرد آنک بر یک اوقیه نوره که اخته پس برودر آرد و تا بدینک گرم برودر
 در زبانه بگرد آنکه الیزر پس پنهان کیند این را از قطن و شکر خالق جابر است کیند بعد از آنکه جابر علی بر عبد الضیف است



نوره را در کت ویش را برودر برابر بر طوبت تطیق کیند و مقطر را باز به کلن خدش باید داد سخی و ستمیه و نشود تا دهن شود
 البکر و ستمیه این صفت دهن بر قترنه که کس ضرب میشود تا مسلم باشد

بگرد و صفائی کیند پس صید کیند در بارش در فرغ کیند این را مولود خوانند چنین گفت خداوند این صفت که بگرد بعد از آنکه خون آدمی جران و اگر نیابی خون بزکش سیاه جران فرم به در سینه کیند و در فرغ کیند در زبل کیند تا آبی شود پس در فرغ کیند و شد و وصل غم کیند و سطر کیند تا از و بگذرد آبی دو هنر نگاه دارد آن را رینه کرد در اسفل فرغ مانده باشد برودر آورد در جانی

شیخ ابوالدین رحمانه در نظر میرسد با زرد اما دوست عباس ماضی عمل نموده این از نوحه است

که سید طایفه میرسد حسین اخلاقی رحمانه در تصنیفات خود که ستمی بعضی الوعیان است بیان نموده مستقدمان کرات در آن
بجوبه نموده اند خرابی این نوحه آنست که اصل این در نظر باشد در کس عمل کند به پند آنچه مذمیه است طریق عمل است
که اول هم آنرا در اصطلاح کرده و بعد از آن به کاد باید گرفت و در با آنچه باید کرد و هم آنرا صلابه کرده را در میان آن باید
آتش نزم در زرد باید کرد و در جایی که گشت نداشت باشد که با مضر است و بعد از آن که بخت شد عمل نماید بر بنویس
که هم آنرا در وی سنجیده کرده و عمل در سر که در نوحه خالصی که از زرد و در جرت است عقل مهر شیخ ابوالدین عقل مهر شاه عباس
عقل مهر محمد باقر امام

عقاب راباب بسیار سخی کن مکرر و نگاه دار هر جدر که باشد که خشک باشد اندکی بوس طرح کن که نرم می شود
و در او اشک ز آب پیاز برسد و مذکور است و بر جدر که خشک باشد طرح کن که نرم و خوب می کند

اما عمل کنس چنان است

عقرب زرنج عقاب بسیار صلابه کند و با زرد و بوضه و قدر روغن زیت نیز کند و سخی بسیار کند و نکلیس کند
تار و غش مرغ بکند عبد جراج را با این روغن طبع داده عند رخی می شود یکی ازین با سه قرع طرح کند که سخی خوب می شود

البته

زنجار و کبریت و زنجار زرد هر سه برابر تقطیر کن و معطر را بجود کلس او برده و سخی کن تا شمع شود آنگاه نیم ششال حدی مکی
و این را بر یک ششال قرطی کن و یک ششال ازین قر را با یک ششال کلس مناصد کن و بریز به طور یکیم تا نازک شود بعد از آن بسیار
بوتاد این کلس را با زنجار کلس در بوت بطری فرس و کات بکنوزاج و یک کلس تنگ کرده با بوت بر سر و در آتش ضعیف
بد مدت این کلس رنگین و سفات شود بعد از آن بکند زرد و به آنچه بر زرد تا به پند که کلس مناصد چه معطر دارد

براده زرد را در کرم را برابر در مس شدید به تا کلس شود و روح را بسیار نازک کن و بر سر کات این کلس فر کور سه مرتبه

روح را

روح را که برده تا ثابت شود بعد از آن بنویس و کات را سخت که خود سخته باشد بکند از کجا جانود و یکی ازین روح
را یک قرطی کن و مناصد کن با کلس که بسیار فریت است زرد عقرب اینست

صفت من سوجه

مس را بکند از زرد و تطعمیم کنند زرنج زرد بقدر آنکه سوجه شود چنانکه زمان گوشت و در آب قبل از پختند در سیل اینست چنانچه
تا بتوانم عمل آید در دار و بکار برود

عمل ضیبه

بگیر مس سوجه کز فز و نک قبل یک جزو کنی کند با هم از صبح تا شب در آب قبل از شسته کند و شب تکرار کند تا صبح
سخی کند و این عمل را بکند چهارده نوبت تمام شود البته دست بوس نهند و از بوس آن خود را نگاه دارد که در زرد مانی است
آنگاه در شیشه حل کند با یک سینه یا پیش آنگاه سیاه در معرفت اینست که یک قطره ازین دارو بر روی چکاند
در حال خوردن عقد شود این سیاه یک ششال برسی و سه ششال مس طرح کنز قر کرده و بر مناصد ملعی طرح کنز قر کرده

بزمان الله تعالی

تفتیح کبریل کلس که در حوان کاملان کلس کرده با سخی یکی ازین مع برده در م شتر بودت که از طرح کنز بوس

صیرا و برود در کت شود انش را

بیان رنگ کلس سرخ از نبات بهمانند زرد چه بود و بسوزد تا خاکستر گردد پس شمع کند بر روغن زرد و بوضه و نوبت
سرخ کرده و حل کند در نخل سیاه چهل روز رنگ دهد جزو ازین چهل جزو نوزاد و اگر بماند غام سخی را از برابر سخی
و حل کند در سینه با این خلل کلس مذکور را فایده اسل بیشتر باشد

عمل غایب صلابه اندر حل کردن زرنج بهمانند زرنج و ششال و سیاه سه ششال در آب سیاه حل کند و تصفیه کند
تا سیاه صفت شود در هر گاه که دانی که سیاه مصد شده و زرنج نمانده است بر دارد و هم برین ترتیب سیاه سه ششال

و دیگر بر طرح کند و مستعد کن است بر این عمل را بجای آن که زرد چون مردم شود نرم و لطیف که توان خایند و خایت
این زرات که هر کس این زرد را بجای دیگر مقرر آید سینه شود و در ایام دل و جگر او بدست تمام باشد و از هیچ کس
نرسد و هر کس که این زرد با خود دارد در نظر ظالمین منظم و مکرّم باشد و زود بهم وضع در کرب و غم است نماید و باشکوه بود
و اگر خواهد صدق یا کینه هر نماید بجای مردم بدین زرد مهر تو اندک در می بین غایت پذیرد و این را عمل حکیم محمد زکریاست
و یکدیگر این صد و بیست و نهم را از زرد اندک بارانم تعالی و ستودن

بیان عمل مرکب از حیوان و معدن

بتان زرد بیضه و تقطیر کنند بترج و اینق تا پرون آبد آبی زرد و در غنم سرفی و آبی سیاه غلیظ مانند نفت که در خسته
و ازین آب سیاه در جهر نمی نشیند و آن زرد و سرخ را خلط کند در قاروره و سر قاروره را استوار کند و آن در در
که در سه فرغ اول مانده است بسوزد تا خاکستر شود و سفید کرده و پس بیازینند با شل خودش از زینق بدتر که از برابر سرفی
تدریج کرده باشند و مجموع را بتانند و سینه زرد بیضه و زرد در سرخ کرده با مشکلی جمع کند و چون به پند
که آهن رنگ زرد میگرد معلوم شود که تمام شده است پس حل و عند کند سیاه رنگ شود و خود از آن بر چاه جو زرد طبع
کند زرد تقطیری کرده و سی

بیان عمل از حیوان و نبات و معدن

که لون آن لطیف تر از لون سفیده نزه باشد پس بتانند از زرد و از غم بدتر و از رصاصه علم اجرامت در
مشتمع کنند این جلد را بسوزد در محلول در غنم سفیده بیضه تا روان شود و یکبار از و همچنین بگوید کند تا را
و بترج و اینق تقطیر کند و زردش را بسوزد تا خاکستر شود از در صبر کم نند باشد و عمل که در و در و چیز اول بجای
آورده است آنجا نیز بجای آرد و حل و عند کند و این نزدیکتر است بترج از کلس قمر و این عمل بغایت سودمند است
در دفع درد بیسی

عمل کس

عمل شش از نسجه فخر الدین

کی روز روزه دارد در شب خاکینه خرد و با غسل و مان کم خرد و طبیعت را در تقاریر بگرد و چون مدت بگاه
تمام شود مجموع را در سینه تقطیر کند و آب دهن را بتان و باز بر دوزا هم بیازید و در سینه کرده که به سینه در ریل
دفع کند تا مشفق شود و باز تقطیر کند و بد آن تقطیر شده باشد که در آن که تصعید کرده باشد هر نوع که داند بگرد تمام
سخت کند و باز در سینه کند و سه روز در زبل تعین کند و باز زود نسبت این عمل بکند بگرار و آب دهن بدان کوگرد
می دهد تا جلد روغن شود و از آن روغن یک درهم برده در هم زهره نهند کس خالص کرد و بدون اینه نکالی سج

عمل غریب

حضرت میر مرتضی علیه الرحمه عبد ۹ علم اصغر ۱۸ با غیر آرد کندم جهاساز و بخورد و یک ایسی و بد ۳ روز
و دیگر نهد چیزی که خورد و زبلش را جدا نگاه دارد و بعد از چهل روز و یک را در نج نماید و بر او را دور کند و با زبل
جمله بگوید کس و استخوان و بطریق تکلیس تقطیر کند که مثل ذوب اصغر تقطیر شود و آتش تکلیس از زبل که سفند
باید کرد چون مشال در ذوب بر چاه مشال زهره طرح کند شمس پرون آبد اریز جگت غریب سج

در اکیر حیوانی از عمل دم غنم

بگرد که سفند بره نوار سرج مورد و حمل و از آرد رسبوت سبده چانکه هیچ از خون او پرون از زرد تمام در سبوت پس
آن بسوزد و در زیر سر کین اسب برده تعین کند تا گرم در دافتد و یکدیگر را بجزند چون یکی باشد و بغایت بزرگ شود
با سبب بینی و دمان خود نمک به سبوت و سر سبوت باز کند زود و باید که بینی بغایت تیز در دست داشته باشد تا همین که آن
گرم سر از سبوت پرون کند زود سر او را به تیغ بیک ضرب بر قوه سبوتان طشت اندازد و باید که حاضر وقت خود باشد که
آن جانور او را نزنند که از دهاست مهملکت بعد از آن خون او که در طشت است در می برصد دم قمر خالص طرح کند طلاق کرد

بهم انصاف است در آن سال

س

باب در عمل کبیر اعظم حیوانی

در عمل پسندستان زرد تخم مرغ با صیاط تام که سفید است او نیامیزد و از آن در ظرفی کند چندانکه خواهد کرد
بگذارد تا گرم شود پس او را از عنبران بنانی بخورد و میگرداند تا آنکه بزرگ شود و یکدیگر را بخورد بعد از آن که یکی باشد
اگر آب کرده و در آفتاب خشک سازد و هر زمان که نزدیک او میرود باید که بپزد و در آن را حکم به بندد که بر او حکم
است پس چون در آفتاب خشک شود او را نیکو صلیب کند و در هر روزی از درم روغن تخم مرغ اندازد و در
سینه کند و در آفتاب بر ماه بر روزی آرد و در شب فرود میگرداند و صبح میکند چون روز میلود در سینه
میکند و در آفتاب می آید تا چهل روز بعد از آن فرود کرد و در سینه کند و نگاه دارد و وقت
حاجت درمی برسد درم زهره منقر افکند کس پرون آید بنایت حزب انکه الله تعالی سبح

صفت مبتله مفاربه

بسم الله الرحمن الرحيم

صفت حجر کریم از قول شیخ محمود مغربی علیه الرحمه بسیار جگر آرد نیکو غسل نماید و از او ساخ جدا کند و خرد
تربیع کند و نگاه دارد و بعد از آن بنام تلی پاک زترین بر تدر که خواهد و بقدر آن حجر نوره غیر مصفی و نیت
بخش کند و اول یک بخش را در آب قزاق اندازد چنانکه آب چهار انگشت بر بالا رسد باشد بگرد و یک
بگذارد که خوب تر کرده و بعد از آن بر عسل آب را بستاند و باز یک جوفه دیگر از نیکه مذکور در آب مذکور کند
و جود علقه باز بستاند و نیت این نیت بخش تلی را با آب مذکور داده و جود علقه بستاند چون خوب تر
شده باشد حجر کریم مفرغ را در و اندازد و گذارد که مثل مرکب حل گردد و بعد از آن بفرغ و انبیس استعطار
نماید و روغن از آب جدا کند آب سرخ مانند با نیت باشد و بستاند زنجیر مانی را در آب تلی که نیت

جود علقه

جود علقه ستاده در نار نرم طنج نماید چندانکه خشک شود و در روز آن بخورد و هم درم سخن نماید بدین نوکورد سفید
تشریح شمع نماید که جابری و عاصم کرد و در مغز یک قطره از این روغن بر ششوی ارب چکاند و سب ابریزد
و از شیخ جنید رحم الله چنان روایت است که بغیر او مساکین نمنقه میداده و میکنند از کبیر است خود میدم و نار را
کرده هرگاه بر یکینه حکما ششوی ارب چکاند سرخ شده مثل مس و بعد از آن کلاخته در برابر او نوره زیاد کرده خوب شد
و مقدار ششوی ارب ۳ بود بوزن هر شخص عم مشال یا زیاده سنگ که چشم خیره کند و بر نو باشد که غریزی که عبادت
خدا کنند و از جمله صدیقان باشند کفری و از خواص این روغن سفید است و چه سیمه است که بفریاد طالبان برسد از
نزدیک و بگذارد که براه دور روند و خدا بر عباد مخلصین منت کرده و دیگر هر کس که بستاند از زینت مصداق
زاج و بلع سه بار و شمع کند با این روغن تا مثل زعفران صید شود بزرگ زرد نارنجی بستاند درم ۳
درم قمر اندازد که شش خالص شده بهر از معدنی و نرم تر و اگر کسی از نیکس و تصفیه عاجز باشد بستاند از زینت غنیط
سه درم و یک درم قمر غنیط ملغمه کند و بدین دهن مبارک سفید کند چندانکه سیاه شود و بپزد شود و زرد شود و سرخ
شود مثل خون تازه در لون درخشی دم

زنجیر عمل نکند اینست که نوشته میبود اول باید رنگ دهن را با زباب مذکور بگرد و آب مصبیغ را بر زنجیر محمول
بدهد زرد بگر آنکه زنجیر را با بید باب که گفته شد مناصف سه نوبت در دفع ششوی جود دهد و در سخن و نیکه آفتاب
که مثل جگر شود و باز به تشویه خشک سازد و در سخن و تشویه باید خشک کرد و به ششوی ارب یک بخش از آن سه بخش را
نصف در سخن بخورد و در نصف دیگر بر سر بریزد و در دفع ششوی دهد با ششوی ارب آب خشک شود بگذارد که در
بکشت همونند که رطوبت داشته باشد که سرد کرده پرون آرد و مکرر عمل کند تا آن زمان که لطیف جابری که در بالابن
حل شود و دیگر آنکه جفن تلی کیمزه نوره بکیمه باشد و در آب با دو سر که باید داد و بستر مذکور باید که جفن زباب حاصل شد
طبیعیست و مشال بوده باشد و بزرگی که زنجیر را حل طنج خواهد کرد و علیها باید گرفت و زباب از سر
زنجیر بستاند و در آنشت بالای باید با ششوی ارب ملغمه نرم طنج به تدریج باید کرد تا زمانی که خشک شود و بکار برد و سوار که گفته شد
ان الله اعلم

در تقدیر آب سحر

که جز در شجره خاوند که اول تیزاب قلی و چرخ چنانچه در آن روز صفر نوشته شده است بگرد و حل کند شکر را در دست و تقطیر
 کند آب را جدا و درین سرخ را جدا پس شجره را در آن تیزاب مذکور طبع و ملائم کند تا طبع بند و پس درین سرخ را وزن کند هم وزن
 آن هوا جو به و سله زعفران صدید که چنان سخته باشد و سله عقاب اندک زعفران و اندک زرد چوبه و اندک زنجار اگر
 زنجار در رخت برابر کند البته بهتر است چنین باید کرد که رخت هم اضافه شود البته تخم استند و سیاه و آنهم داخل او باشد
 کند البته ^{رخت استند سیاه و زرد در خانه نوشته بود} تخم استند و سیاه داخل جمع رخت کرده بنگرد و مرغ مناسب کند بعد از او در آب شکر چندان
 در روز ریزد که مقدار دو انگشت آب بر سر او دیده نمک و در حرکت داده در میان و یک خاک کزنده است به مثل آتش
 چراغ مظهر کند تا سه نوبت آب را بر ارضیت مذکور داده نظیره مکرر کند اگر بدین اعلی شده باشد خوب و الا باز
 بعد از اول از وزن مذکور داد و است مذکور بدستور مذکور بهم داده تقطیر کند تا سه نوبت دیگر که کابینه پس در باره صورت
 شجره مذکور را درین مظهر مذکور بر سه دفعه بخورد و شجره در خانه در قیاسی شیبی و شسته و شسته به خانه در قیاسی کرده این بر بند
 به آتش مثل آتش چراغ و آن آب از در بگرد و باز بر وزن آرد و کوی کند باز در قیاسی کرده صورت آتش از آب مذکور
 داده مظهر کند تا مثل درین جبار سوزد پس جاب که گفته شده است بجار برود

جرب رساله مختصر در علم صفت و دویها

از قول سلطان شیخ ابوالخیر علیه الرحمه که در اصل سله و نغمه بسیار بر روین رسیده باید که هر که بدین عمل رسد پسر
 بشکر خدا تعالی مشغول باشد پس بشانند که چنانچه در تالی یا چندانکه فراموش اند و از طریقت پاک کند چنانچه در کتب
 پس بگرد یک رطل از سوزن موصوف مشغول مفرض بچکاند و کلسهها را بر وزن آورد از آن آبی که گرفته است مجموع زیاد
 قیاس کند و باز بچکاند و مکرر کند تا سه نوبت تا نیک امتزاج کرده و صیغ و در آب پاک مذکور گرفته پس باقی از قیاسی که از طریقت
 پاک کرده است خاصه کند و آن آب را به سه تم کند و به شسته و صلابه برابر بر خاند چنانکه در کتب است تا طبع کند
 پس طرح کند یکی بر سه مفرس کرد با سار منافی

داک

داک عقاب چکانی میزند و مخلول کرده بر سر خود انده بهین طریق هم شادمانی را بر بند که در کتب مذکور درین
 هر چه بسرفی مندوب باشد همین تهر کند شادمانی و جوانی و از غر شگاه دارند که این سر عظیم است و هر که بدین
 بر بسی اعمال واقف شود از بنای و جدائی و برای هر کدام که صیغ احمد در سوزد بگرد چنانچه در کتب است و در آن سر بر خاند
 تا شمع و جار کرده و نیز میسوزاند بگرد که برای این که خواهد با آن میزان مذکور که گفته شد بر سر او بریزد و در وقت کند تا نیک
 امتزاج باید و اگر زنجار حکما را با این آب شسته کند و شسته کند تا جابر شود و صیغ دهد پس عند کند و این بهترین اعمال بود
 و در چند تربیت زیاده کند طریقت عالی تر باشد و آنرا علم و احکم

قاعده جرب عقاب

بگرد از عقاب کافی پست جو زوز عقاب معمول پست جو زوز با نیک مجموع نظران می کند و بکند در مفرض صید بکند
 بر سر آتش در حال و بدید تا آنکه بنیاد دود کند پس بر وارد و در مفرض را بکند و در ظرفی که بر با سله از کل که مثل کاپی
 شده تا آنکه سرد شود چون سرد شد باز بر سر آتش بندید و بدید تا دود کند باز بردار و در همان ظرف بکند و تا
 سرد شود تا منت نوبت پس چون سرد شود در ظرفی بندید و بیسی بکند و باز در مفرض بندید باز به دستور اول بی زیاده
 نقصان تا منت رسیده و باز می کند این قاعده را تا منت رسیده بجای آرد که بعد از آن است آتش یکبار کوی و منت آتش
 از آتش منت آتش بی کوی که چون سخته دود کند بر آورد بدستور مذکور سرد کرده باز با آتش برود که بخار بکند و چون سرد
 شود قیاس بر بندد پس حل کند بدستور بجار برود آنرا رانده تعالی

تخم عقاب

عقاب چندانکه فراموش و با هم وزن در زعفران صید و مثل زعفران زراج زرد که مانی اعلی کوی صیغ کند شسته
 کند از سر که انکوار و مکرر شسته و شسته پس تصفیه کند سه نوبت این عمل بجار آرد پس آن عمل مفرض و منت آتش و منت
 کوی بدستور که در آن در وقت نوشته شده است عمل نماید

جرب طریقت

در صفت جرب مکرر که از نجیب و غریب است و حکما را حاضر این را مخفی داشته اند هم جابرا که بعد از
 هر چه شکر و ولایت هیچ مرتبه بدین رسد و این صیغ را درین مرتبه مشکل عظیم بود که این سر فاش کرد و ما جابرا

در آبر بر سینه کمال رسانیده از کلس سفید جزو در آن نشو جزو در آن زینت نه فرود که مژگن است امواج دهند چنانچه دریم
است و حل و عقد میکند تا بهت نسبت این مرتبه عاقلتر است از آنچه از پیش یاد کرده شد تا بدانکه از آنها که از
نا اهل مسوره دارند تا عند الخالق و الخلائق مخاطب نباشد انت آرائه الحکیم العظیم کفا باشد نهید

صفت حمزه

بستاند از ز سرخ و براده کند و با آب زنجبیل سرخ می ساید و خشک میکند در بار زین آب زنجبیل ساید تا از آن
برود و خشک کند و همچنین میساید و میساید تا چون عیسیر سرد چون بنایت رسیده از او در شب سینه کند از غایت زنی که
باشد با مصطکی حل کرده بخاند و هر جا که قمره طلبند ازین در کلس را بخار و از آنکه اصباح حمزه و بکر نسبت و عمل
میاض را حمزه از نوره باید در سرخ را از ز سرخ

صفت حمزه ساختن عمل جابر در ویش حسینی شکرده ای دوده

از بار خضره عمل قمر سبب نقره کلدار رایج کافی اعلا با سوان نرم نازک بسای تا براده شود و او را با عرق که کرد
غیر کن و با آب صافی در میان نفع چیز باقیه سینه سرد و سرد را با کور یک پوستان و در اقیاناب یک دانه و آنچه
براده که با عرق جز شده است در سه قیج بنامند و آنچه آب اوست در روز سه ایستاد آب او را با جود و بظرف یک
برزدان آب را بهجت احتیاط یک روز هم که در کار آن براده حمزه باین داخل شده باشد در سه قیج مانی هم خواهد
شد آتش را به جود و علتی خالی کن و از این نیز داخل حمزه کن و بعد در میان نفع چیز باقیه سینه سرد و در اقیاناب نه که اگر
اصفا ندر آب در میان حمزه مانده باشد به جوارت اقیاناب زایل شود و بعد حمزه را در میان سینه کن در سینه
را با بنیه صفتیست کن در سر بنیه بل بر سه قلم کن و در زبل آب نه تا مدت هفت روز بلکه هشت روز تا آنکه از قواش
زایل آب و از ملاقات عرق که کرد آن نوره براده شده در میان سینه حل شده باشد و با عرق مذکور یکی سله باشد
ایست حمزه که گفته اند و حقا که این حمزه بهتر از حمزه است که در نسخه اصل سید کمال الدین حسینی ذکر کرده شد

این را یک سال در چهار ماه صیقل کرده اند و این مزده عظیم است که حق سبحانه و تعالی که است فرموده است
و باید که هر که بدین باب برسد پرست خدای را که یک در چهار است و طاعات که کند تا مد عا و این حاصل کند اطرب
عمل ضحان است که بستاند جزو انگر خواهد از جبر مغسول و در قوع کند و بچکاند تا آب از دست بیرون آید و آتش نیز کند
تا دین و صبح از در یک پس کلس را بردن آورد و می کند یک و آنها که از در کوه جمع بر سر در بر زده و در
حل نهد یک شب و پرده آورد و باز بچکاند و همچنین حل کند تا سه نسبت و در کت هم آتش غت کند چنانکه تواند
تا هر قوی که در در بر بردن آید پس آن آنها را باره غز که گرفته در قوع راست کند یعنی اسطوانی و اینقی اعلی
سر آن نیک وصل کند و صغره در زین بکند و هم جاز نبل خشک بریزد تا بر سینه کرده و در اگر سبکین کاو باشد کوفته
و چشمه بهتر بود و آنچه آتش در در زین سینه از شیب و بالاتر او در میکند سه شبانه روز پس با استیغ قوع را بر بردن
آوردن فرمان خدا بسته باشد ترس بزرگ چون از عنوان و شغافی چون یافت او شکر حضرت با ز سر تر است
آورد پس طرح کند هر جسد که خواهد یکی بر زار سسی کرده ابریزد با و ارضه العزیز انت را الله تعالی

نوع دیگر

بدستور بچکاند با آتش نوره و کلس بردن آورد و تصفیه نماید تا مصدق شود در کت با آتش تحت آینه سفید شود و این
آبر سه نسبت دیگر نظیر کند تا نیک امتزاج کرده و نسبت از بر جزو پس یک شقال ازین مصدق با عرق شقال ازین آب
در سینه کند بطریق که در پیش یاد کرده شد عقد کند که در میان این عالیتر باشد تا در اند
نوع دیگر بستاند چنانکه خواهد و بچکاند و باز آب در روغن بر سرش بریزد و بچکاند تا هیچ از او بر نماند که عمل تمام است

نوع دیگر

اگر همین دستور عمل کند و کلس را سفید کند بهتر است و جمع جزو که بکند که جواست برین طریق عمل کردن کرده و بعضی
را احتیاط بکلس سفید کردن بنود باید که دانند که کلام جواست و بعضی از کلس سفید نمودند که در از کلس سفید بکند بکند
نموده تا در این کتاب پیش ازین کتافی مجال بنود العاقل یکسینه الاث ره و بعضی چون عمل به تدریج کند

باب در تدریس روغن عذره انسان

باید که از صحرای چند عذره سیاه رنگ شده فزده اکل در دفعه تلبیلی روغن زیتون بر سر آن فضل بخیزد
در سر سنگ صلابه تمام میبار نمایند و با تمام جمع کنند چندانکه فراهند و مساوی آنچه از آن اجزا صلابه کرده حاضر کرده
و یک مطین بر پیش دار بهر ساند و یک را بمانند سطر رحه الدوز سوراخ کرد و موس صندل از بال دوم
فرس بمیان سوراخ نه و یک تقایم کرده که سر بسیار در وقت بلکه بیشتر از ته و یک پرده آمده باشد و سینه
کردن در از این هم عذره در زمین دهنی کرده و یک بر دهن سینه گذاشت چنانکه در هر سه و یک بر کلور سینه
رود و کردار کلور سینه را هم باطل بود حکم کرد و کردار او را هم باطل و خاک پر کرده که سینه و سوراخ نمایان نباشد
و دوره سر پیش و یک راه کل حکمت استوار کرد و چهار جانب و یک آتش انگشت ریخت تا بجزارت آتش پرده
اجزا میان و یک بهر پیش آمده آنچه روغن او باشد از میان هر بسیار است که در ته و یک قرار داده اند شسته نموده
بمیان شیشه فرو چکد همین است روغن عذره انسان سه

باب در گرفتن روغن مور سران

باید که مور سر را تا ممکن است مروض کرد و با آب نمک طعام و شب شسته تا آب صافی نیز غسل داده خشک
نموده و پاره رشته برک اخیر ریزه کرده با مور مخرج کرده در قوع ریخته به اینچنین چکانند اینست روغن مور
انسان سه و اگر ده یک مور کربت اصغر ضم کرده در قوع بزجاج تقطیر کند بهتر باشد سه

باب در گرفتن روغن وزق

باید که یک مطین بهم رسانند و اگر میان و یک را رنگ زجاجی داده باشد بهتر است و یک را بمانند جوال دوز
سوراخ کرد و در زیر و یک کوزه یا حوضه یا کاسه مطین زجاجی بر زمین دهن کرد و سوراخ نه و یک را بدین آن طرف
استوار کرد که در سر پیش و یک را بعد از آنی که سه چهار وزق را از سرچ این گذرانده از میان و یک ریخته

بانی با کل حکمت غلم کن و دوره و یک را آتش فغال و بهیشتک با باند تا بجزارت آتش در غما در غن بدر دهند
به و یک دانه و یک به طرف سفلی فرود ریزد اینست روغن دوزق سه

باب در گرفتن روغن زرد و تخم

قازوره زنجرفی در کل حکمت کرد و یک نیمه صفرة البیض سلوک در کند و قدر سیم سینه پاک نرم با یک بر در سینه
هند و شیشه را بر نگون در حفره هند که شیشه در میان سینه دیگر نهاد و با ساند و وصل جادوی وصل گرفته باشد
و خشک کرده و آن حفره هند و آتش تون تمام در کردار آن بریز تا روغن فرو چکد از سینه اعلی شیشه
استل رود و اگر قدر کبریت صفر سحر بر سر پاک کند به زود و بر فرو چکد و بنکوتر باشد و روغن عذره هم بدین
طریق حاصل کنند سه

و اگر بر و کبریت اعتر صفرة البیض سلوک با عذره صبیان در وزن کنند و بدین ترتیب منظر کند بگویند باشد و اگر
عذره خشک هم باشد خواهد روغن بگرد روغن صفرة البیض سلوک و دوزن باید کردن و منظر کردن سه

بگرد سوسسته پاک متراض کرده و با نوزاد و پاک و کلوس شتر را سه برابر روغن بسیار کند و حل کند و تقطیر کند
در زمین ریزد و طبع ملایم کند ازین عقد شود و به حل کند قوت جوهر بر قهر طرح کند بعد از آن که زین عقد شود باید
حل کند و عقد کند و بر قهر طرح کند که بسیار جز است یکی بر صد قهره رطل اول بطرح برود تا معلوم باشد سه

تجربه عمل عجیب نفیس

بسم الله الرحمن الرحیم منقرض منقول یک و قبه و با سئل وزن او از عترت یک و قبه زنجرفی را یکی با عذره کهنه و مخلوط
ساز و پاک کبریت ترس زد و در قوع و این منقرض کن و آنچه منقرض شود باز مثل صلابه کهنه و منقرض کن و باز از سینه
سید و تقطیر میکن و همچنین عمل کن تا زمانی که مثل عقیق سرخ بچکد بعد از آن بستان رطل را یک رطل دیگر از شیشه
این آب منقرض با سئل و طبع کن که مطروح منقل است و این حال تجربه معلوم شود و ان شاء الله سه

مشق است از مرد مغرب صادق القول

که بستان عروس کوب و عقاب و با هم تکی کنی تا مانند کل برشته شود پس بسیار سفر مقروض و با او صلا یکن تا بچون
آرد شود بلکه مرکب پس در سینه کن و در زبل نه تا حل شود به همته در منته زبل تازه کن چون حل کرده باکی از آن
تقطیر کن در بستان زین تنقیه کرده و در زنگنه آهنگ کن و این مخلول منظر را بر سر در ریز چندا نکند زین را بپوشاند و آتش
میکن که در یک ساعت با پسته منقذ میزد جوهر سرخ و اگر یکی از آن بر صندل و صندل که باشد طرح کز سس آید خاص
قایم که هر چند که در خلاص رود خوبتر آید و بر آب از مدنی بهتر باشد و اگر همت با رحل و عدس کز نهایت نداشتند
باشد و بسیار بسیار خوب است و همان مرد مغرب گفت که در اندامه و آنست که محمد رسول الله و بی علی ولی الله که یکی بر آرزو
سیصد طرح کردم و یکین در حل آدل یکی بر ضد طرح کردم پوشیده و در این زار از او پیوسته شکر کن سح

تجربه که در آب مضمّن است

این عمل تا آخر بگردش با کیزه مشول و بمقراض خورد سازد چنانکه باید کردیم و بچکاند آب و روغن او و بنهد برگی
را جدا لکانه و آب او را دیگر با روغن کند تا صاف کرد و چنانکه در قارورده از غایت صفا نتوان دیدن او را وزن
کند و بنهد با پس منقذ کز مرغی را در عنقا با تسل لطیف و صندل کند از تیر آتش و کوشش دارد و تا بخوشد که بشکند عیبا
را و چون منقذ شود وزن کند این معقذ را در بریزد از آب نموده مورقن چندا که در او بپوشند در قرح عیبا بر لرد
مرتب سازد و وصل بگرد بر منقذ لطیف نهد و با شل نفاط منقذ کند یک شب از آن آب مختل کرد پس آب از در
صافی کند و دیگر آب تازه کند و این تری بکنند تا جلد رنگ بستاند و باقی آب وزن کند تا معلوم کرد که هر قدر رنگ
که فتمه است و باقی روغن وزن کند تا معلوم کرد که چه مقدار از سرخی در او افزوده است و چند نقصان کرده پس صغ
کند آنها سرخ را در وزن کند و بنهد پس سینه کند تا بجز از روغن باقی مانده است و آن سیاه بود آب شخا رزم سفید کرد و بعد
ازین با کینم اش آتد شالی را از آن آب بریزد در عیبا مطین و وصل بگرد و در خاکستر گرم نهد یک شب از آن آب

سیاه

سیاه شود آنکه آب از صافی کند و دیگر آب برود و در آن سینه شود و آب را سینه نکند و بر حال سینه براند آن وقت
بنهد پس دیگر مثل او را با یک باب سر مرد و منقذ چندا که اجزا فراهم آید یک است تا خشک کرد در ارض سردا پس
در کوزه مطین بر سخت کند و در نافع نفس نهد و بگذارد و یک شب از او این تری همیشه بکنند تا چون تری است علاج شود پس بگرد
از سینه بدتر کرده بعضا بر زرد و از کلس مهابا کز در آب بر دود را با هم بر صلابه زجاج یک است نیکو بفرز جاج آرد
یکی کرد پس رنگند از آن آب نموده مصبوغ و بید بر پوست تا خشک شود و بخوارد در قرح مطین کز است
این تری بکنند و بگذارد که دو کند پس در حل نهد بمیثات موسی تا صاف کرد پس عند کند نقره بنهد و عمر که رنگ
دهد شتالی از دود و در مشال از هر جسد که خواهد و بریزد کرد اند تا بهم آید که خلاص باز آید اگر حل کند این اکیر را بگذارد
آنکه سوده باشد هم چندا و نوسا و سوسو و بخوارد در بار اول حل کند و مقدار ربع هم سعه بعضا در او نکند و چند عشر او
کلس سر و چند هم سرخی مخلول باب او پس عند کند در عیبا با شل نفاط شود و در وقت روز و نقره بنهد و عمر پس بیدار او
و آب و در باب صغریضه بقدر ربع او در ناید و تا خشک شود پس بریان کند در قاروره مطین تا عند شود نقره کز
که قایم کند درمی از دود درم از هر جسد که باشد و خواهد و در رفتن او دروس چون رفتن زهر ارضی بود در رفتن جوان سوز
با تری نزلک چنین گوید محمد ز کربای راز که کز ازین اکیر غالی بنوم برگی که بودم کتر از دود شتال و بر اینکنت مرا حاضر
بگردیدند چون سینه در سیدم حکیم مهال رسید اصحاب خویش اتفاقا در امانت در دکان بر آرزو و کبر سلام گفت و رسید
منه جیل او رفتم و تر جیب نمودم و سر ششتم و از هر ربع میان ما سخن گفتند سخن ما بصفت و در از سینه خوش بود
پس از ما در خواست کرد تا با او بمنزل او رفتم بر خدا ستم با آن بر آرزو که در دکان او بودم بمنزل از نزل کردم چون از طعام در شاب
و نش ط فارغ شدم سخن ازین باب برانند که رفتم و او بیج گفت درین باب که سخن ادرا باطل نکردم و بخت بردار از آن کردم
تا سخن او منقطع شد پس غلام خود را بخواند و بنمود ماصره اکیر و آنت که از آنچه بی بایت ساید و در بیه بکوفت و یکم نطقی در
در بکذاخت و سنده از یکدم اکیر را بردار نکند قمر نیکو برود آنکه عظیم سینه پس از در اعجاب مرا گفت چه میگوئی مثل این
برای نهاد خویشتم یعنی او بسیار کشت دستار چه اکیر از آستین برود آورد و در دستار چه از اکیر نهاد بر عوطی بود و از

فم درمی بر کونتم و بر مقدار از آن کثیر بنیالودم در حال نغز کرد و بر برین خالص سنجون آن موم بدیدند تجت بسیار نمود پس
گفتم غلام او را که بیار آن نقره را که عمل و صنعت خواهد است بفرمودم بکذاخت پس آن دم را بر او انداختم جمله آفتاب
خالص گشت قدم سحر سوزند و تجت اگر دند پس گفتم زندگانی خواهد حکیم و از ناید عمل استادان و حکما ماهر اینست سه

صنعت چهار دیگر ترا سینه عقیق و بستاند بنیالودم و پنج از هر یکی رطلی در آله زرد و او قیسه بید هم را نیکت در ایند بر آن
یکتفان ازین اگر داب در از رز سطر عمل کرده باک او بندد آنچه که از او فرام کرد و در دوش بندد از آنکه
سوده با سده خشک کرده و در و یک مصلین نهاده و چون دالست سرد کرده بیرون آورد و نغزه یا بدام سوزن تر از آفتاب که
اورا مانند بنامد از جنس با قوت معده می و کسی نیست از غذا اندازد بر این است و الله تعالی سه

ترا عظم اینست

ترا عظم اگر فرود از زخم و غیره چون مکتس باشد بدین روغن اعظم بر آید و در فرغ کند و منظر کند و آن منظر در خود مکتس
و بدو باز مکتس کند تا روغن سحر بلون زخم یا غیره مکتس منظر کرد اینست روغن مبارک قارن که کوکب فضا رو باکی
بتافتد و درین روغن غنسی کرد در زخم سوزد جدا که بیشتر تا فتر پاکد اختر بهر بود در این عمل تجربه رسیده است و با
و این مع البیض و عذره هم بدین طریق عمل کند و در رطلی و ادنی باشد تا واضح بوده باشد سه

عمل دیگر

روغن عذره و سحر مع البیض شاید بر زخم مکتس بسیار و منظر کند چند نوبت در زجاج شای تا روغن چون زخم سوزد
سوزد و قایم مقام آن زخم بر زخم مکتس شاید و صید غیر مکتس بدوزعفران صید ساید و آنکه زخم مکتس شاید و قایم
مقام جمله مس بد بر شاید و زنجاری مکتس نابت شاید که روغن مع البیض غرضش با روغن عذره آن بدین زجاج

مکتس

مکتس می آید یکی با یکی در روغن زجاج شای منظر میکنند تا روغن اجساد بیرون آید این روغن چنان منظر کنند که اگر
کو اکب منظر را بر آتش بناید تا سوج شود و درین روغن غنسی کند در ظاهر و باطن او از کند و از زخم مانند زخم بر بیرون آید
و غیره زخم از صید چون صید و از آنک چون آنک و از مس چون مس بهر لادن که بیرون آید فضا بقدر شای و یکسان زخم سوزد
بر بند بلون زخم بر بیرون آید این اسرار بسیار کاره نگاه دارد اگر بر روغن زیتون غیر منظر شای مانند جز در زعفران بسیار

و در روغن زجاج منظر کنند با روغن زیتون بلون زعفران اجدید بیرون آید مس مکتس را بدان روغن عقیق کرده و در
اوان فی زان بند مس چون شکرک زمانی خمر کرده و غسل بخل هم بدین طریق باز عفران صید عمل کند خرب شکرک است

بگیر شکرک ن شسته پاکیزه و بقدر ده یک کبریت اصغر پاکیزه آن هم کرده در روغن زجاج منظر کنند تا آب سفید غلیظ
بیرون آید چون منقطع شود آتش گشت میکند تا آب سیاه غلیظ فرو بگذرد و منقطع شود آتش بلند کند تا روغن سوج بکشد

چندانکه خواهد بر دارد سه

تجربه

اعمال سلطان زین العابدین کسیر بسیار شکرک ۲ درم در روغن شسته پاک ادرم و عنکاب اگر سیاهی باشد
بهر ادرم و شب یانی ۱۰ ادرم و جدا کن کند و با هم سخن کند با آب اکاسرغ در آفتاب تا صدور سوج آنکه خشک
کند و یک شایر کند پس یک شربت آب گرم دهد و حل گمان کند و آب حیوة بسنگ برسد و پس غنجد کند و طرح کند
شمال بریم شمال خمر شمس خالص آید سه

عمل دیگر

سزا اعمال حضرت سید حسن اخلاطی علیه الرقه دار رضوان در عمل نموده که شمس سوزد زاک و شکرک را آب حل کند و آنست
بستان و گلش را در سنال آب نارسیده بر روی آتش نهد تا حل گردد پس بخورد کبریت دهد بر روی آتش سید

باشنختن خطایه نماید بدین سوره تنفیذ کند و بخورد سمن معدنی دهد بچهل گرت تا چون غبار کرد و پس با فرج کنگه که دهمبر
حاصل اید در غایت لطافت و برزاقی و حیرت

عمل را به که بر ماه عشره مصر بود اینست

روغن زیت یک لطل در ظرفی نریج کند و بر آتش نرم نهد تا بکند از دو یک دقیقه کبریت زرد صفائی مضمون در در
اندازد تا بکند از دو آتش بنایت نرم باید کرد و یک دقیقه سر سیر ملوک تازه فریب درین مرکب اندازد تا سوخته گردد
و انشت سوخته مثل زغال بعد از آن از آتش زود آورد و بگرد قمر محض معدنی و سبکه سازد و در آتش نریج کند و
و در آن روغن اندازد تا خشک شود بر آورد بر سر سندان نهد و خاک بر روزند که پوست کبود از او افتد نگاه و
و این عمل چندان کند تا سبک تمام شود و کلکس نی از او زن کند و سخی نیکو نماید و بقدر وزن کلکس سحوق عسلکی
بکشد و سه بخش از در بریزاند و محق بلنج کند بعد از آن از اجزای البیض و عقاب کافی بچکانی جهاب زرد
مثل خود یا زرد کز و یکشمال کس اشا و یکی ازین فرموده و وجه از نامت مدبر سمن اریز کرد و آن را در خانه
دو بزین طرح تقدم و تا قرا اعتبار بسیار دارد آن را در سال ۳۰۳۲ هر آن عمل نکند که ۳۰۳۲ یک جزو
۳۰۳۷ سه جزو

عمل طاقون و این بر چیست که اگر کسی را بد و جراحت کنند الیام پذیرد و اگر از دست سدی چینی سازند و بد و جوی

بکشند که ز موس بر نیاید و اگر میل سازند کسی را که زده باشد در چشم کند بر کز و دو خاش بیام که در چشم
آید قطع کند و ج عمل او تو تیا سبزا و در بول بر سگاه آغشته کند و بهر پنج روز بول را تازه کند پس خشک کند و بعد
سرخ سازد و بکوبد و ده روز در آب اشنان را آغشته کند پس خشک کند و در آب سی و ریخاس منقح را بکند
همه درم ریخاس و دو درم و نیم ازین طرح کند این عمل نفیس است و در فوانه ملوک فویدن بود

باب در اعمال شمس و ماه

عمل انتخابی مرزب از کتاب کوچک خانان نوشته که سبتن بداند چه باید کرد فان آنکه بتنا کبریت زرد صفائی
اعلام دوم و سوم سر جوانان صحیح بدن که عمل کرده باشد و جنب نباشد و سبتن در سر ایشان نباشد ۲ درم اول
سر را با انواع بسزید اول بصابون دویم بکل سرشورس سیم به لعاب تخم مرغ چهارم بر که پنجم با عمل ششم باب صفائی
کردند و هفتم تربت باز با کل سرشورس بسزید و بعد از آن با آب صفائی بشوید و خاطر جمع کند و خشک کند و آن سر را
بامقراض تند تند ریزه ریزه کند مثل زره و بعد از آن در سر سنجک صلابه که همان باشد یا در سر کخی و صلابه باید کند تا
چون نرم و غیر شود اول بیست درم و بلکه بیشتر سوسر مشول متروض حاضر کن و پنج درم از آن سوسر در تریج بکشد و از
آن کبریت زرد صفائی که گفته شد شرح مذکور صلابه که سیم چون غیر در سرشورس بر پنج درم و باز سوسر مشول زرد را با
کبریت زرد بکشد پنج درم و باز کبریت بکشد پنج درم القصه همچنین تا قریب نصف شود و اگر از آن کمی کند از یک حاضر کن
و پنج بیخ سبزه تا قریب را نصف کن که چون اوقات ضایع بدو وجه قدر بیشتر بهتر است اینیق وصل کنه را شش کن نرم
نرم و آهسته آهسته که مباد اوج بتر کرد قانون بستن قریب بس اربست شکل مگر مختصر دیده باشد یا در کتاب صحیفه
شکل در آن کشیده باشد و علی الصباح که آتش نرم در زیر قریب که در بعد از هفت ساعت روز آب قریب به اینیق آغاز
چکبیدن کند مثل خون کبود تر آن سرخ و با قوت رنگ که چشم و عقل در جریان بماند و بعد از آن بنان کلکس پوست
بعضه لطیف که پرده ها و سفید از آن پاک پاک شسته باشند آنقدر که با آب مبارک مزبور کنایت کند بستان
دوبی و ازین آب مبارک شود کبریت که از قریب چکا بنده بود دست بخورد و کلکس بیضه برده و بسای آنقدر که مثل غیر
شود بلکه مایه در زین خود از آن آب برفعات بخورد و سرخ شده باشد و بعد در شبینه اصل بنه و ازین آب مبارک
شود کبریت منقشر شده که در شبینه معلومه و اشتر و چندان بنیر مساوی دو روز آن قشر غیر شده بر در بریزد و سبزه را
با کل کلکس شکم کن سه هفته جل بنه و در هر هفته زبل او را تازه کن و در انتهای منته سیم این پوست حل شده را بر قریب
بریزد و آتش آهسته آهسته نرم نرم میکند و منقشر کن مثل خون کبود تر آن سرخ و صفائی فرود آید و در میان همان شبینه

اینک نگاه دار بعد از آن بیاضی صافی شسته پاکت کرده جرم گرفته تراود در میان پنجاه چیز بریز و از سر زینت آب
 آب مبارک و بر چندانکه سر او را بپوشد و بالا ایستد و نرم نرم بچوشان تا عقد شود زین مثل زرنج شود و اگر عظم شود
 بده یکی از آن زینت بسوزد و سرخ شده را بپزند در آرد و در خانه صاف کن و یکصد مسافر آن قرقر در میان بماند بگذارد و بعد از
 آنکه بگذارد از آمدن برون که شمس کند سیح

و در زینت زینت اندک در شناس که محبت است در آن در آنه تنالی اگر بکسی نیند جمع همدشان زمان را همین در کالی است

دکن سفیر

جهت رویانیدن مکر نافع و در اصلاح معادن و نبات ارواح بعدیل دانسته اند و عن برود قسم است یکی مخلوط
 در دیگر سخن اما شوق آنت که مور بر حوائت را با صابون و اشنان شسته از چوک پاک سازند و آب سرد
 نظیر دهند و بعد از خشکی بتراض بسیار بریزند که کجی و او را با یک کربت صاف زرد و یکوز سبزه کجی طبع برود
 سنگ صلابه نموده با عرق کور که در شنا که ساخته با قرع اینم نظیر نموده متظر را تا سه بار با سفیل او را سیده تطییر
 نماید تا رنگ عین شایده کرد پس متظر در مثل برکت را با بخار شقی استعمال نمایند بصیرت نظیر او را تا هفت
 بار زمره اند

نوی و یکم از چمبر نیکو

از حرات خودش اینست بگرد از بندستی در زده مشال در بخار راج کبود اگر نباشد زنج زرد لار بخرید
 بخار برود طبع را شوی داده باید عتاب همه در هم این چهار افرا را کجی کرده در مفرقه صد بر بند و بریزد بر سر آب
 آبی که آهن گران او را در خود او در مفرقه بکند و در بریزد تا نیمه شود مفرقه پس عبید که در آن در میان مسالی نهاد
 در میان آن آب مفرقه افرا در مفرقه آب سرد و در دست در کما میخ آهن سر پهن کجی قور میکند در صند آب کم شود و از آب
 نگیرد و میکند و به اوزان مذکور در کاد عمل کند بر شش ساعت زمانی طبع میکند و به بیخ مذکور کجی میکند که در مفرقه
 شب یکبار در میان آب مذکور بگذارد در مفرقه برون آرد و کبسه را به آب سرد پس از عطس و با از باره کند و سیلابی

اینکه زنده است باز بر سوزر طبع میکند صد و آنچه بند شد بیکدیگر پس تو بنیاه کرمانی قدر در و زرد چوبه تدر چند عدد اینچ
 خشک و موز سیاه بی دانسته و مجموع را در هم بکشد مثل مرهم بدهد بگرد بپوشد و حکمی در آن مرهم در و کند و بزد آن
 بگذارد که در آبفت و تنی عباکی و به بند برود آن مرهم در بپوشد و در زرد کبر زردی عبید که است اطراف از اقام کند و سر
 خاک کرده در میان خاکش کرم با آتش نون چهار ساعت نشوی و بعد پس برود آتش ذغال مانده نهد و بند بر ج ذغال مانده
 بزود آن چند تا هم نهان شود و در مفرقه به سه ساعت بگذارد پس برون آرد و در بوطه بگرد و پیرین پیخته بریزد
 بگذارد و بپوشد که میکند مثل کس جگر برود اگر تا سه نوبت نشوی بگذارد و بگذارد در نوبت تو بنیاه زرد چوبه و اینچ و غیره
 را نازک کند به سوزر مذکور بهتر خواهد بود بخوبی باید کرد و اگر رنگ کرده عبید را به این عمل در آرد بیکوز خواهد بود عمل
 خوب است آنچه از است و فن گرفتیم یک نشوی و بکت طبع آنچه نمانده نشسته شده است تا معلوم باشد

روح و عبید را بر مفرقه کن و در میان تک بگذارد و در آنرا بسیار حکم کن و طرف را در کل گرفته خشک کرده است بسیار
 در آتش نون بگذارد از شش جهت او آتش بگذارد باشد البته برون آرد و بار کت و در زنج سه نوبت زینت و کاف
 کن که احیا شود و در دو سلسه داخل کن که شمس خوب میشود است در آنه تنالی سیح

بسم الله الرحمن الرحيم

باب شمس بستاند کشتال زرنج و در سه مشال این حل کند و بعد از آن در شوی نهد تا مجموع این مساعده شود
 و این عمل را اگر کند هفت نوبت که نرم شود چون سوم و هر که را از زین زرنج راه بود در نظر مردم غریب و مکرم باشد و این
 عمل حمد زکریا از بار سامون خلیفه کرد و مهر که خلیفه نهاد بر آن زرنج را در و کشته اند که هر که کشتال زرنج کند
 بر صد ششال مس منعی طرح نداند کرد این عمل منقول از خط زینت مخدومی استاد مولانا ناصر الدین عبدالغفور است

فی عمل ششک

بیارده سبز زینچ و مرودان تصفیه کن و بچند وزن ادمار ششک زرد و یکوز ششک رس آنکه بر سه راصلا به کن وزروده خایه مرغ در دیند از دیگر در مسادرس آنکه ششک بسیار خمره خضرا مرودان کل حکمت گیراد و برادر و در انداز سران است و بیکر و ده بنامه روز در تنزیم بعد از آن پرده آفر و بی داز و در مقدار نیم دانگ بهر مشال بیم در افکن ز سرخی کرد و نیکوتر از هم زرها است و الله تعالی سه

باب دیگر در عمل دست افشای

اول زحل و زینب با یکدیگر بگذارد و در با کنگه مارد و سوزد دیگر ششک در بونه بگذارد و در با کنگه مارد و سوزد و در پنج و شش با یکدیگر بگذارد و براده کند و آنها را در بونه بگذارد و براده بر سرش بریزد و بگذارد مارد و سوزد و دیگر باره در بونه نهند قدر آگینه استانی بر سر آن کند و بگذارد و مارد و سوزد و همچنین این عمل را هفتاد بار در بعضی حکما گفته اند تا تمام شود و بهر در خاصیت و استه اندکگاه دارند و ششک کنند و ملوک پیشیان این همه در میان هر دو استه اند در میان و در نهاده اند و هر ششک دست افشای که داشته اند که این عمل است که در رنگ موم میزند و قدرین عمل باوشان بیدم سیداشته اند البته زنها که پوشیده وار سه

علم رخ عریب عطارد نند در برزن مسه زین بطریق اولایه نمایند که یکی بر چهل زحل ششک کرد و بدون استه

باب در عمل ششک

بیکر در اخت و در آتش بگذارد مارد مارد سوزد و هفت مرتبه باز بر سر که بریزد و هفت مرتبه بر دهن زینت بعد از آن بر عمل و در ماریا آب کند و در میان سر که بریزد و سه مرتبه بر دهن زینت و عمل هفت مرتبه چهار مشال را حکمت مطهر آب کند بعد از آن بچشمال روح مطهر داخل کند و یک خرد موم کافور بر سر بونه بگذارد و در مشال شکار معدن داخل کند بعد بریزد و سه مشال را بچشمال ششک داخل کند که خوب آید سه

فی عمل ششک طوبار

بیکر براده آهن پنج مشال و در سر که تند عزق کن و سه روز بگذارد پس بشو تا رنگ و سیاه در پاکت شود بکنجه این بر آتش نه و بدم تا کفچه سرخ شود بر ششک صلا به انداز کر ما گرم هر بار بیکدم عقاب و سه درم آب زجاج زرد بزد انداز کر ما گرم بحق بلنج کن تا آنکه سرد شود بدین طریق تا چهل کرت عمل کن زعفران کرد و در کجته از آن بهر مشال هر طرح کن که ششک خالص برودن آید است و الله تعالی سه ششک پنج درخت و ده زحل چهار روح سه

بشاند حال و اال روز سوخته اول روز سوخته راصلا به کند و بشو و در با کنگه مارد و سوزد و باز عمل را عاده کند سه مرتبه بعد از آن ازال را اال عقاب بچکانی داخل کند بیکر دل روز سوخته تربیت کرده بالاج و بونه کند و با شش بگذارد و بعد از آن بونه بشکند و سه مرتبه این عمل کند لون تا بطریق کل سرخ شود در دانه ازین تا اجزایها در دانه قی خالص بگذارد و بسیار تمام و بسیار باسد و اگر بتوبتیا سر زرد کرد و اندکی با یکی ششک را در بونه بگذارد و در ادینار تمام از خلاص پرودن آید و اگر ششک برین طریق سرخ کند در ده و بیار و دو و نیم فر داخل کند ششک سوزد و زرد و زرد و سوزد و در وزن و اگر خرابه مریخ برین طریق رنگ دهد اگر بریت مدبر بر دهن زینت چنانکه در پیش یاد کردیم با زرخ بگذارد و از خلاص به از زرا اندرانی باشد سه

بکر و در کشت یکوز ششک سینه بیکر و سه بند که در دهن صاف سوزد و بعد از براده مس بران و بعد از روز بر سوط که برودن آید جمع کند بعد از آن در بونه زکر بگذارد ششک کرد البته سه

فی عمل ششک

بیارده سبز زینچ سرخ و مرودان تصفیه کن و بچند وزن ادمار ششک زرد و یکوز ششک رس آنکه بر سه راصلا به کن و زرده خایه مرغ در دیند از دیگر در بی پس آنکه ششک بسیار خمره خضرا مرودان کل حکمت گیراد و براده از آن بهر مشال

در آن استوار بگرد

دوده سبزه زرد در تنور بپزد بعد از آن برین آرد بی وار و در مقدار نیم دانگ بر مشال پیس در آن کن زردی کرد و بپزد
از هم ز با ان شاء الله تعالی

عمل کس کون بکیر و دخت و دهنه زنک و زنگار برابر بپوش نیک نرم در آفتاب گرم و بخورده پودن آید
بر سر ده و بکونه زرد کانی

بجنت رنگ کردن قرآب کند نانت سبزه زهره کاد خون آدمی زعفران و بره سندر زرد و پخته بر هم داخل کند
بگذارند که بکودست بهم دهد بگذارد و در در زیند مگر آرا که بکود میسود رنگین

باب ۷ نوت و رو کور در اجرا که بنا کند کور زرد و مسل سفید در کتفه آن با شش نرم بگذارد و بگذارد که در سایه خشک
شود آنگاه ببول که در کان در آفتاب یا در آتش نرم خشک کند و بار از بول بخورد او دهد هفت نوبت آنگاه یک
مشال سس را با یک مشال قر بگذارد و در ازین دلو او که کرده در هم باشد بر در اندازد بر در اندازد که طلاس بر
باشد و لطیف هر چه خواهد بکند که خبثت ان شاء الله تعالی

شمس قمر تکیار کرمانی سلیم سیر عقدر در حبس و در زده مشال پنج مره در آب زاج خمر کرده
طریق حل کردن زاج اینست که در ساسی وان کاد کنند و در میان آب گرم نگاه دارند تا حل شود تکیار کرمانی
شیشه صلی جدا صلایه نماید و مزج بکند که در آب زاج خمر شده بپزد و در در آتش خشک نماید بعد از آن
آب بورد بگذارد که هم سوزد بخورد و در سوزد و در ترزوانه کرده در زیر زبل کنند چندان که حل شود و در آتش گذارد
تا خشک شود و بعد از آن کس و قمر مایه با کوزار که تمام است یکی بر شش زهره طرح شود ان شاء الله تعالی

عمل
علم ریح عقرب عطاره نوبت در شریق سعد در غن زیت بطریق اولای طبع نمایند که یکی بر بهل زطل کس کرده
بدون ان شاء الله تعالی

بساند قطعه زرد و در بول کاد هفت روز بگذارد پس پرودن آرد و کن کند و بکیر یک مشال نوره انگند زرد کرد

کلمه

کلس ایض

اگر خواهد کلس ایضی را حل کسیر زد یک مشال با پنج مشال نوت و دو داخل نند تا حل شود و عقده کند و با زطل کند چنانکه
حل و عقده سل هفت نوبت بود مشالی سیصد مشال شتر شتر که در اند جانکه در در و ناس نگاهد

بساند و قشایچه درم و دو برابر از زهره و در در ابام در بر نهد و در میان بورد بسیار و استرزال کند از
آنجا که پرودن آید سفید پرودن آید پس در می از در بر نوزده درم شتر شتر تهیه کرده طرح کند بکود قرمید آید

بکیر و زنج

باراده نولاد سفید کند چند نوبت و یکی پنج شتر شتر طرح کند که در در خایت خوبا

عمل چند جرب

نوبتایم در سخت آ مثل آ فایند که روغن تخم مرغ مقدار ارا دو سه دار و با کوفته خمر بر چخته مثل و نمایند در روغن حل
سازد و در کاغذ پیچیده در کل حکمت کرده در آتش مسدل و فن کند و چون نشوید باید یکسب یکی بر سر از زهره و سنی طرح
کند کس کرده و چون خواهد که رنگ زیاده باشد تویا بانگ صلایه باید کرده و در ظرف سفالین یکسب نشوید باید داد
از رنگ شستن و خشک کرده باز بانگ صلایه کرده یکسب دیگر نشوید دادن و باز شستن و خشک کرده کار بردن

شمس صیحا

زهره مریخ قمر سرب زهره و قریح را با هم در بونه بگذارد که از سخت و بعد از آن قمر اهم باین بگذارد تا خوب
بپزد آید و بعد از آن سرب بده و بگذارد تا مس و آن سر خسته شود و نوره جانند بان نوره مانند شش چهار صیار دارد و اگر
چنانکه با کلس مناصد کز است و انک میسود بر بر نوزده سلی

باز سه جربات الصارق

نوبتایه مشال رو سنج یک مشال فایند پنج مشال و یک دانگ مثل ازین صافی تازه یک مشال در در
از آن که بکست را جدا جدا صلایه کند و بعد از آن با یکسب صلایه کند و در کاغذ پیچیده در کل حکمت کرد و باید در سینه کند

و بعد از آن در آتش خاکستر تمام و فن چند انگه سرخ شود بر آن آرد و یکی بر عذره شقا طح کند شمس خالص کرد و دان ^{سوال}

تفتیه سس

بکشتال قرا بکشتال غروب بسوزد اول قمر بکند از دو عقرب بر بالای او برزد و چون سوخته کرد و دو شقال سس اضافه کند
و بچون نده شمشه سازد و بعد از آن این کشته را با زاج سیند تاب و هیز پس بشوید به آب بازتاب دهد تا سه بار
از تاب برون آید مجرب است و در جوشیدن پاره شتر طایر برود برزد و اند اعلم ^س
علی صد که از سوزانا غنای الدین کرمانی اینست چشمتز شمشه و روح تو تیا و دیت صد که از کند از هر که از دو
از روح تو تیا با آن دو دو به بکند از شمس خلاص و دیت آید ^س

عمل شیخ معروف کرفن قدس سزه ^{لح من} ^{و الحمد لله رب العالمین} ^{والله اعلم}

بکرو ۲۰ درم زره منقار ۲ منقار قمر خالص اگر بخار قمر شش باشد بهتر بود اما جهت آسانی کار قمر هم سیران مرد در را
با هم دیگر بکند از با قدر بره تا نیک در هم آید و در راه برزد انگه نرم براده کند و برده در بوت پاک کند و بنا بد بر
سرخ شود آنکه برون آورد و صلایه کند نهایت نرم چون سره دیگر با سباده وصلایه کند و این عمل مکرر کند تا چون خاکی کرد و
سرخ انگاه همچند براده نمز زینق کند مفسول نیز پاک میبازد و نیکو تلفه تا جمله کی کرد پس تصفیه کند با شش نرم آنچه
مصدق شود از زینق با آنچه درین آثال است از براده میبازد و جمله را با هم بکند صلایه کند و باب نوره و قلی تقیه و شله
کند این عمل را مکرر میکند تا انگاه که جمله سرخ کرد و در زینق درو شبات باید انگاه طرح کند در طریق طرح آتش که بتند
بکشتال قمر سزه بچینه از آکیر نده که بر آن طرح کند چنانچه کی بر چهل شمس برون آید که جلا ص باز آید و اگر از راه با بکند از
سج مقصان در دبد آید و رنگش زیاده کرد و شکر خداس کباب آرد و در غیر زرار حق حرف مکن ان شاء تعالی

صفت قمر سزه

بکیر علم اگر بکند نرم صلایه کند و در سینه مطین کند و سر او بکند و شش که کند در سینه با شش نرم یا خاکستر تمام کرم پس
برون آرد بچند او بکیریت زرد و همچند کیریت علم اصغر میبازد و باز در سینه مطین کند و شش که کند با شش نرم بر وجه

اذل برون آرد پس دانگی و نیم برده درم نقره که اخته بینکنند و در راه برزد سیاه برون آید و نمک زرد با سله اینست عمل ^{سوال}

باب

برخ ال ستم الفار ۲۱ قمر نضر و زهره پاک کرده نصف ^س

هرگاه عذره فال برابر شمس که اخته اندازند مکنس کرده اند و بعد از آن عذره سندر زنده بجالت اول باز آید بجز او را بجالت
اول باز آرد و اجا کند ^س اگر فولاد را مکرر تا بدو روغ بسیار ریش و اگر بنا سله آب نار بسیار ترش نمس نماید نرم این عمل
آید قمر کرد و بعد از آن آب کیر کند اگر زنگار را بسوزاند بعد از آن تقطیر نماید بطور از رنگ دهد و اگر تواند زنگار
را بجزر حل نماید که چهره از دور تر قمر سبزه رسوب نماید و اگر از کثرت آفتاب کرم برنگ آب چند باشد برگاه نرم یا
را بناید و در سه نوبت در روغن نماید تمام عیار شود و قمر از رنگ دهد و صیغ نیکو دهد اگر برخ سخت را خواهم نرم کرد و در سینه
سرب را با زهره کاو بر برخ نند نرم کرد اند اگر سیند اب مذکور را بر روخت بار کند بر هر طرح کند فرامیغ بند ^س
روخت را اگر با زینق یا میزد و در تصفیه مثل بلور آید هرگاه بچند کیریت زرد را با بچند سوزن منقار کند آب خواهد چکید رنگ خون
آن آب را یک هفته در زبل دفن کند تا احراق او کم شود هرگاه زره سیند را بناید و درین آب غس نماید سرخ شود اگر براده
صدید را داخل عروس کرده تقطیر نماید آب منظر ثابت باشد بکیر ستم الفار که یک پارچه باشد او را بر آید که گشته در صابون
صنایب و زرد و در نگاه دارد بجز کیر در صابون مخفی باشد و قمر که برون آرد سینه شده خواهد بود او را براده قمر زره
هر دو خوبت سح و استزال کند جدی که برون آید یکی بر دو زهره طرح کند یک شتر مایه دهد که خوبت بکیر زهره
و خوبت سح کنند و در کاسه کند و سر که سندر بر او برزد تا یک هفته در آفتاب بگذارند و گاه کار حرکت میداده باشند بعد از آن
او را با نمک آب مثل دهند خوب تا از سوز پاک شود و او را خشک کنند و شتالی از او با شتال زنده هم آخته در بوت سسته
بکند از در استزال نمایند که جدی مثل قمر سیند مستزال میشود یکی از برخ شقال شتر منقار طرح نماید یک قمر مایه بند
که خوبت است ^س زاج کرمانی را بکیر باعتبار برابر کوب و در سر که بچون در چند کت بر او آرد کیر و او را خشک
سازد و اس کوزه کران برد از زنجار بر کس مثل خون سرخ میزد و اگر بر هر طرح نماید صیغ خوب بنید و مزاج او خوبت سزاد

بکیند بلج ترکی و در آنرم بکوبند و آب نم نمایند و کولی کنند و در لخته بچیند و در او را کل بکیرند و یک شب روتن خام
 گذارند و از آنجا بر آورده بکوبند و بخوال عمل تا سه مرتبه بعد از آن بدون مزاجت و دوائی در بدنه بگذارند که میگذارد بعد از آن
 عقاب را با بلج جسته کجی و تصفیه نمایند تا وقتیکه هیچ عقاب بالا نرود و مع اورانگاه میدارد و زود با خود بگذارد میگذارد
 و عقاب ثابت از برابر بعضی اعمال است و کثرت فعل او اینست که جدید را سفید و منظرک میگذارد
تجربه عزیز بکیند بخرف را با دین بیضه سه مرتبه تصفیه کنی و تشویه نمایند بعد از آن بکینند نره منقح و شمس اعلا و غیر
 از هر سه برابر دوزب نمایند و دانکی ازین بنویسند برین اجساد و کلمه شرح نمایند و این مطروح را با شمس مناصه کند
 و اگر کم رنگ باشد با دو صقه آو آب بر سیده و یک صقه تنگ بخلاص برده که از خلاص رنگین بر آید

بسم الله الرحمن الرحيم

این ترتیب از امر خداوند تعالی و عوام با کسب که آشکارا کند بیار از سرخ معدنی و بکند از با وزن او علم زرد کوفته و نرم
 کلکس شده مانند خاکستر شود و بندید آب سبزین تا همگی چوک در برود و خشک کنی در بر و افکن نیم وزن از نمک سفید و کتی
 کن باور و بکند از بیرون آید بنسب مثل نوره و کتی گشت با بنظران و بازیت سیرش و بکند از شش نوره بدر آید چون آن است
 بر در کشند کلکس که دوست بران رسان زیرا که آن زهر است و بر ویست که چند اونیث در با ششی ترنج با سر که با ده کیرا
 منظره استبلیده آب لیمو کتی کن و ترنجی که نام بریم چندانش بریزد بکلیه بیجان که مانند لیمو خطمی شود و در میان دو قنوج
 شبلی کن و در زین حکم کن و اندان و یکی کن که درونی است که با سبوس و زبرین آتشی نرم بسوزان و چند آنکه آب کم شود
 دیگر آب کم بیند از پس چون حل شود بروش آنگاه که سرد شده به پیر آب شده باشد در شبلی کن و سر آن حکم بکیر چون خوا
 برش بینی با بر از سیاه صند مشال و در جام شبلیه باور کنی آن برادر آتش به چون گرم شود بر کوبید از این آب کب
 مشال در ساعت کلکس شود همچون آتک و در آن شبلیه کن و سر آن حکم کن و در یکی مذ که اندر دوازده باشد خاکستر چینی و زبرین
 بنویسد آتش نرم سه ساعت که مستعد است نشان که فارغ است راست که فایم گذاره و شش را نوره به همگی استخوانی

کن

کن این سردار نگاه دار زیرا که این سردار اعظم است و عوام است بر تو هویدا کردن

عمل نوب اینست یکروز در سنگ چند آنکه خواهد داد را بر کس که تیز نبایست سه نوبت تسبیح کند بعد از آن با مثل آن طلق مخلوب
 یا کلکس بر کد ام که باشد در بر کت کند و به آتش تیز از با دوا تا نیم روز بد تا بکند از نهم آینه جبر بر مانند از زیر کشتان ۲۰۲ از
 زحل با شتر آنکه تفرس کرد و نیکو است که اندکی سی

راحت را سبک کن و شب از کم کن و آن سبک را تر کرده و رو با بد قلمایند و در آتشی اندازد و زنج را در آن سبک را کحت در شب نلنیده زابده و آن زنج بدارد که مثل شمس است

رنگین میواند **عمل در سبک عین حجت عقد زینتی** کفصه کرد و در بخلاص باز آید بکیر از کلکس تشریح کجی و مثل

اد براده زحل پاک کرده نمک آب و خشک صلابه کند تا چون هبا شود آنکه در قدی کرده با شش نرم برده تا کلکس مصدق شود

چون برت بر قنوج بالا سبک بکیرد ازین مصدق کجی در از سیاه محلول برود و در زحل دفن کنند کشتان روز آبی شود آنکه

عقد کند در خاکستر گرم معدن شود چون سنگ آنکه کتی کند نیک باز سیاه محلول برود و یکسان زود کجی کند تا حل شود

و باز عقد کند و این صل و عندر را سه مرتبه بکند آنکه جبر بر شش زین آنکه ببنده و چن علمی و این در خلاص هر صد درم ۱۳ از با دوا

و پنج عمل ضرب ترا زین نیست در این عمل در پس پنجاه است **تجربه عمل** بکیر از نمک طعام کتی حل

در فرغ و انبیب تقطیر کند تا آب تمام بکند و بکند از که تمام خشک شود آنگاه اخراج کند نگاه و در پس رطلی دیگر از پنج در فرغ

کند به سوز و منظره را که بود بر سر آن بریزد و منظره کند و آتش کند تا لا یقظ شود آنگاه خشک کند و مثل پرده کند نگاه دارد باز

رطلی دیگر در فرغ کند و این اردو آب برود بریزد و منظره کند تا جمیع آب منظره شود آنگاه مثل بر کند بعد از آن آنگاه دارد

و مثل را کبیر بر آن ترکیب کند و بر بالای زغال نهد و بدیدیدن لطیف تا طایف ارض بر بالای آن کبیر رود و چو زوز هر چون

زین مضیق از اجمع کند و مثل که مانند بیند از این زمان در چتر حاصل باشد کبی آب و کبیر روح مضیق در وقت که عمل خواهد

کرد و بگرد از آب لادیه و از روح مضیق سه و قیر در در با هم سخن کند و در کاسه زجاج کند و میان یک در یک نهد در آتشی

لطیف نهد تا منعقد شود و چو سفید باشد کشتان بر یک رطل نحاس اندازد که فرغ حاصل شود و باذن لیه تعالی

قال الحکم اتی والا کبیر من الحجر الحقیقه مذوب اصحاب البرانیات المتعین علی الا کبیر الزیاده منها فالان الحجر الذی یتم

کن

بر کردن بر غمزه گرفته گذارند تا خشک شود یک درم به دویست درم خاص طرحت سه

قاعده آن حل علم در شکر

فان درق طلا مانند که از حکم عطاء الله نوشته بودیم بیک عدد دهنه کوسند اعلی و در نه و در زبل ترا سب به نفعین نه
تا آنکه گرم در در افتد و مضمحل شود پس بگردان که همان را در سینه نهد و سستی کند با علم با شکر با آن و ورق و سیامین و با
زردی بیضه تا خیر شود و روزی دو وقت تا آنکه دیگر خورد و سرفند صد می هم دیگر را خوردن که نندیش از آنکه بگوید که
بخزند و همان سینه به اینق وصل کن و با آتش ملایم منظر کن که مثل طلا در حل مایل با وقت حل می شود و بهر چه پاره
باشد بکار بر سه

قاعده صعبون بوره بیک علم بوزن علم چربون چربی و چهار بخش کن بیک آب این چهار بخش را بده و بستان تا سبکو
بتراب شود پس آن تراب را منظر کن و در منظر صعبون را سه صد اردنه ای که بوی موس دارد و مسعود و طبع ملایم کن
تا آب خشک شود صعبون بماند بجای بوره بکار بر سه زرده پخته را آب که سستی کند و فلک را سه برابر آب

بردی ریزه و طبع و بسیار آب را بر غلظت صاف کند و در یک کند تا بچوش آید و زوده که با سر که می کرده در میان این آب بریزد
و طبع کند تا روغن بیضه بر روی آب افتد با قاشق کوچک روغن را بکشد نگاه دارد که خوب است سه

صفت عقده سفید بیک بسیار نام خدا براده قرطاض کجوز و با سه جزو عرب منقی بهر نوع کرده باخی با براده
مذکور ملغمه کند و با نیک آب چندان صلایه کند که حکم باشد پس در میان باده از دستار بپند و بسیار بزیگن بر دو صباع پس
بیک بوزن ملغمه را سوخت منقی با آب نمک مکرر او مثل در و در تدر مثل در ستم لغا رسیند و این سه اجزا را با هم بیخ کند پس
با زبون بلند بکشد و بکوبد و نصفی ازین مسکن را زده بریند و ملغمه را در دستار سفید پس نصف بیک سستی را در روی دی
و آنکه از بیهوشانده باشد از زجاج سستی با آنکه طبع قلی بر کند بعد از دو انگشت بسته پس بکند کوبد در زمین خشک برود
را در دهن بند تا بماند که سینه در وی است پس بر کند هر از او از اهم از خاک خشک اطراف او را حکم کند بوزن دست
پس آتش در حال برود و در سینه خود و چندان بدهد که سینه سستی آب شود و صبر کند تا سرد شود از آن محل برون آورد
و بندد در گودی که از برابر او رس خسته شده باشد بلند و بر کند از زجاج کوره تا بر سر بپزند او را از بالا تا آنکه با نر

شبه

سینه بگذار پس از زیر بندنی در پی درین حل سینه که اخته می شود و بر میزند و در سینه می چندان سینه رور سینه بند پس است
از دم بردار و صبر کن تا سرد شود پس بوسه را بشکن که بیانی در نه در تر صابون بودن منت است ششال از آن یکی بر سر
زهره منق بطرح برود و قمر است سه همین عمل را اگر مکرر کند در نوبت بطریق اول بعد در اضافت کند و در نوبت بوزن اجته
ادویس زنده همین دستر عمل را بکار بر بند نیکو خواهد بود وقت طهر شش زیاد خواهد شد سه **نوی زند سینه** باید
عرب با طبع مکن بر صلایه افکند و سینه کند از سر که از صبح تا شب و از شب تا روز شش روز تا هفت نوبت تمام بشرط آنکه طبع را
بجده بکند بعد از آن با آب خنک شسته بکار برد قابلیت حل در غده هم دارد تا معلوم بوده باشد کوبد پس بگذار و کوبد را
بان تطهیر کند تا راخت شود **عمل سینه** شکر شسته عرب زجاج زرد با هم صلایه بسیار کند و در سینه
کند و در تراب صابون صفت بر او پس بریزد و طبع ملایم دهد تا شکر حل شود نقره و آنک کند و مکرر بتابد درین شرط

شده فرد برده بعد از آن با دو برابر قمر راخت را که خرد سخته باشد فرس در کاف کند و بریزد که نقره زرد رنگ برون
آید بعد از آن با مکن سینه کند که خوب است سه **صفت سینه** روح را در ظرف صدها آب کند و به سر آن بسیار
بر هم زند تا مکن شود و ازین روح مکنس و ستم لغا رسیند با هم صلایه کند و نگاه دارد بعد از آن چهار سس و یک سس
با هم بگذارد و دو دانه ازین برنج که خود سخته یک ششال از آن روح دم طرح کن و در بوی بکند از او دانه ازین
برنج و دو دانه قمر را با هم برود سم و مکر روح بگذارد و دوازده ششال قمر داخل کن که خوب است البته سه

بماند زنجیر سفید بجز در سینه مصعد کجوز و در برابر سستی کند و بگذارد و بعد از آن قمر را بکشد و در باره باره
کند چنانکه در بوی در آید تنگه را یکی یکی در عمل میزند و در زنجیر میغلطاند و زبون میبند تا بوی بر شود سر بوی را هم از
حل بوی بر پس کند و بر سر بوی نند و هم جل بوی مستحکم کند و هم بوی را بجل حکمت حکم بگوید بگذارد و با خشک شود آنکه
تدر بتابد و این بوی را در میان آتش نوز بگذارد و در سینه را حکم سزد و یکسب بگذارد و صباع برون آرد هم رسیند البته
باشد و یکشال بر پست ششال زهره منقی طرح کند در همه را یک قمر داخل کند و هر چه خواهد کند که خوب باشد سه

عمل التدر بوی سینه بگذارد

شکار شکار نخس سینه قمر و اگر خواهد که کلس البیض را اکبر سزد یکشال بانه ششال قمر و

۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴

حل نهند تا حل شود و عقد کند و حل و عقدش منت باشد و کشتن ازین جهت مشغال نشود تا آنکه در روز
 نکاهد **و اگر خواهد که نوزاد را بدین کلس ثابت کند** یکی با یکی در آتش برود و پودن آورد و صلایه کند و هم چنین در روز
 می نگاهد تا قدر که سه روز شود و هیچ در وزن نگاهد از آنوقت که از آتش نکرید و زین را عقد کند
 همچون شمع بر در صحنه بگذارد **باب** یکروز کلس البیض سفید کرده و یکروز نوزاد را کانی
 پیکانی و یکروز کت و ریاد و یکروز شوره مدبرج و یکروز زین سفید کرده با هم مزوج کرده کنی و صلایه کامل کرده و سینه
 پر کند و سینه را با کل حکت بسیار قایم کند و در زبل فرس و فن کردن با پست یوم در هر هفته و الا در هر روز یوم زبل با
 تازه کند و روز بیستم از زبل پرور آورده در آفتاب خشک کرده کنی و صلایه خاطر خواه کرده باز در میان سینه کرده در
 زبل کند تا پست افرو و هر روز با ده روز دستور نون زبل او را تازه کند و روز بیستم بجدید پرور آورده خشک کرده
 صلایه کرده هم سینه رنج باز زبل بگذارد از آنوقت که نوبت کنی و صلایه کرده به حل باید گذارست و بشرح مذکور وقت
 چنان باید کرد که ابتدا تا آنها یکصد و چهل یوم باشد و در وقت منتهی کنی و صلایه کنی که اگر است و مراد حاصل در کشتن
 ازین اگر عظیم رسد و شغال زهره طرح کنی و اگر در کار بگردد و اگر بگردد و اگر بگردد و اگر بگردد و اگر بگردد و اگر بگردد
 منتهی که اجزا را صلایه کند و در یک آن با ده بز آن در وقت نوزاد آورده با جوار غل کرده کنی و صلایه نماید
 و نگاهد از آنکه هرگاه خواسته باشد بجا آورد **نوع دیگر** بسیار دوع الایجن و بگذارد و در طرفی و برینا لآن چیز کانی
 که **باب** با صلایه تا دوع الایجن حل شود و از آن یک نظر بر شترش تا از جمع حکت پاک شود و اگر ازین آب نقطه بز
 عبد نه در حال بیکشد و عقد میشود و اگر ازین عبد مسقو نقطه بر سه مشغال شتر سینه طرح کنی و مرخص کامر میشود
 لعنت خدا بر کسی که آتش را بر سر کز خصوصاً بکسان نامناسب بعد از حصول عمل آن راه نمائی که میشود

زاد الم س انت رین

این نبات آسان است و هم در بگردد تمام میوه بستان ده ورم زرد مخوف و درم براده و مرغ پاک و سسته
 و درم مغز صندل که با هم در بپوشند و بگذارد تا هفت بار تا مزاج یکدیگر بکشد و اگر بکشد آنرا زحل بر نهاده
 و با س دیالاید و برین آید چون دم الزوال رخ باشد و اگر خواهد زرد رنگی که خود ازین و در جوار زهر

کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض

کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض
 کلس البیض

دوروز از کلس با هم بگذارد چهار دانگ میار دارد و پنج کن و شکر خدای بجا آورد

تایزب

بسم الله الرحمن الرحيم

یؤخذ علی واضح برکات الله تعالی و بدق دقانا عما دیجن بیاض البیض و یصل صفة و یرضع فی بطنها الطیار بیدار
 در ارم و در همین سه براده العزالی الص و بوضع فی الطاس و حکم را سه و برین علیها بطین الکما در تبیت فی نار
 الزبل لیلۃ کامله ثم یخرجها بعد ان تبرد القار و یؤخذ منله شغال عا حمة من الزرع المتقار من الزهره المطهر حوت
 لکنه ناقص و یرجع مثل الاول فلما قتم الا لشک و السلام و لو کان خیرا ما سبقتنا الیه فانک علی حرکت ما یجمل سه

سینه سفیداب **تشریح** براده کهن کرده سیاب سم الفار راحت سفیداب سینه در بپوشد بطریق فرس
 ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

و کانی بر بپوشد را حکم بگذارد و یکشنبه زرد و را کس همین سینه که بکشد با سینه و کشتن برده شغال زهره طرح نماید که خوب است

عمل در ویش رضار دیوانه

عملی که در ایم خود کردم و خواستم که شمایز بداند که یاد کار است بشد بگیرم و عبد برابر و آب سینه با صلایه کند
 و خشک کند و کلو له سازد و با شنان و سینه تخم خوف در پوسد و خشک کند و در صحنه کس کند در آتش نم کند
 و پرورن آرد بعد از آن بر دغنی زیت بچوشتند تا خشک شود و یک بر پست زهره سنی طرح کند و بیج یک مایه نام است
 زنگار که از مردم نا اهل نکرده که عمل خوب است و هر مشغال دانگ روح طرح نماید که بسیار بسیار خوب است سه

عبد را به تنهایی موقوف کن و گوگرد زرد اعلایه به تنهایی موقوف کن براده کلس عبد و کربت را بر براده بریز و بگذارد
 تا حل شود بهر نوع حل میکنی خوب است بعد از آن تغییر کن تا منظر شود بعد از آن عند کنی در وقت عند طرح کنی خوب است سه

نوع دیگر

براده کلس عبد مطهر براده را با عبد ملقم کن و از کربت معطر بر او بریز که برود ملقم بر او و مس داده عند کنی کشتن

حفظ

برون می آید یکی ازین عندئذ برشش قمر طرح کن که خوب میشود سه

سم در آن روز در هر سه برابر کنی کند و در سینه کرده طبع دهد تا وقتیکه در شمال او بر طرف سواد و کشتال باشد این کشتال را با هر چه خواهد دهن کند سه ششال از آن را با کشتال ازین که گفته شد سه نوبت به سخن و تسویه بخورد و بعد در سینه طبع دهد و این میوه سه **نوع دیگر** کشتال زین با یک ششال گوگرد صلا کند و در سینه کرده طبع دهد و همچنین این برهم زنده تا عقد شود آن عقد شده را به مزاج مکتسب سینه پیضه خرقه در پویشد و بویه هم از مزاج مکتسب زده و عقد که خرقه پوشیده است در میان بویه گذارد و با براده قمر که در وقتال باشد فرس و کخاف او کند و سر بویه را هم از مزاج قایم کند و قنک بکلی را نمک کند و بویه را در میان نمک گذارد و نمک بالا را آن کند و سرش محکم کند و در خاک کند و قدر خاک در روز و در روز و آتش قدر یک و جب زبل داده سه نوبت زبل را تازه باید کرد و پروین آورده و پروین آورده براده مکتسب شده از برابر نوبت و کبر نگاه دارد و عقد شده را در میان سوره یک ساعت طبع دهد و پروین آورده ذوب نماید و بریزد که قمر است قایم بخلاص و اگر کشته خواهد مزاج سرخ باز زده پیضه غیر کند و عقد شده را خرقه در پویشد و بویه هم از مزاج زرد با سرخ باشد و با شش مکتسب فرس و کخاف گذاردش همان دستور که گفته شد و باز در میان نمک و قنک باشد و باز در میان سوره طبع داده ذوب نماید که شمس خالص میلد و براده شمس را ضبط نماید از برابر نوبت و کبر نوبت حسب الفهرده نوشته شد سه

در آنکه خاصیت طلق محلول است که اگر بر او بزین رسد او را نابت کند زین منقح طرف صید با شش گرم کند ۲۴ درم و یکدرم بزین آن کند سه نوبت روزی دو دانگ ثابت کرد و نقره ایض ششال شکوشت ای و چند آنکه گذارد بهتر بود و اگر بزین بانوش در طلق بزین مصعد یا محلول و طلق مکتسب با محلول هر کدام که باشد عرض شش و بنابر سبب مصعد و شش بنابر طلق مکتسب و وزن کند و شش و بنابر نوبت در مصعد فطر محلول در خور و او بد به شش نوبت بهر نوبت یکدینار روح محلول داده عساعت تمام حق و یک ساعت کامل تسویه و یک ساعت اعنا تمام کرد و در پیچیده و بنابر سوره و سخن ساعت نگاه دارد تا با هفتاد و دو ساعت تمام شود آنکاه قلمی به سر بر سواد او را کین نوبت تجلیف آن بگذارد تا نابت کرد و در از رو باس

سالم پروین آید سه

و اگر شش و بنابر سبب مصعد و شش و بنابر طلق مکتسب و شش و بنابر نقره مکتسب که پیچیده و بنابر سوره بانوش در طلال محلول چنانکه است مشغ کند که پست و چهار و بنابر تمام پروین آید و سخن کامل و تسویه و اعنا بجای آورد این اگر اعظم بیاض است به ۲۴ ساعت و یکدینار ازین اگر یکدان سه نوبت طرح کند نوبت اول آنکه نوزده گذارد تا سوره سوره باز ۴ دانگ طرح کند تا سه نوبت بهر و بنابر دانی معدنی اضافه کند اینست نقره رو باسی نرم زود که از تاب دار بی سواد سه

و اگر یک نوبت قلمی به سر بر سواد را تجلیف آن بگذارد از رو باس بی نقصان پروین آید سه

اگر تود و وزن روح بیض با جسدانی براده نقره رو باسیه را بانوش در کانی یک نوبت از آب باقیاب تصفیه کرده دو وزن کردانی به ۱۲ ساعت کامل تصفیه کن بنابر متوسط و وزن اول نگاه دارد هر چه نقصان اول نوبت در بیضی فطر محلول مجدد کن و بر روز بر پسر تا شب ۲ وزن کن و شب پسر تا روز روشن تصفیه کن و همین طریق نگاه دارد تا بانوش در بوی فطر مصعد کرد در شفاف در روشن و فطر بلون خود با سواد مکتسب کرد و این نوبت در فطر اصل کرده و فطر مکتسب را بر آن فطر و منقح کن و یکدینار برده و بنابر مس طرح کن نقره رو باسیه پروین آید و اگر این فطر را با جود زین ۲ وزن کن و بعد از آن طرح کن یکدینار بر ۱۲ دینار رسد اگر رسد کن با هم سه وزن کرده باسی بر پیچیده و بنابر اینست جزایات شکوشت هر سه

قمر یکدرم سرخ سه زین شش بزجاج بلوم چار و پنج از کار نظران یک بویه معما کرده بگذارد قمر زو مکن این زره را خاز براده قمر و عقاب در او را شکند را برابر تصفیه کن و نگاه دارد و کلس او را کین ششال برادر و کین ششال قمر خوب را آب که در بوی و رخ ششال از جفجه کم کم بخورد و قمر زده در گذارد و کین ششال کلس قمر را که در او در و در طبع کن که کین ششال نوبت پروین آید سه

اگر تود و وزن کردن طلق با بزین دانی طلق مکتسب را و بزین نوبت تصفیه کرد ۲۵ وزن کن طلق مکتسب با سبب سار سه در هر ساعت نوبت مذکور یکدینار با عود و بنابر مذکور به عساعت سخن و تسویه و کبر از زاده و وزن سوره آنکاه نوبت در فطر محلول غواص و ششال کردانی در طرح کن یکدینار برده دینار مس منقح و اگر طلق مکتسب با سبب چون با بزین مصعد و وزن کن و بنوش او

نوع دیگر
 ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

نوع دیگر
 ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

نوع دیگر خط رمل

ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر ز س ش

نوع دیگر

ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

نوع دیگر

ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

کتاب فکرات فی شرح تفسیر جبر و کیمیا است

جسد است در بیاض اما در کن روح وی زین مصعد است هفت بار تصعید کرده و در کن نفس
 با جود زین بخاین با کبریت بعضی معین این اکاسیون است در فضا یا کافور یا طلح چون مخلوط با او خواهد بود
 عمل با تمام کند در جرم جسد که در آن در چون مکلس با سندان دینار بوی که در یکدینار بوی که در اجزای مختلف
 حکمت در خورد دهد و ساعت تمام شود بعد از سنی یکساعت تشویه دهد با تشریح چون گرم کرد یکساعت
 فرو گذارد تا سرد شود باز عمل از سوکاید و نوبت در نوبت یکدینار نفس با دینار جسد و شش ساعت
 سنی و یکساعت تشویه و یکساعت اعفاء تا دو وزن کرد تمام و ساعات سنی کردن بهفتاد و دو ساعت تمام شود
 و بعد از آن ۱۲ دینار از این نفس و جسد دو وزن کرد یکدینار زینو محمصعد در خورد دهد شش ساعت
 سنی یکساعت تشویه نرم بدیند چون گرم شوند یکساعت بگذارد تا سرد شود نگاه عمل با سوکاید یکدینار روح
 ۱۲ دینار نفس و جسد دو وزن کرده هر نوبت ساعت سنی و یکساعت اعفاء تا ۱۱ دینار کرد تمام اکنون این
 غواص باید کرد بنوشند در مخلوط بجز تری که اذان هر ۱۲ دینار و از نشاد و محمول یکدینار و ساعت سنی بلغ
 کند بفرج جیح در صلیب ریج یا جین و بعد از ساعت سنی یکساعت تشویه نرم چون گرم شد یکساعت فرو گذارد تا سرد
 شود با در کسیر ۲۴ دینار شود از زیاده و لا نقصان انبساط کسیر اعظم ساعات سنی بشمار ۲۷ تا
 ساعت سنی آن تمام کند یکدینار از این کسیر بر ۲۴ دینار نقره بیضه رو با سیه طرح کند چون فضا ننگ ختم
 باشد دو دانگ وزن طرح کند در دو وزن در کرده باز بگذارد و دو دانگ طرح کند و نوبت سیم بگذارد
 و تمام طرح کند و بعد دیناری دانگی صند اضافه کند در تمام عیار مشرقی ناری غمش شکر می یا مغز ناری تا بدو وزن
 کند باز رو با نقره زرد روشن منگنی ولون بوی و شفاف با سنفاع سوخ چون یا قوت احمر ظاهر کرد در باطن او چون
 و اگر در او را حل کند کواکب فیضی در آتش بتابد و در وی غمش کند و بکنوب در ظاهر و باطن او غمش کند و رنگش
 چون آید و اگر در کن جسدی و معسی با هم دو وزن کرد و او خواهد بنوشند و مشمع کند طرح کند کسیر فضا را
 یکدینار ۱۸ و اگر ارکان جدا باشند هر سه رکن چون مشمع باشند از هر یک یکدینار بر ۲ دینار و محمول بر ۱
 و ثابت سوخ بر ۲ دینار هر رکن جدا نیست ترکیب او دان و معیار و ندرت و طرح و القا و اعمال همه با الفا
 و الکمال در در جات خود اکنون قسمی بیاض کم و انوار و اسواران بر نوعیان کم و تو اجمال صاحب قمران زمان کم

کتاب فکرات
 فی شرح تفسیر
 جبر و کیمیا

۱۱۳

۱۱۴

و حکم تو بملک روان کنم و تو او همه اهل حکمت سلطان جهان کنم و بخت دولت تو الموعولم انشا الله تعالی
 و وزن کردن فضا مکتبه با کبریت بیضی با جوهر زرد نخیل بیضی و مصدق ۶ دینار از جسد فضا مکتبه بگیرد
 و یکدینار کبریت بیضی در خود روی دهد و نوشته تمام سخی کند و بعد از آن یکساعت رها کند تا سرد شود تا ۲۴
 نوبت هر نوبتی یکدینار نفس با ۶ دینار جسد سخی کند ۶ ساعت و یکساعت نشویه بوسه کوره لشمع در پنج
 یا چین و بعد از نشویه یکساعت فرود گذارد تا سرد کرد و تا دو وزن گو در تمام روح در بر آید از هر یک که بر دو
 غواص نیستند روح نشاد در محلول فضا است یا کافور محلول یا طلق محلول ۱۲ دینار از جسد و نفس
 و نفس و یکدینار از روح حلال محلول ۶ ساعت سخی کنند و یکساعت نشویه دهند و یکساعت فرود گذارد
 تا سرد کرد و در همین طریق کنند تا نوبت این ۱۲ دینار نفس و جسد ۱ دینار گو در و اگر کجا عقرت بیضی
 جوهر زرد نخیل باشد هم بدین طریق بجا آورد و طرح کند یکدینار بوسه ۱۰۰ من منقی ۳ سه نوبت گذاشته و هر
 دیناری دانک معدن اذانت کرده نقره رو با سیاه بیرون آید چند آنکه بیشتر گذردی بهتر کرد و در پیشورد
 رو با سیاه است و نکوتو باشد و اگر عمل ارکان چهار رکن کنی کبیر اعظم بیاض اذیت اول آن جسد
 و نفس دو وزن کرده را ۱۲ دینار بگیرد و یکدینار زینق مصدق کرده لا نوبت با وی سخی
 کند ساعت بعد از آن نشویه دهد یکساعت گذارد تا سرد کرد و در همین طریق نگاه دارد
 و تا ۱۲ دینار نفس و جسد ۱ دینار و مع الروح آنکه نشاد در کاز فضا یا کافور سی یا طلق
 محلول در خود میدهد یکدینار در خود ۱۱ دینار و بر نوبت سخی بلیغ ۶ ساعت و نشویه
 نرم یکساعت و یکساعت اعفان تمام کرده دو وزن چهار کانه پست چهار شود و ساعت
 سخی شماره کرده ۱۲ ساعت سخی تمام شود انبست کبیر اعظم در بیاض و اگر خواهد که طرح
 کند یکدینار بوسه ۲۴ دینار من منقی چون گذاشته باشد دو دانک طرح کند و سرد کرد
 یکدینار و دو دانک دیگر طرح کند و نوبت سیم یکدینار و تمام طرح کند و بر دیناری دانک
 اضافه کند و در رو با سیاه بود و اگر در رو با سیاه و بی نقصان بیرون نیاید تو بوسه
 لعنت کنی و اگر این عمل درین انوار فاش کند روح من و جمیع انبیا بود لعنت کند
 اگر در آن صورت که جسد و نفس را دو وزن کرده است بنشاد در فضا یا کافور
 یا طلق محلول مشمع کرد اند لیکن من منقی طرح کن بدین ترتیب که کفتم یکدینار بوسه
 و اگر روح و جسدی با هم دو وزن شد چون مشمع شد دیناری بوسه ۱ دینار و اگر ارکان

۷۲

از مجموع

از هم جدا باشد بهر دیناری ۱۲ که ۳ نوبت که طرح کند که نقره رو با سیاه فضا نشاید
 براق رخسان چون گو کب درین چون کبر منور چون سهل عسی شفاف چون مشمع زرد
 گداز نامد و مصدق و درون رویش سکن لوان بزرگ با زرد نقره امیزند بیرون آید و بعد از یک
 سیاه و بوم بهفته آسمان و موی اندام چهار پایان و بعد در مکان و وزن کان بود و بعد لعنت
 و غصه از خدی چهار بروج و دروان آن نادان که چون این کتاب بلدند و بخواند و در عمل آورد
 این کتاب پنهان ندارد و اگر فاشی کرد اند حشر او با فرعون و هامان و تارون و جود در عدا
 علا ابدی و جوهر کفر باشد **باب** کبیر اعظم در زحل پان دو وزن کردن طلق محلول
 و محلول با فضا مکتبه یا با سر بیضی یا جوهر زرد نخیل یا با زینق مصدق بدانکه خاصیت طلق محلول
 انبست که اگر بوی آن با زینق رسد ثابت کند زینق منقی در ظرف حدید کند و با نشی گرم کند ۲۴
 در هم در یکدیگر طلق بوزن یک نوبت رسد ثابت کند زینق منقی در ظرف حدید کند و با نشی گرم کند ۲۴
 بیرون آید آنکه بیشتر یکدینار بهتر باشد و نکوتو و اگر زینق با نونشاد در محلول آورد و طلق مکتبه را
 بدان دو وزن کند بدین ترتیب که ۶ دینار از طلق مکتبه بوزن یکدینار زینق محلول و اگر زینق
 محلول ندارد زینق غیر محلول که لا نوبت تصدق کرده با ۶ ساعت سخی باید کردن بعد از آن یکساعت نشویه
 نرم دادن بعد از نشویه یکساعت رها کند تا سرد شود تا نوبت بدین ترتیب طلق مکتبه ۱۲ دینار کرد
 با روح که آن زینق است مصدق و محلول و اگر زینق مصدق ۲ نوبت تصدق کرده باشد و طلق مکتبه
 یا محلول هم برین ترتیب و سق دو وزن کند اما طلق غیر مکتبه نشاید چون غواص باشد این عمل
 در ثبات قلع منقی چون مکتبه یا زینق محلول یا با طلق مکتبه دو وزن کرده بنشاد در فضا یا کافور یا حدید
 یا طلق مشمع بدان ترتیب که ۱۲ دینار از آن رکنین دو وزن کرده بگیرد و یکدینار نشاد در مصدق
 محلول در خود دهد و ۶ ساعت سخی کند و بعد از سخی یکساعت نشویه دهد و بعد از نشویه یکساعت فرود
 گذارد تا سرد کرد در همین طریق نگاه دارد تا نوبت بهتر نوبت یکدینار روح حلال محلول ۱۲ دینار در
 کرده بهر نوبت ۶ ساعت تمام سخی یک ساعت کامل نشویه و یکساعت اعفان تمام کرده ۱۸ دینار نشود
 سخی شماره کرده بهفتاد دو ساعت تمام شود سخی او نگاه قلع بی ضرر و سواد را بگذارد و یک نوبت بنشاد
 یکدینار ثابت کرد از رو با سیاه بیرون آید و اگر رکن روحی را زینق محلول مصدق بدان دو وزن کرده باشد

و اگر این کار در
 با نونشاد در فضا
 یا کافور یا حدید

بزاز روح و روان ارزدد و این تاج سلاطین نامدار و طوق و ماره ملوک کامکار و زنده
حکماء اخیار و ابواد و خاتم انکشت سلیمان روزگار و مهر نکیب حجج مؤمنان و جواهر نبیا

۱۹-

